

۳

دوفصلنامه
(ادب پژوهی سابق)

سال دوم، دوره اول، بهار و
تابستان ۱۳۹۶ شماره پیاپی ۳

نشریه علمی پژوهشی

زبان فارسی

ISSN: 2476 - 6585

- ۷-۲۱ توالی صفات در زبان فارسی
محمد راسخ‌مهند و طاهره ثمری
- ۲۳-۳۹ زنانگی نوشتار: دیباچه‌ای بر روش‌شناسی نسبت زبان و جنسیت
بهزاد برکت
- ۴۱-۶۳ بررسی گفتمان‌نماهای تأکیدی در زبان فارسی با تکیه بر سه فیلم تلوزیونی
یوسف آرام و مهرداد مشکین‌فام
- ۶۵-۹۷ حالت غیرفاعلی در تالشی: موردی از هم‌آیندی حالت، چندمعنایی و دستوری‌شدگی
شادی داوری و مهرداد نغزگوی کهن
- ۹۹-۱۲۳ توصیف دستگاه فعلی گویش گُرتَه رایج در قلعه‌گنج (کرمان)
سپهر صدیقی‌نژاد
- ۱۲۵-۱۴۵ ساخت واژگان خویشاوندی تالشی با رویکرد اجتماعی
علی نصرتی سیاهمرگی
- ۱۴۷-۱۶۱ ویژگی‌های آوایی شمال غربی در گیلکی
اسفندیار طاهری و الهه حسینی ماتک
- ۱۶۳-۱۸۴ تأملی بر جای‌نام‌شناسی منطقه تات‌زبان شاهرود خلخال
جهاندوست سبزه‌علی‌پور
- ۱۸۵-۱۹۷ بررسی فرایندهای واجی گویش شمالی زبان تالشی (گونهٔ عنبرانی)
رویا کمالی عنبران



دو فصلنامه علمی - پژوهشی

زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

(ادب پژوهی سابق)

سال دوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۶ (شماره پیاپی ۳)

صاحب امتیاز: دانشگاه گیلان

مدیر مسؤول: دکتر فیروز فاضلی

سر دبیر: دکتر محرم رضایتی کیش‌خاله

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر بهزاد برکت (دانشیار ادبیات تطبیقی دانشگاه گیلان)

دکتر محمود جعفری دهقی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر عباس خائفی (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه گیلان)

دکتر مریم دانای طوس (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه گیلان)

دکتر محمد راسخ‌مهند (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینا همدان)

دکتر محرم رضایتی کیش‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر حسن رضایی باغبیدی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر علی‌اشرف صادقی (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر فیروز فاضلی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر غلامحسین کریمی دوستان (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر مجتبی منشی‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه علامه طباطبائی)

مجله زبان فارسی و گویش‌های ایرانی بر اساس مجوز شماره ۷۹۳۸۷ به تاریخ ۹۶/۲/۱۸ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر می‌شود و به استناد نامه شماره ۳/۱۸/۲۸۷۵۱ مورخ ۱۳۹۶/۲/۱۷ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، از اولین شماره دارای درجه علمی - پژوهشی است.

<http://zaban.guilan.ac.ir>

آدرس سایت مجله:

zaban@guilan.ac.ir

آدرس پست الکترونیکی:

zabanmag1395@gmail.com

آدرس پستی: رشت، بزرگراه خلیج فارس، (کیلومتر ۵ جاده رشت - تهران)، مجتمع دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و

علوم انسانی، صندوق پستی: ۴۱۶۳۵-۳۹۸۸

تلفکس: ۰۱۳-۳۳۶۹۰۵۰

مدیر داخلی: دکتر معصومه غبوری

ویراستار ادبی: دکتر علی نصرتی سیاهمزیگی

ویراستار انگلیسی: دکتر مریم دانای طوس

طراح جلد: رسول پروری مقدم

صفحه‌آرا: حمیده شجری

ناشر: اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان



دوفصلنامه علمی - پژوهشی

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

(ادب پژوهی سابق)

سال دوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۶ (شماره پیاپی ۳)

فهرست مقالات	صفحه
• توالی صفات در زبان فارسی محمد راسخ‌مهند و طاهره ثمری	۷-۲۱
• زنانگی نوشتار: دیباچه‌ای بر روش‌شناسی نسبت زبان و جنسیت بهزاد برکت	۲۳-۳۹
• بررسی گفتمان‌نماهای تأکیدی در زبان فارسی با تکیه بر سه فیلم تلوزیونی یوسف آرام و مهرداد مشکین‌فام	۴۱-۶۳
• حالت غیرفاعلی در تالشی: موردی از هم‌آیندی حالت، چندمعنایی و دستوری‌شدگی شادی داوری و مهرداد نغزگوی کهن	۶۵-۹۷
• توصیف دستگاه فعلی گویش کُرتّه رایج در قلعه‌گنج (کرمان) سپهر صدیقی‌نژاد	۹۹-۱۲۳
• ساخت واژگان خویشاوندی تالشی با رویکرد اجتماعی علی نصرتی سیاهمزیگی	۱۲۵-۱۴۵
• ویژگی‌های آوایی شمال غربی در گیلکی اسفندیار طاهری و الهه حسینی‌ماتک	۱۴۷-۱۶۱
• تأملی بر جاینام‌شناسی منطقه تات‌زبان شاهرود خلخال جهان‌دوست سبزه‌علیپور	۱۶۳-۱۸۴
• بررسی فرایندهای واجی گویش شمالی زبان تالشی (گونهٔ عنبرانی) رؤیا کمالی‌عنبران	۱۸۵-۱۹۷
• چکیدهٔ انگلیسی مقالات 2-10	

مشاوران علمی این شماره (به ترتیب الفبا):

گارنیک آساطوریان (استاد شرق شناسی دانشگاه اسلونی ارمستان)
عباسعلی آهنگر (دانشیار زبان شناسی همگانی دانشگاه سیستان و بلوچستان)
آرمان بختیاری (دانشیار فرهنگ و زبان های باستانی دانشگاه بوعلی سینای همدان)
علی تسلیمی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
محمود جعفری دهقی (دانشیار فرهنگ و زبان های باستانی دانشگاه تهران)
مریم حسینی (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا)
شادی داوری (دکتری زبان شناسی همگانی و مدرس دانشگاه علوم پزشکی تهران)
حسن ذوالفقاری (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس)
محرم رضایتی کیشه خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
ویدا شقاقی (استاد زبان شناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبائی)
شهین شیخ سنگ تجن (استادیار زبان شناسی همگانی دانشگاه پیام نور رشت)
اسفندیار طاهری (استادیار فرهنگ و زبان های باستانی دانشگاه اصفهان)



جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
معاون پژوهش و فناوری

گواهی تعیین اعتبار علمی

براساس آیین نامه تعیین اعتبار علمی نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، نشریه با عنوان
زبان فارسی و گویش های ایرانی (ادب پژوهی باقی) وابسته به دانشگاه گیلان در جلسه کمیسیون بررسی نشریات علمی
مورخ ۱۳۹۶/۴/۶ مطرح و با اعطای اعتبار علمی پژوهشی موافقت شد. بدون شک تلاش دست اندکاران نشریه
سم به سزایی در گسترش مرزهای دانش و ارتقای کیفی و کمی جایگاه علمی کشور خواهد داشت.
عدم رعایت معاد آیین نامه مذکور موجب ابطال تاییدیه خواهد شد.

ممن شمرنی
مدیرکل دفتر باسکنداری و برنامه ریزی امور پژوهشی

دبیر کمیسیون نشریات علمی

راهنمای نگارش مقاله

اهداف و حوزه پذیرش مقالات:

دوفصلنامه تخصصی «زبان فارسی و گویش‌های ایرانی» به موضوعات عمومی مرتبط با زبان فارسی و گویش‌های ایرانی می‌پردازد و هدف از انتشار آن، مطالعه، تحقیق و شناخت علمی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی از جنبه‌های گوناگون، و چاپ دستاوردهای نوین پژوهشگران در این حوزه است.

قلمرو پژوهشی این نشریه علاوه بر مطالعات تاریخی که عموماً مبتنی بر متون ادبی و علمی زبان فارسی در طول تاریخ هزارساله آن است، مسائل زبان فارسی و گویش‌های ایرانی امروز نیز هست. مطالعات مرتبط با نسخه‌شناسی و تصحیح متون، مسائل نظری مربوط به فرهنگ‌نویسی، بررسی‌های زبانی بومی‌سروده‌ها، ریشه‌شناسی واژه‌ها و اصطلاحات، واژه‌سازی در متون کلاسیک و مترجم زبان فارسی، تحلیل شواهد گویشی در متون ادب فارسی، نقد علمی پژوهش‌های زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، و تحقیقات مرتبط با حوزه‌های آوایی، صرفی، نحوی و معنایی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی با رویکرد در زمانی و همزمانی از اهم مسائل و حوزه‌های مطالعاتی و پژوهشی این نشریه است.

ضابطه‌های نویسندگان:

۱. نام و نام خانوادگی نویسنده(گان) کامل باشد (به فارسی و انگلیسی).
۲. میزان تحصیلات، رتبه علمی، گروه آموزشی، نام دانشکده، دانشگاه و شهر محل دانشگاه نویسنده(گان) مشخص شود (به فارسی و انگلیسی).
۳. نویسنده مسئول و عهده‌دار مکاتبات مقاله معرفی گردد (مکاتبات فقط با نویسنده مسئول انجام می‌شود).
۴. آدرس الکترونیکی نویسنده(گان) نوشته شود.
۵. آدرس کامل پستی به همراه ذکر کدپستی، و شماره تلفن همراه آورده شود.
۶. مقاله ارسال شده برای مجله نباید قبلاً منتشر شده یا به صورت هم‌زمان در مجله دیگری در حال بررسی باشد.

ضابطه‌های مقاله:

۱. مقاله باید شامل عنوان، چکیده فارسی و انگلیسی، واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی در قالب عنوان‌های مشخص، نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد.
۲. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد (به فارسی و انگلیسی).
۳. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه A4 باشد (از ۸۰۰۰ کلمه تجاوز نکند).
۴. چکیده مقاله حداقل ۱۵۰ و حداکثر ۲۰۰ کلمه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۵. واژگان کلیدی حداقل ۳ و حداکثر ۵ واژه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۶. متن مقاله با قلم B Nazanin فونت ۱۳ و متون انگلیسی با قلم Times New Roman فونت ۱۱ تایپ شود.
۷. پاورقی با قلم B Nazanin فونت ۱۰ و متون انگلیسی Times New Roman فونت ۹ تایپ شود.
۸. فاصله سطرها ۱ سانتیمتر باشد.
۹. تمامی اعداد داخل جدول‌ها و همچنین اعداد محورهای نمودارها به فارسی درج شوند.

۱۰. نحوه ارجاع در داخل مقاله بدین گونه است که بلافاصله بعد از اسم افراد، سال انتشار اثر و شماره صفحه آن در داخل پرانتز درج گردد. مثلاً: (۱۳۵۰: ۲۵) و یا بعد از نقل مطالب، نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و شماره صفحه در داخل پرانتز ذکر شود. مانند: (ربیعی، ۱۳۹۲: ۲۵).

- در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، مشخص شوند. مانند: (عنایت، ۱۳۴۹ الف: ۱۴)، (عنایت، ۱۳۴۹ ب: ۱۵۰).

۱۱. نحوه نوشتن منابع (اعم از کتاب، مقاله، پایان نامه، گزارش روزنامه، تارنما و...) باید به صورت الفبایی مرتب شوند. برای کتاب: نام خانوادگی نویسنده کتاب، حرف اول نام نویسنده کتاب. سال انتشار. نام کتاب (به شکل ایتالیک)، نام شهر: نام ناشر.

برای مقاله: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجله (به صورت ایتالیک)، شماره پیاپی مجله (دوره یا شماره مجله): شماره صفحه اول و آخر مقاله. برای مجموعه مقالات: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجموعه مقالات (به شکل ایتالیک)، نام گردآورنده. نام ناشر. شماره صفحه اول و آخر مقاله.

برای پایان نامه / رساله: نام خانوادگی نویسنده پایان نامه، حرف اول نام نویسنده پایان نامه. عنوان پایان نامه / رساله (به شکل ایتالیک)، مقطع، رشته تحصیلی، نام دانشگاه و شهر.

برای تارنما: نام خانوادگی نویسنده. حرف اول نام نویسنده. تاریخ دریافت از پایگاه اینترنتی، عنوان مطلب (داخل گیومه)، نام پایگاه اینترنتی. نشانی پایگاه اینترنتی.

مانند مثال های زیر:

باقری، م. ۱۳۸۶. تاریخ زبان فارسی، تهران: ابن سینا. (کتاب)

قاسمی پور، ق. ۱۳۹۰. «ترکیب سازی در پنج گنج». متن شناسی ادب فارسی، (۱۰): ۱۱۷-۱۳۶. (مقاله)

سیمز ویلیامز، ن. ۱۳۸۲. «ایرانی میانه شرقی». راهنمای زبان های ایرانی، ج ۱، ویراسته ر. اشمیت،

ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۲۶۱-۲۷۱. (مجموعه مقالات)

مطلبی، م. ۱۳۸۴-۵. «بررسی گویش رودباری کرمان». رساله دکتری فرهنگ و زبان های باستانی،

تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. (پایان نامه / رساله)

Wilson, W. 2013/3/12. "Criminal Law", University of London International Programmers., www. London international.ac.uk. (Web site)

نحوه ارسال مقاله:

۱. نویسندگان باید هنگام ارسال، دو فایل را بارگذاری نمایند: ۱- فایل اصلی بدون مشخصات نویسندگان و

۲- فایل مشخصات نویسندگان.

۲. مقاله در برنامه word 2003 یا 2007 ذخیره و ارسال گردد.

۳. مقاله حتماً با سامانه مجله به آدرس <http://zaban.guilan.ac.ir> ارسال شود (تمام مکاتبات نشریه، از این طریق انجام خواهد شد).

زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

سال دوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۳

توالی صفات در زبان فارسی

دکتر محمد راسخ‌مهند^۱

طاهره ثمری^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۳۰

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۲۲

چکیده

عوامل تأثیرگذار بر توالی صفات در زبان فارسی از مسائل مهم این پژوهش است. برای این منظور، از پیکره‌ای نوشتاری و گفتاری، ۳۱۳۶ صفت بررسی شد. عوامل بررسی شده عبارت‌اند از: طول صفت، مشخصه اسمی (اسمی‌بودگی)، نزدیکی معنایی، مقایسه‌ناپذیری، طبقه‌بندی معنایی دیکسون، درجه‌بندی انتزاعی-عینی، تجانس معنایی و بار عاطفی، بسامد پیکره‌ویژه و بسامد. نتایج تحلیل نشان می‌دهد تمام متغیرهای فوق به غیر از متغیر معنایی دیکسون بر توالی صفات در زبان فارسی اثرگذارند. برای تعیین میزان تأثیر هریک از عوامل به بررسی چندعاملی پرداختیم. تحلیل آماری نشان داد که متغیر واجی مهم‌ترین عامل در پیش‌بینی توالی صفات است. عامل کاربردی بسامد پیکره‌ویژه در جایگاه دوم قرار دارد و عوامل معنایی شامل تجانس معنایی و بار عاطفی و متغیر درجه‌بندی انتزاعی-عینی در رتبه سوم. قدرت پیش‌بینی تحلیل برابر با ۶۳٪ بود، یعنی با استفاده از متغیرهای مذکور می‌توان تا میزان ۶۳٪ توالی صفات را در زبان فارسی پیش‌بینی کرد.

واژگان کلیدی: توالی صفات، مشخصه اسمی، نزدیکی معنایی، تجانس معنایی

✉ rasekh@basu.ac.ir

۱. استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینای همدان

۲. کارشناس ارشد زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینای همدان

۱- مقدمه

در این مقاله سعی کرده‌ایم با بررسی عوامل مختلف واجی، نحوی، معنایی و کاربردی نشان دهیم، به‌طور مثال، چرا در عبارت «ژاکت پشمی عالی»، صفت «پشمی» در جایگاه نخست پس از اسم و صفت «عالی» در جایگاه دوم قرار می‌گیرد. به عبارتی دیگر، چه عواملی بر توالی صفات در زبان فارسی تأثیر می‌گذارند؟ در مطالعاتی که در زمینه توالی صفات در زبان‌های مختلف، از جمله انگلیسی صورت گرفته‌است فرض بر این است که عوامل واجی، نحوی، معنایی و کاربردی بر توالی صفات تأثیر دارند. از جمله می‌توان به پژوهش‌های کوپر و راس (۱۹۷۵)، ریچاردز (۱۹۷۷)، باک (۱۹۸۲)، بایبر و همکاران (۱۹۹۹) و وولف (۲۰۰۳) اشاره کرد. بررسی حاضر براساس پیکره‌ای نوشتاری و گفتاری در برگیرنده ۳۱۳۶ صفت انجام گرفته که از متون نوشتاری دهه ۱۳۴۰ تا ۱۳۹۰، نشریات دانشجویی، تیزرها و گفت‌وگوها جمع‌آوری شده‌است. معیار بررسی توالی صفات براساس چیدمان دو صفت در زبان فارسی است به شرطی که با حفظ معنای گروه اسمی بتوان دو صفت را جابه‌جا کرد، مانند کاسه بزرگ چینی / کاسه چینی بزرگ یا سماور خوشگل و گران / سماور گران و خوشگل.

۲- عوامل و میزان تأثیر آنها بر توالی صفات

۲-۱- عامل واجی

منظور از عامل واجی، طول هریک از صفات است. براساس این متغیر، طبق قانون بهاگل (۱۹۳۰)، صفت کوتاه قبل از صفت بلند قرار می‌گیرد. فرض بر این است که در زبان فارسی صفت کوتاه در جایگاه نخست، یعنی نزدیک اسم و صفت بلند در جایگاه دوم، یعنی دور از اسم قرار می‌گیرد. به این ترتیب در مثال زیر کلمه «بی‌تربیت» صفت جایگاه دوم و کلمه «بی‌رحم» صفت جایگاه اول است:

(۱) بچه‌های بی‌رحم و بی‌تربیت به او سنگ می‌زنند.

برای محاسبه تأثیر طول بر توالی صفات، تعداد واج‌های صفات در دو جایگاه محاسبه شد، مانند نمونه زیر (اعداد پس از هر صفت نشان‌دهنده تعداد واج‌های آن است):

(۲) خارهای ریز (۳) و تیز (۳) را دانه‌دانه از دست‌هام درمی‌آورد.

(۳) یک رج دندان‌های سفید (۵) محکم (۶) از زیر سبیل حناپسته او برق می‌زد.

(۴) حیف این درخت‌های سیب که تو باغ این بابای بی‌ذوق (۵) و بی‌لیاقت (۹) باشد.

(۵) تا نخستین ساعات بامداد امروز، دپدارها در سطوح سیاسی (۶) و فنی (۵) ادامه داشت.

پس از محاسبه تعداد واج‌ها، نتایج زیر به دست آمد:

جدول ۱- مجموع تعداد واج‌ها و میانگین آنها به تفکیک جایگاه

جایگاه	تعداد صفت	مجموع تعداد واج‌ها	میانگین اصلی	میانگین
یک	۱۵۶۸	۹۱۳۸	۵/۸۲	۶
دو	۱۵۶۸	۱۰۸۰۸	۶/۸۹	۷

براساس نتایج جدول ۱، مجموع واج‌های صفات جایگاه اول ۹۱۳۸ و مجموع واج‌های صفات جایگاه دوم ۱۰۸۰۸ است. یعنی میانگین تعداد واج‌ها در جایگاه نخست ۵/۸۲ (۶ در صورت گردشده) و جایگاه دوم ۶/۸۹ (۷ در صورت گردشده) است. با مقایسه این دو عدد و نسبت‌های به‌دست‌آمده، تأثیر طول کلمه بر توالی صفات در زبان فارسی تأیید می‌شود، یعنی در زبان فارسی گرایش غالب آن است که صفت کوتاه در جایگاه اول (نزدیک اسم) و صفت بلند در جایگاه دوم (دور از اسم) قرار گیرد.

۲-۲- عامل نحوی

عامل نحوی بررسی‌شده «اسمی‌بودگی» است. طبق نظر بایبر و همکاران (۱۹۹۹) گرایش کلی برای تمام توصیف‌کننده‌های شبه‌اسمی این است که هرچه بیشتر به اسم نزدیک باشند. براساس متغیر اسمی‌بودگی فرض بر این است که در زبان فارسی صفات شبه‌اسمی در جایگاه نخست یعنی نزدیک اسم جای می‌گیرند. برای تعیین صفاتی که ویژگی اسمی دارند نیاز به تعیین معیار هست. از آنجاکه یکی از ویژگی‌های اسم قرارگرفتن در جایگاه فاعل است، بنابراین صفات را در جایگاه فاعل قرار دادیم. اگر حاصل، جمله قابل قبولی بود، آن صفت در زمره صفات شبه‌اسمی جای می‌گیرد وگرنه ویژگی صفت غیراسمی آن محرز می‌شود، مانند نمونه‌های زیر:

(۶) قیافه‌ای زار عین‌هو آدم‌های فلک‌زده و گناهکار بگیرم.

آزمون: فلک‌زده: فلک‌زده رفت. (شبه‌اسمی)

گناهکار: گناهکار آمد. (شبه‌اسمی)

(۷) کمی آن‌طرف‌تر، کوچه با در بزرگ پهنی بن‌بست می‌شد.

آزمون: بزرگ: ؟ بزرگ رفت. (غیراسمی)

پهن: ؟ پهن خندید. (غیراسمی)

از ۱۵۶۸ صفت در جایگاه نخست، ۵۵۳ صفت ویژگی شبه‌اسمی داشتند، یعنی ۳۵/۲۶٪ از کل صفات. اما در جایگاه دوم، ۴۷۳ صفت ویژگی شبه‌اسمی داشتند؛ ۳۰/۱۶٪. مانند نمونه‌های زیر:

(۸) جانشین نیروی دریایی ارتش اعلام کرد ناوشکن‌های نوین (غیراسمی) ایرانی (شبه‌اسمی) در حال ساخت است.

(۹) یک بانک کارآفرین (شبه‌اسمی) خوب (غیراسمی)!

نتایج بررسی این معیار در جدول ۲ آمده است:

جدول ۲- صفات شبه‌اسمی و غیراسمی

جایگاه	تعداد کل	شبه اسمی	درصد	غیراسمی	درصد
یک	۱۵۶۸	۵۵۳	۳۵/۲۶٪	۱۰۱۵	۶۴/۷۳٪
دو	۱۵۶۸	۴۷۳	۳۰/۱۶٪	۱۰۹۳	۶۹/۷۰٪

می‌توان گفت ویژگی شبه‌اسمی صفات در توالی آنها تأثیر دارد، و در زبان فارسی نیز، طبق فرضیه، صفات شبه‌اسمی بیشتر در جایگاه اول و نزدیک اسم قرار می‌گیرند.

۲-۳- عوامل معنایی

در این بخش به تأثیر پنج متغیر معنایی بر توالی صفات پرداخته‌ایم: نزدیکی معنایی، مقایسه‌پذیری، طبقه‌بندی معنایی دیکسون، عینیت، تجانس معنایی و بار عاطفی.

۲-۳-۱- نزدیکی معنایی

اساس این عامل برپایه نزدیکی رابطه معنایی بین اسم و صفت است. براساس قانون بهاگل آنچه در ذهن انسان به هم پیوسته است، هنگام ایجاد ارتباط نیز در کنار هم می‌آید. بر این اساس، وورف (۱۹۴۵) و بایبر و همکاران (۱۹۹۹) به این نتیجه رسیدند که هر چقدر صفت از لحاظ معنایی به اسم نزدیک‌تر باشد، از لحاظ جایگاهی هم به اسم نزدیک‌تر است. از سوی دیگر استابس (۲۰۰۱) صفات را از لحاظ معنایی به دو دسته انتخابی و کانونی تقسیم کرده‌است. صفات انتخابی، مستقل، مشخص و مجزایند و تعداد بیشتری در زبان دارند. صفات کانونی، وابسته محسوب می‌شوند و به تکرار معنای اسم یا قسمتی از معنای اسم می‌پردازند و محدودترند. صفات انتخابی را با نام صفات غیرذاتی و صفات کانونی را با نام صفات ذاتی نیز می‌شناسند. فرض بر این است که صفات کانونی (ذاتی) نزدیک اسم و مقدم بر صفات انتخابی (غیرذاتی) قرار می‌گیرند. معیاری که برای کانونی یا انتخابی بودن صفات در نظر گرفته شده،

محدودیت معنایی صفات است. بدین صورت که اگر صفتی با اسامی متعدد و متفاوت به کار رود، صفت انتخابی است، مانند سفید، قرمز، جدید، ارزان، سخت و ... که با انواع اسامی متعلق به انسان، حیوان و اشیا به کار می‌روند: راه سخت، کار سخت، پرسش سخت، کوه سخت. اگر صفتی با اسامی محدودی به کار رود، صفت کانونی است، مثل صفات «متأهل» و «ناشی» که فقط برای انسان به کار می‌روند: بانوی متأهل، آقای متأهل، کارگر ناشی، مرد ناشی. چند نمونه از این توالی‌ها:

(۱۰) دو تا کاسه بزرگ (انتخابی) چینی (کانونی) فالوده سفارشی گذاشت روی میز.

(۱۱) تو هستی و آن قصر زیبا (انتخابی) و پُر دار و درخت (کانونی)!

(۱۲) شما آدم مهربان (کانونی) و خوبی (انتخابی) هستید.

از میان ۱۵۶۸ صفت، در جایگاه نخست ۷۹۷ صفت انتخابی بودند؛ ۵۰/۲۸٪ از کل صفات. در مقابل ۵۶۹ صفت در جایگاه دوم انتخابی بودند، یعنی ۳۶/۲۸٪ از مجموع صفات. از سوی دیگر، از مجموع صفات جایگاه اول ۷۷۱ صفت؛ ۴۹/۱۷٪ کانونی، و در جایگاه دوم ۹۹۷ صفت، یعنی ۶۳/۵۸٪ از کل صفات، کانونی هستند. این نتایج در جدول ۳ دیده می‌شود:

جدول ۳- صفات انتخابی و کانونی

جایگاه	تعداد کل	انتخابی	بسامد	کانونی	بسامد
یک	۱۵۶۸	۷۹۷	۵۰/۲۸٪	۷۷۱	۴۹/۱۷٪
دو	۱۵۶۸	۵۶۹	۳۶/۲۸٪	۹۹۷	۶۳/۵۸٪

با مقایسه نسبت‌ها می‌توان گفت که ویژگی کانونی یا انتخابی بودن صفات بر توالی آنها مؤثر است، و در فارسی گرایش بیشتری برای در جایگاه نخست قرار گرفتن صفات انتخابی وجود دارد.

۲-۳-۲- مقایسه‌پذیری

اساس این فرضیه بر میزان قابلیت مقایسه‌پذیری صفات است. مارتین (۱۹۶۹) و پوسنر (۱۹۸۶) عنوان می‌کنند صفاتی که قابلیت مقایسه‌پذیری کمتری دارند به اسم نزدیک‌ترند. مثلاً اگر صفتی را بتوان با پسوند تفضیلی «تر» به کار برد، مقایسه‌پذیر است، مانند بزرگ، کوتاه، خوب، گردن کلفت و ... و صفاتی چون پشمی، متأهل، چخماقی و ... مقایسه‌ناپذیرند. نمونه‌هایی از این توالی:

(۱۳) یک کاسه بزرگ (مقایسه‌پذیر) مسی (مقایسه‌ناپذیر) از خانه‌مان که خیلی نزدیک بود، آوردم.

- (۱۴) یکی از معلم‌ها یا مدیر یک چایی تلخ (مقایسه‌پذیر) بی‌قابلیت (مقایسه‌ناپذیر) تعارفش بکند.
 (۱۵) یک دست‌کت‌وشلوار مشکی (مقایسه‌ناپذیر) مرتب (مقایسه‌پذیر) داشت که می‌پوشید.

جدول ۴ نتایج بررسی را نشان می‌دهد:

جدول ۴- میزان مقایسه‌پذیری صفات به تفکیک جایگاه

جایگاه	تعداد کل	مقایسه‌پذیر	درصد	مقایسه‌ناپذیر	درصد
یک	۱۵۶۸	۹۴۵	٪ ۶۰/۲۶	۶۲۳	٪ ۳۹/۷۳
دو	۱۵۶۸	۸۵۶	٪ ۵۴/۵۹	۷۱۰	٪ ۴۵/۲۸

با مقایسه اعداد به دست آمده می‌توان گفت ویژگی مقایسه‌پذیری صفات در توالی آنها مؤثر است، و در زبان فارسی صفات مقایسه‌پذیر گرایش بیشتری دارند تا در جایگاه نخست و نزدیک اسم قرار گیرند.

۲-۳-۳- طبقه‌بندی معنایی دیکسون

دیکسون (۱۹۷۷) هفت طبقه معنایی را برای صفت بیان می‌کند و سپس از شماره یک تا هفت صفات را طبقه‌بندی می‌کند. طبقه‌بندی معنایی دیکسون عبارت است از:

صفت: رنگ، سن، تمایل طبیعی انسانی، سرعت، ویژگی فیزیکی، بُعد و جنس، ارزش
 طبقه: ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷

براساس این متغیر فرض بر آن است که هرچه به سمت طبقه معنایی هفتم پیش می‌رویم از اسم بیشتر فاصله می‌گیریم. البته دیکسون صفات اشاره‌کننده به جایگاه، هدف، ملیت، و جهت را لحاظ نکرده است. قسمتی از پیکره را ۴۵۴ صفت - براساس طبقه‌بندی معنایی دیکسون مانند نمونه‌های زیر تحلیل کردیم (اعداد نشان‌دهنده طبقه معنایی دیکسون است):

(۱۶) یک کاسه بزرگ (۵) مسی (۶) از خانه‌مان که نزدیک بود، آوردم.

(۱۷) کاسه مسی (۶) گنده (۵) هنوز مثل فرفره دور خودش می‌چرخید.

(۱۸) هر سه مرد گردن‌کلفت (۳) و نخراشیده (۳) چماق‌هایشان را انداختند.

از بررسی ۴۵۴ صفت، ۱۹۰ صفت؛ ۴۱/۸۵٪ در این طبقه‌بندی معنایی جای گرفتند، برای هر کدام یک طبقه از شماره یک تا هفت مشخص شد. ۲۲۰ صفت؛ ۴۸/۴۵٪ از کل صفات قابل بررسی نبود زیرا برای آنها در طبقه‌بندی معنایی دیکسون طبقه‌ای تعریف نشده بود. از ۴۵۴ صفت، ۴۴ صفت؛ ۹/۶۹٪ در یک طبقه معنایی جای گرفتند، که خودبه‌خود از تحلیل حذف شدند. از ۱۹۰ صفت طبقه‌بندی شده، ۱۰۸ صفت؛ ۲۳/۷۸٪ از کل صفات با این

فرضیه مطابقت، و ۸۲ صفت؛ ۱۸/۶۱٪ مغایرت داشت. بنابراین، با توجه به نقایص موجود در فرضیه طبقه‌بندی معنایی دیکسون، این فرضیه در مورد توالی صفات در زبان فارسی همچون زبان انگلیسی رد می‌شود.

۲-۳-۴- عینیت

کرک و همکاران (۱۹۸۵: ۴۳۷) عامل مشخص‌کننده توالی صفات را درجه‌بندی انتزاعی- عینی می‌دانند. آنها معتقدند که توصیف‌کننده‌هایی که به ویژگی‌های اسم مربوط می‌شوند، در حقیقت عینی هستند و در جایگاه نخست جای می‌گیرند. یعنی صفات عینی در جایگاه نخست و نزدیک اسم و قبل از صفات انتزاعی قرار می‌گیرند. برای تمایز میان صفات عینی و انتزاعی از معیار درجه‌بندی سیزده‌گانه هتزران (۱۹۷۸) استفاده شد. براساس معیار هتزران، شماره‌های یک تا هفت ویژگی صفات عینی و شماره‌های هشت تا سیزده ویژگی صفات انتزاعی را نشان می‌دهد:

نوع صفت: هدف/ مقصد (۱) (ندری)، ترکیبی (۲) (طلایی)، ملیت (۳) (ایرانی)، نقص فیزیکی (۴) (چلاق)، رنگ (۵) (زرد)، شکل (۶) (مثلثی)، سن (۷) (پیر)
نوع صفت: ویژگی اجتماعی (۸) (باسواد)، سرعت (۹) (تند)، ویژگی احساسی (۱۰) (پرخاشگر)، ویژگی پایدار (۱۱) (گرد)، ارزشیابی (۱۲) (بی‌ادب)، توصیف‌کننده ارزشی (۱۳) (خوش‌رو)

چند نمونه براساس درجه‌بندی هتزران:

۱۹) جلو رویش بیابان پهن (۱۱ انتزاعی) و سفیدی (۵ عینی) بود.
۲۰) جلو آینه یک قرآن نفیس (۱۳ انتزاعی) مصری (۳ عینی) قرار دادند.

از ۱۵۶۸ صفت در جایگاه نخست، ۱۱۵۳ صفت؛ ۷۳/۵۲٪ ویژگی انتزاعی داشتند و از ۱۵۶۸ صفت در جایگاه دوم، ۱۱۰۱ صفت؛ ۷۰/۲۱٪ از سوی دیگر، در جایگاه نخست از مجموع صفات، ۴۱۵ صفت؛ ۲۶/۴۶٪ از صفات عینی بودند و در جایگاه دوم ۴۶۵ صفت، یعنی ۲۹/۶۵٪.

جدول ۵- میزان عینیت صفات به تفکیک جایگاه

جایگاه	تعداد کل	انتزاعی	درصد	عینی	درصد
یک	۱۵۶۸	۱۱۵۳	۷۳/۵۲٪	۴۱۵	۲۶/۴۶٪
دو	۱۵۶۸	۱۱۰۱	۷۰/۲۱٪	۴۶۵	۲۹/۶۵٪

با مشاهده نتایج و مقایسه ارقام می‌توان گفت که ویژگی انتزاعی/عینی بودن صفات بر توالی آنها مؤثر است، اما در زبان فارسی صفات انتزاعی گرایش بیشتری دارند که در جایگاه اول قرار گیرند. از این رو می‌توان گفت که گرایش توالی صفات در زبان فارسی براساس متغیر عینیت آن است که صفت انتزاعی در جایگاه نخست یعنی نزدیک اسم و صفت عینی در جایگاه دوم یعنی دور از اسم قرار گیرد.

۲-۳-۵- تجانس معنایی و بار عاطفی

ریچاردز (۱۹۷۷) در بررسی توالی صفات دو مفهوم ارائه داد. او ابتدا مفهوم بار عاطفی را عنوان کرد. بر این اساس تمامی صفات باری عاطفی دارند که می‌توان آنها را در سه جایگاه بار عاطفی مثبت، خنثی و منفی تعریف کرد. به‌طور مثال صفت «جذاب» بار عاطفی مثبت، صفت «قهوه‌ای» بار عاطفی خنثی و صفت «احمقانه» بار عاطفی منفی دارد. سپس او مفهوم تجانس معنایی را عنوان کرد و به تعریف نحوه قرارگیری صفات مثبت، خنثی و منفی در کنار یکدیگر پرداخت و برای هر یک به ترتیب ارزشی برابر با یک (۱)، صفر (۰) و منفی یک (۱-) تعریف کرد. در توالی صفات، تجانس معنایی با ارزش یک یا صفر، صفات متجانس، و تجانس معنایی با ارزش منفی یک نامتجانس است. در مثال‌های زیر اعدادی که بعد از هر صفت قرار دارد نشان‌دهنده بار عاطفی صفت است و اعداد آخر عبارت نشان‌دهنده ارزش تجانس معنایی:

(۲۱) مردی میان‌سال که لباس‌های خوشگل (۱) و تمیزی (۱) پوشیده بود، بیرون آمد. = ۱متجانس

(۲۲) ای کوه سپید (۰) بلند (۰) که ستر ایستاده‌ای! = ۱متجانس

(۲۳) با یک دست لباس کهنه (۱-) رنگ و رو رفته (۱-) جا خوش کرده بود. = ۱متجانس

(۲۴) لُنگ نو (۰) و تر و تمیزی (۱) به گردنم انداخت. = ۰متجانس

(۲۵) با چشم‌های درشت (۰) وحشت‌زده‌اش (۱-) نگاهت می‌کرد. = ۰متجانس

(۲۶) نوای نرم (۱) و ناجور (۱-) تار که بلند شد، گریه‌ام گرفت. = ۱- نامتجانس

فرض این است که بار عاطفی صفات بر توالی آنها تأثیر دارند. براساس معیار ریچاردز، صفاتی چون رنگ و اندازه خنثی هستند. صفاتی چون جوان، خوب، جالب و ... صفات مثبت، و صفاتی چون تودل‌خالی‌کن، زهرآلود و ... صفات منفی‌اند. با بررسی بار عاطفی ۳۱۳۶ صفت این نتایج به دست آمد:

جدول ۶- میزان بار عاطفی صفات به تفکیک جایگاه

جایگاه	تعداد کل	بار منفی	درصد	بار خنثی	درصد	بار مثبت	درصد
یک	۱۵۶۸	۴۶۰	٪ ۲۹/۳۳	۶۵۷	٪ ۴۱/۹۰	۴۵۱	٪ ۲۸/۷۶
دو	۱۵۶۸	۵۶۸	٪ ۳۶/۲۲	۵۲۰	٪ ۳۳/۱۶	۴۷۸	٪ ۳۰/۴۸

با داده‌های جدول تأثیر بار عاطفی صفات در توالی آنها تأیید می‌شود. در زبان فارسی صفات حاوی بار عاطفی خنثی مقدم بر صفات حاوی بار عاطفی مثبت و منفی قرار می‌گیرند.

۴-۲- عوامل کاربردی

برای بررسی تأثیر عوامل کاربردی در زبان فارسی دو متغیر را در نظر گرفتیم: بسامد پیکره-ویژه^۱ و بسامد.

۴-۲-۱- بسامد پیکره-ویژه

به عقیده لاکهارت و مارتین (۱۹۶۹) صفتهایی نزدیک اسم قرار می‌گیرند که گرایش بیشتری به همراهی با آن اسم دارند. درواقع اگر بسامد وقوع صفتی با اسمی بیشتر باشد، گرایش کلی آن است که به آن اسم نزدیک‌تر باشد، زیرا ذهن گرایش دارد مطالب را راحت‌تر، سریع‌تر، و کوتاه‌تر دریافت کند. به همین دلیل وقوع باهم‌آیی کلمات پربسامد را در زبان شاهد هستیم. باهم‌آیی صفات در کنار اسم‌ها نیز رخ می‌دهد و می‌تواند منجر به کاربرد ترجیحی برخی اسامی با برخی صفات مشخص شود. برای مثال در جملات زیر، «الف» بر «ب» ارجحیت دارد:

۲۷) الف. حقایق تلخ ناگفته‌ای در این میان وجود دارد.

ب. حقایق ناگفته تلخی در این میان وجود دارد.

۲۸) الف. روزهای سرد برفی از راه می‌رسد.

ب. روزهای برفی سرد از راه می‌رسد.

بر این اساس فرض آن است که اگر بسامد باهم‌آیی صفتی با اسمی بیشتر باشد، گرایش کلی آن است که به اسم نزدیک‌تر باشد. در زبان انگلیسی عنوان این متغیر «بسامد اسم-ویژه» است و در تحلیل پژوهشگر تعدادی از صفات پربسامد موجود در پیکره-ویژه صفتی خود را مثل «red» یا «big» جدا می‌کند، سپس در پیکره کلی چندمیلیونی قرار می‌دهد و میزان باهم‌آیی صفات را با نوع اسامی در نظر می‌گیرد. با توجه به دسترسی نداشتن فارسی‌زبانان به چنین پیکره میلیونی، میزان کاربرد صفات در این تحقیق براساس پیکره موجود سنجیده و

1. Corpus- specific frequency

عنوان «بسامد پیکره‌ویژه» به این دلیل انتخاب شد. بسامد تمامی ۳۱۳۶ صفت نسبت به اصل پیکره محاسبه شد. به‌طور مثال بسامد صفت «بزرگ» ۶۹، صفت «نرم» ۲۵، صفت «مرتب» ۱۲، صفت «ملایم» ۷ و صفت «قهوه‌ای سیر» ۱ بود. در مثال‌های زیر اعداد نشان‌دهنده بسامد کلمات در پیکره هستند:

(۲۹) زمین خشک (۱۵) و داغ (۴) آب را می‌مکد.

(۳۰) بچه خوب (۱۹) و سربه‌راهیه. (۲)!

(۳۱) پای کوبیده بر برف نرم (۳) سپیدی (۲۵) که همواره چون جامه عروس، تن‌پوش سفید داشت.

(۳۲) هوای پاک (۴) و خنک (۸) دم صبح که به صورتم خورد، حالم جا آمد.

با بررسی میانگین صفات، در جایگاه نخست میانگین ۱۴/۰۶ و در جایگاه دوم میانگین ۱۰/۱۴ به دست آمد. در جایگاه اول ۱۰۵۳ صفت؛ ۶۷/۱۵٪ از کل صفات با بسامد میانگین ۱۴ مطابقت داشت، و در جایگاه دوم ۱۱۹۲ صفت؛ ۷۶/۰۲٪ از صفات با بسامد میانگین ۱۰.

جدول ۷- تعداد صفات براساس میانگین بسامد پیکره

جایگاه	تعداد کل	میانگین منظور	تعداد صفات	درصد
یک	۱۵۶۸	۱۴	۱۰۵۳	۶۷/۱۵٪
دو	۱۵۶۸	۱۰	۱۱۹۲	۷۶/۰۲٪

با مقایسه میانگین بسامد هر دو جایگاه نتیجه می‌گیریم که بسامد بر توالی صفات مؤثر است. با توجه به آنکه در جایگاه نخست میانگین بسامد چهار واحد بیشتر از میانگین بسامد جایگاه دوم است، پس اگر بسامد باهم‌آیی صفتی با اسمی بیشتر باشد گرایش کلی آن است که به آن اسم نزدیک‌تر باشد.

۲-۴-۲- بسامد

باک (۱۹۸۲) در توالی صفات ایده‌ای عنوان کرد و اساس آن را بر بسامد نهاد. او بیان کرد که صفات پُربسامد مقدم بر صفات کم‌بسامدند. علت این ادعای او را شاید بتوان آشنایی ذهن دانست، چراکه بسامد باعث آشنایی ذهنی می‌شود. نی (۱۹۸۳) بر این باور است که اگر دو صفت دارای بسامد یکسانی باشند، تفاوت در آشنایی ذهنی بین دو صفت باعث می‌شود که به هنگام کاربرد، صفتی که در ذهن آشناتر به شمار می‌آید مقدم باشد. البته به نظر می‌آید رابطه بین بسامد و آشنایی ذهنی دوسویه است. درواقع هرگاه به توصیف اسمی پردازیم صفتی را که در ذهن پُربسامد و آشناتر به شمار می‌آید به کار می‌بریم. هرچه بسامد بیشتر باشد،

آشنایی ذهنی نیز بیشتر خواهد بود و برعکس. بدون در نظر گرفتن نوع اسم، فرض بر این است که صفات پُرسامد مقدم بر صفات کم‌سامد هستند.

در این تحلیل، اعدادی که در پُرانتز بعد از هر صفت قرار دارد عدد بسامد آن صفت در فرهنگ بسامدی (بی‌جن‌خان و محسنی، ۱۳۹۱) است. علامت سؤال، نشان‌دهنده یافت نشدن بسامد صفت در فرهنگ است.

۳۳) دو طرف جوی پُر از درخت‌های بزرگ (۳۳۲۴) و بلند (۸۷۴) بود.

۳۴) تو هستی و آن قصر زیبا (۵۴۹) و پُر دار و درخت (۴)!

۳۵) طبل نو (۸۵۴) و بزرگی (۳۳۲۴) را که پوست براقی دارد، به قبه گلی بام تکیه داده‌ام.

۳۶) برو یک تار خوب (۱۶۲۲) و مرتب (۴) بخر.

۳۷) ده تا قالی بزرگ (۳۳۲۴) و سنگین (۶۳۲) مثل قالی‌هایی که حاج اکبر تو اتاق‌هاشان می‌اندازه.

در نهایت بسامد ۷۲۴ صفت به‌طور قطعی با توجه به فرهنگ بسامدی تعیین شد. با بررسی صفات در دو جایگاه مشخص شد که از مجموع ۱۵۶۸ صفت در جایگاه نخست، بسامد ۴۳۷ صفت در فرهنگ بسامدی یافت شد. از سوی دیگر، در جایگاه دوم از مجموع ۱۵۶۸ صفت بسامد ۲۸۷ صفت در فرهنگ بسامدی یافت شد. میانگین بسامد این صفات در دو جایگاه در جدول زیر آمده است.

جدول ۸- بسامد و میانگین صفات براساس فرهنگ بسامدی

جایگاه	تعداد کل	تعداد بسامد	مجموع بسامد	میانگین
یک	۱۵۶۸	۴۳۷	۴۵۴۹۲۵	۲۹۰/۱۳
دو	۱۵۶۸	۲۸۷	۳۱۵۹۱۶	۲۰۱/۵۰

نتایج نشان می‌دهد صفات پُرسامد مقدم بر صفات کم‌سامدند.

۳- بررسی چندعاملی

پس از بررسی تک‌تک عوامل، به بررسی میزان تأثیر تمامی متغیرهای بررسی‌شده بر توالی صفات در زبان فارسی پرداخته شد. هدف رتبه‌بندی متغیرها و تعیین میزان تأثیر هریک از عوامل است. متغیرهای بررسی‌شده از یک‌سو، متغیرهای دوارزشی جایگاه هستند: صفت جایگاه اول و صفت جایگاه دوم؛ و از سوی دیگر، متغیرهای مستقلی که خود به ۹ شکل ظاهر می‌شوند: متغیر واجی، متغیر اسمی‌بودگی، متغیر نزدیکی معنایی، متغیر مقایسه‌پذیری، متغیر دیکسون، متغیر عینیت، متغیر تجانس معنایی، متغیر پیکره‌ویژه و متغیر بسامد.

با توجه به نقایص موجود در متغیر دیکسون و رد آن که پیشتر اشاره شد، در تحلیل چندعاملی آن را کنار گذاشتیم و از فرمان تحلیل تمایز خطی^۱ بهره گرفتیم. از این فرمان برای آنالیز تشخیصی استفاده می‌شود. آنالیز تشخیصی یا تحلیل ممیزی، شبیه رگرسیون^۲ خطی چندگانه است، با این تفاوت که متغیر وابسته دارای توزیع نرمال نیست و یک متغیر رتبه‌ای با تعداد مقادیر اندک نیز به شمار می‌آید. در حالتی که متغیر وابسته از نوع دومقداری باشد، از رگرسیون لجستیک استفاده می‌شود، اما اگر متغیر وابسته بیش از دومقدار باشد، باید از روش آنالیز تشخیصی استفاده کرد. با توجه به این که هدف، بررسی میزان قدرت تأثیر چندین عامل در توالی صفات در زبان فارسی بود، پس روش تحلیل تمایز خطی انتخاب شد. متغیرها برحسب درجه اهمیت که در تعیین مقدار متغیر وابسته داشتند، مرحله به مرحله وارد معادله شدند. براساس برنامه در هر مرحله اگر حضور یکی از متغیرها در معادله ضروری نباشد آن متغیر خودبه‌خود از معادله خارج می‌شود. پس از ورود گام به گام متغیرها و اجرای فرمان، چهار متغیر در این مرحله در معادله باقی ماند و چهار متغیر دیگر از معادله خارج شد. خروج متغیرها بدان معناست که این متغیرها معنادار نبودند. چهار متغیر باقیمانده عبارت بودند از: متغیر واجی، متغیر تجانس معنایی و بار عاطفی، متغیر عینیت و متغیر بسامد پیکره‌ویژه.

در ادامه، هر چهار متغیر معنادار در یکی از روش‌های مختلف آنالیز تشخیصی به نام «ویلکس» وارد شد. روش ویلکس خود به صورت پیش فرض در برنامه تحلیل تمایز خطی قرار دارد. سپس مقدار میانگین و انحراف معیار هریک از متغیرهای مستقل و نیز سطوح مختلف متغیر وابسته محاسبه شد. بعد با استفاده از فرمان «آنوا» آزمون برابری میانگین برای هریک از متغیرهای مستقل، در سطوح مختلف متغیر وابسته انجام گرفت. پس از آن، آزمون برابری ماتریس‌های کوواریانس انجام شد و داده‌های جدولی که در ادامه می‌آید به دست آمد.

جدول ۹ نشان می‌دهد که روش گام به گام ورود متغیرها در چهار مرحله انجام شده است. در هر مرحله متغیری وارد معادله می‌شود که در آمار، بیشترین مقدار را داشته است. متغیرهایی که در هر مرحله وارد معادله شده‌اند، در ستون دوم نشان داده می‌شوند. این چهار متغیر به ترتیب عبارت‌اند از: متغیر واجی، متغیر بسامد پیکره‌ویژه، متغیر تجانس معنایی و بار عاطفی و متغیر درجه بندی انتزاعی- عینی. در این چهار مرحله هیچ متغیری پس از ورود به معادله از آن خارج نشده است. در این جدول مقدار آمار A ویلکس در هر مرحله محاسبه

1. Linear Discriminant Analysis (LDA)
2. Regression

شده‌است، این مقادیر در ستون سوم قرار دارد. آمار A ویلکس همواره بین صفر و یک قرار دارد. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در ستون سوم، دامنه اعداد از بزرگ‌ترین عدد (۰/۹۴۴) شروع می‌شود و به کوچک‌ترین عدد (۰/۹۲۷) خاتمه می‌یابد. در ستون آخر (Sig) مقدار در تمامی مراحل نزدیک صفر است و این بدان معناست که در هر مرحله حضور متغیرهای واردشده به معادله معنادار است. Sig سطح معناداری را نشان می‌دهد.

جدول ۹- ورود مرحله‌ای متغیرها و نتیجه آمار ویلکس

مرحله	ورود مرحله‌ای متغیرها	Wilks' Lambda							
		ویلکس				Exact F			
		آمار	df1	df2	df3	آمار	df1	df2	Sig.
۱	Phoneme_ReCode متغیر واجی	۰/۹۴۴	۱	۱	۳۱۱۹/۰۰۰	۱۸۶/۴۸۹	۱	۳۱۱۹/۰۰۰	۰/۰۰۰
۲	FreCorpus_Recode متغیر بسامد پیکره‌ویژه	۰/۹۳۲	۲	۱	۳۱۱۹/۰۰۰	۱۱۳/۰۴۹	۲	۳۱۱۸/۰۰۰	۰/۰۰۰
۳	Sem Con/Aff Ld متغیر تجانس معنایی و بار عاطفی	۰/۹۳۰	۳	۱	۳۱۱۹/۰۰۰	۷۸/۲۳۸	۳	۳۱۱۷/۰۰۰	۰/۰۰۰
۴	Sub-Obj متغیر عینیت	۰/۹۲۷	۴	۱	۳۱۱۹/۰۰۰	۶۱/۴۲۸	۴	۳۱۱۶/۰۰۰	۰/۰۰۰

جدول ۱۰ نشان می‌دهد که از هشت متغیری که وارد معادله شده‌اند، تعدادی معنادارند. چهار متغیر معنادار نیستند که با حرف (a) و ستاره مشخص شده‌اند و در مراحل بعدی از معادله خارج می‌شوند تا رتبه‌بندی متغیرهای معنادار صورت گیرد. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود دامنه اعداد تابع بین ۱ و ۱- قرار دارد. اعداد نشان‌دهنده ضریب همبستگی بین ارزش متغیر و جایگاه است. هرچه این ارزش متغیر سطح بالاتری داشته باشد احتمال حضور صفت در جایگاه مورد نظر بیشتر است.

جدول ۱۰- جدول تعیین سطح معناداری متغیرها

متغیر		تابع
		۱
Phoneme_ReCode	متغیر واجی	۰/۸۷۱
FreCorpus_Recode	متغیر بسامد پیکره‌ویژه	-۰/۵۶۸
Sem Close ^a	متغیر نزدیکی معنایی*	۰/۵۱۶
FreBij_Recode ^a	متغیر بسامد*	-۰/۳۶۸
Sem Con/Aff Load	متغیر تجانس معنایی و بار عاطفی	۰/۳۲۵
Ind Comp ^a	متغیر مقایسه‌پذیری*	-۰/۲۲۴
Sub- Obj	متغیر عینیت	۰/۱۳۲
Nam Char ^a	متغیر اسمی‌بودگی*	-۰/۰۹۶

جدول ۱۱ میزان موفقیت آنالیز تشخیصی را نشان می‌دهد. این جدول نشان می‌دهد از ۱۵۶۲ صفتی که در مجموع در هر جایگاه وجود داشته است، ۹۲۱ صفت طبق آنالیز تشخیصی باید در جایگاه دوم و ۶۴۱ صفت در جایگاه اول قرار می‌گرفت. همچنین نشان می‌دهد که آنالیز تشخیصی جایگاه صفت دوم در ۵۹ درصد موارد نسبت به مجموع صفات به‌درستی حدس زده شده‌است و این پیش‌بینی در مورد صفاتی که در جایگاه نخست بوده‌اند با توجه به عدد ۱۰۴۵، ۶۷٪ است و سرانجام از کل این جدول می‌توان به این نتیجه رسید که میزان قدرت پیش‌بینی تأثیر عوامل در توالی صفات در زبان فارسی ۶۳٪ است.

جدول ۱۱- میزان پیش‌بینی عوامل معنادار و موفقیت آنالیز تشخیصی

تعداد کل	میزان پیش‌بینی موارد		جایگاه صفت	
	جایگاه اول	جایگاه دوم		
۱۵۶۲	۶۴۱	۹۲۱	جایگاه دوم	تعداد اصلی
۱۵۶۰	۱۰۴۵	۵۱۵	جایگاه اول	
۱۰۰٪	۴۱٪	۵۹٪	جایگاه دوم	درصد٪
۱۰۰٪	۶۷٪	۳۳٪	جایگاه اول	

در مجموع ملاحظه می‌شود در رتبه‌بندی عوامل، عامل واجی با متغیر طول در جایگاه نخست قرار دارد و عامل کاربردی با متغیر بسامد پیکره‌ویژه در جایگاه دوم و عامل معنایی با حضور متغیر تجانس معنایی و بار عاطفی و متغیر درجه‌بندی انتزاعی- عینی در مقام سوم.

۴- نتیجه‌گیری

بررسی تأثیر عوامل مختلف بر توالی صفات در زبان فارسی براساس ۹ متغیر انجام شد. با بررسی پیکره‌ای، تأثیر عوامل واجی، نحوی، معنایی با حضور متغیرهای نزدیکی معنایی، مقایسه‌پذیری، عینیت، و تجانس معنایی و بار عاطفی و عامل کاربردی با حضور متغیرهای بسامد پیکره‌ویژه و بسامد تأیید شد و فقط متغیر دیکسون که عامل معنایی به شمار می‌آید، رد شد. پس از تأیید تأثیر ۸ متغیر بر توالی صفات، در بخش چندعاملی تمامی این متغیرها را به‌صورت هم‌زمان بررسی کردیم تا علاوه بر مؤثر بودن متغیرها به معناداری و نیز میزان قدرت تأثیر عوامل به‌طور هم‌زمان پی ببریم. پس چهار متغیر واجی، بسامد پیکره‌ویژه، تجانس معنایی و بار عاطفی و درجه‌بندی انتزاعی- عینی در توالی صفات معنادار شناخته شدند. در مرحله بعد به رتبه‌بندی چهار متغیر پرداختیم تا میزان قدرت تأثیر هم‌زمان عوامل به دست آید. نتیجه آن بود که عامل واجی در رتبه نخست قرار گرفت و عوامل کاربردی و معنایی به ترتیب در رتبه‌های بعدی جای گرفتند.

منابع

- بی‌جن‌خان، م. و م. محسنی. ۱۳۹۱. فرهنگ بسامدی؛ براساس پیکره متنی زبان فارسی/امروز، تهران: سمت.
- Behaghel, O. 1930. Von deutscher Wortstellung. Zeitschrift fur Deutschkunde, (44): 81-89.
- Biber, D., S. Johansson, G. Leech, S. Conrad, & E. Finegan (Eds.).1999. *Longman Grammar of Spoken and Written English*. London: Longman.
- Bock, J. K. (1982). "Toward a Cognitive Psychology of Syntax: Information Procesings Contributions to Sentence Formation". *Psychological Review*, (89): 1-47.
- Cooper, W. E., & J. R. Ross .1975. "Word Order". In R. E. Grossman, J. L. San, & T. J. Vance (Eds.), *Chicago Linguistic Society: Papers from the Para-session on Functionalism* (pp. 63-111). Chicago: Chicago Linguistic Society.
- Dixon, R. M. W. 1977. "Where have all the adjectives gone?" *Studies in Language*,(1): 19-80.
- Hetzron, R. 1978. "On the Relative Order of Adjectives". In H. Seiler (ed.) *Language Universals*. Tübingen: Narr:165-184.
- Lockhart, R. S., & J. E. Martin .1969. "Adjective Order and the Recall of Adjective-Noun Triples". *Journal of Verbal Learning and Verbal Behavior*, (8): 272-275.
- Martin, J. E. 1969. "Semantic Determinants of Preferred Adjective Order". *Journal of Verbal Learning and Verbal Behavior*,(8): 697-704.
- Ney, J. W. 1983. "Optionality and Choice in the Selection of Order of Adjectives in English". *General Linguistics*, (23): 94-128.
- Posner, R. 1986. "Iconicity in Syntax. The Natural Order of Attributes". In P. Bouissac, M. Herzfeld, & R. Posner (Eds.), *Iconicity. Essays on the Nature of Culture*. Tübingen: Stauffenburg Verlag: 305-337.
- Quirk, R., S. Greenbaum, G. Leech, & J. Svartvik (Eds.).1985. *A Comprehensive Grammar of the English Language*. London: Longman.
- Richards, M. M. 1977. "Ordering Preferences for Congruent and Incongruent English Adjectives in Attributive and Predicative Contexts". *Journal of Verbal Learning and Verbal Behavior*, (16): 489-503.
- Stubbs, M. 2001. *Words and Phrases: Corpus Studies of Lexical Semantics*. Cornwall: Blackwell.
- Whorf, B. L. 1945. "Grammatical Categories". *Language*, (21): 1-11.
- Wulff, S. 2003. "A Multifactorial Corpus Analysis of Adjective Order in English". *International Journal of Corpus Linguistics*: 245-282.

زنانگی نوشتار: دیباچه‌ای بر روش‌شناسی نسبت زبان و جنسیت

دکتر بهزاد برکت^۱ ✉

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۵

تاریخ پذیرش: ۹۶/۵/۲۵

چکیده

«زنانگی نوشتار» برساخته‌ای است که این قلم در گفت‌وگو با مفهوم «نوشتارِ زنانه» الن سیزو، منتقد فرانسوی پیشنهاد کرده‌است. این اصطلاح برخلاف نوشتارِ زنانه، از یک شیوه قوام‌یافته نوشتار سخن نمی‌گوید، بلکه زمینه‌ها و کلیت نوعی شیوه نگارش را پیشنهاد می‌کند که می‌کوشد خود را به استناد هویت زنانه تعریف کند. براساس اصطلاح «نوشتارِ زنانه» به‌عنوان امرِ مفروض نوعی شیوه نگارشِ خاصِ زنان، مقالات متعددی نوشته شده و در نشریات معتبر فارسی‌زبان چاپ شده‌است. مقاله حاضر، ضمن ردّ چنین پیش‌فرضی، می‌کوشد نشان دهد که نگاهی دیگر به نسبت زبان و جنسیت، هرگونه الگوی پیشینی را که کاربرد شماری از صورت‌های آوایی و واژگانی را نمودِ زبانِ زنانه تلقی می‌کند، با دیده تردید می‌نگرد، ضمن آنکه توضیح می‌دهد که آنچه اصطلاحاً «نوشتارِ زنانه» نام گرفته، نوعی گزینش زبانی بافت‌محور است که مستند به پیشینه‌ای نگارشی و مقتضیات اجتماعی-فرهنگی است و به این اعتبار تعین مجموعه‌ای از مختصات کلان‌ساختاری و ژرف‌ساختی به حساب می‌آید.

واژگان کلیدی: زنانگی نوشتار، نوشتارِ زنانه، زبان و جنسیت، روش‌شناسی

۱- مقدمه

مقاله حاضر، در حدّ و اندازه‌های خود، به دنبال پُر کردن خلأیی است که در فضای دانشگاهی ایران خلأً به حساب نمی‌آید، بلکه فضایی است که به یُمن شماری کلیشه، کاملاً پُر شده و در مقام الگویی نظری در متن‌ها به کار گرفته شده و مدام بازتولید می‌شود. حال اگر از این کلیشه‌ها فاصله بگیریم، با جایی خالی مواجه می‌شویم که برای پُر کردن آن نیاز به معلومات و استدلال کافی داریم. این جای خالی، مسأله بود یا نبود «نوشتار زنانه»^(۱) است. پژوهش حاضر با تکیه بر نگاهی دیگر به نسبت زبان و جنسیت، و پیشنهاد اصطلاح کاربردی «زنانگی نوشتار» به عنوان زمینه احتمالی حرکت به سمت مفهوم حداکثری و آرمانی «نوشتار زنانه»، می‌کوشد مقدمات روش‌شناسی درک نسبت زبان و جنسیت را فراهم کند.

۲- مبانی بحث

هم‌اکنون، به یُمن مقالات متعددی که درباره زبان و جنسیت به فارسی نوشته شده، موارد زیر بدیهی فرض می‌شوند:

۱. تفاوت‌هایی در نحوه استفاده مردان و زنان از زبان دیده می‌شود؛
۲. این تفاوت‌ها کمابیش در همه سطوح زبان، از سطح آوایی تا معنایی، محسوس است؛
۳. بنیاد این تفاوت‌ها در مناسبات اجتماعی- فرهنگی است که در گذر تاریخ نهادینه شده‌است؛
۴. کانون مناسبات اجتماعی- فرهنگی، روابط قدرت در تاریخ مذكر است؛
۵. به استناد شماره‌های ۳ و ۴ می‌توان نتیجه گرفت که این تفاوت‌ها ژرف‌ساختی است؛
۶. این تفاوت‌ها جهان‌شمول است، یعنی در همه زبان‌ها دیده می‌شود، هرچند مصداق آنها در زبان‌ها متفاوت است.

۳- پیشینه بحث: جنسیت و ساحت‌های آن

در عرصه مباحث زبان و جنسیت، اولین گام فهم تفاوت میان «جنسیت زیستی»^۱ و «جنسیت اجتماعی»^۲ است. جنسیت زیستی، چنانکه از نامش برمی‌آید، ادراکی از جنسیت است که مبتنی بر ویژگی‌های زیست‌شناختی است و بر این اساس دو مقوله مرد/ مذکر و زن/ مؤنث را شکل می‌دهد، تفاوتی که به استناد دانش روز، مرزهای آن الزاماً مشخص نیست.^(۲) جنسیت،

1. Sex

2. Gender

در عین حال برساخته‌ای اجتماعی- فرهنگی است. نظام‌های فرهنگی متفاوت، متناسب با باورهای خود، ارزش‌گذاری‌هایی متفاوت از جنسیت ارائه می‌دهند و چنین است که مفاهیم مرد/ زن و کارکردهای آن در جوامع متفاوت یکسان نیست. بدین اعتبار نمی‌توان جنسیت را به صرف مختصات زیستی تعریف کرد، از همان آغاز ادراکات ارزشی در تعریف ما تأثیر می‌گذارد، به گونه‌ای که دوگانۀ جنسیت زیستی/ جنسیت اجتماعی مرزبندی پیشینی ندارد. بالاین‌حال، در بیان این دوگانگی همواره وسوسه این پرسش وجود دارد که اولویت، اصالت، یا دست‌کم تقدم مفهومی با کدام است، هرچند بررسی‌های دقیق‌تر منافی هرگونه مرزبندی قاطع میان آنهاست. به عبارت دیگر، گفتمان جنسی پیوستاری است که مذکر/ مؤنث در مسیر آن حرکت می‌کند و در نتیجه می‌توان مذکرتر یا مؤنث‌تر بود. به این اعتبار، جنسیت، ویژگی هویتی است و مانند همه ویژگی‌های هویتی دیگر، دستخوش تغییر است.

مهم آنکه جنسیت، صرفاً تعیین یک موقعیت یا وضعیت نیست بلکه وجهی کنشگرانه دارد و از این‌رو، برای مثال جودیت باتلر از «جنسیت کنشگر»^۱ و وست زیمرمان از «جنسیت عامل»^۲ سخن می‌گوید. کامرون (۱۹۹۸: ۲۸۰-۲۸۱) نیز معتقد است «مردان و زنان ... رفتار خود خود را متأثر از دریافت‌های فردی و اجتماعی نقش جنسیت تعریف و بازتعریف می‌کنند». در بنیاد، این یافته‌ها و دستاوردها متعلق به جنبش زنان است که در تلاش برای بازتعریف جایگاه زنان در جامعه، به ناگزیر، به زبان به‌عنوان شاخصی تعیین‌کننده پرداختند، و پُر واضح است که جامعه‌شناسی زبان، به طور موازی، و نیز متأثر از این تحولات، از منظر خود به نقش جنسیت در زبان پرداخته‌است. پس منطقی است که دستاوردهای هر دو گروه، به اجمال بررسی شود.

۴- نسبت زبان و جنسیت از منظر جامعه‌شناسی زبان

از دهه هفتاد قرن بیستم تا کنون، سه جریان اصلی بر مطالعات زبان‌شناسان در حوزه جنسیت و زبان زنانه حاکم بوده‌است. نخستین آنها معروف به «نظریه نقصان»^۳، که اندکی بعد به «نظریه سیطره»^۴ تغییر کرد، عملاً با مقاله ۱۹۷۳ رابین لیکاف^۵ با عنوان «زبان و جایگاه زنان»^۶ شروع می‌شود. لیکاف، دو سال بعد، این مقاله را به کتابی با همین عنوان گسترش

1. performative gender

2. agent gender

3. deficit theory

4. dominance theory

5. Robin Lakoff

6. Language and Woman's Place

می‌دهد. وی در این جستار دو پیام اصلی دارد: شیوه گفتار زنان متفاوت با شیوه گفتار مردان است؛ زبان زنانه در قیاس با زبان مردانه، کم‌تأثیر و انعکاس‌دهنده جایگاه ناامن و روحیه اقتدارپذیر زنان است. امروز این کتاب نقطه عطفی در مبحث زبان و جنسیت به شمار می‌آید اما دو انتقاد اساسی بر آن وارد است: در نحوه استفاده زنان از زبان نوعی نقیصه می‌بیند؛ نگاه مذکر را بر زبان مفروض می‌گیرد و بر این مبنا کار خود را پیش می‌برد (ساندرلند، ۲۰۰۶: ۱۴). پنج سال پس از چاپ کتاب لیکاف، دیل اسپندر^۱ *زبان مرد ساخته*^۲ را در انگلستان منتشر کرد. منظر اسپندر قویاً زن‌محور و مخاطب آن عام است. او می‌کوشد نشان دهد چگونه مردان در گفت‌وگو با زنان به شیوه‌های متفاوت به دنبال سیطره‌اند و می‌کوشند با تکیه بر اقتدار مفروض خود آرایشان را موجه جلوه دهند. فصل پنجم این کتاب؛ «زبان و واقعیت: چه کسی جهان را ساخت؟»، بحثی نیمه‌علمی - نیمه‌فلسفی را پیش می‌کشد و با استناد به دیدگاه «نظریه مقدم بر مشاهده است» استدلال می‌کند که نظریات و مقولات، موضع خنثی به جنسیت ندارند و «وقتی زبان و نظریه جهت‌گیری جنسی دارد مشاهده واقعیت هم جنسیت‌محور می‌شود. بنابراین [در روندی دوری] اشیای دیده‌شده و داده‌های برآمده از آنها تأویل جنسی می‌یابد و این جنسیت به تدریج ذاتی آنها می‌شود» (اسپندر، ۱۹۸۰: ۱۴۱). او با ذکر گفته‌های شماری از دست‌نویسان پیشینه این دیدگاه را نشان می‌دهد، ضمن آنکه دست‌نویسان، که زبان‌شناسان دوران خود بودند، بر این دیدگاه صحنه گذاشته‌اند. برای نمونه می‌توان به نمونه‌های زیر، به نقل از اسپندر اشاره کرد:

- «کلماتی که مرجعشان مردان است باید مقدم بر کلماتی قرار گیرند که مرجعشان زنان است. برای مثال می‌توان به عبارت husband and wife اشاره کرد»^(۳) (ویلسن، ۱۵۵۳)؛
- «ازجمله دلایل تقدم فوق آن است که مرد جنس "ارجمندتر"ی است» (پول، ۱۶۴۶)؛
- «جنس مرد "جامعیت" بیشتری نسبت به جنس زن دارد» (کِرکبای، ۱۷۴۶).

در سال ۱۹۷۵، بری تورن^۴ و ننسی هنلی^۵ ویرایش مجموعه‌ای به نام *زبان و جنسیت: تفاوت و سیطره*^۵ را به عهده گرفتند که گویا در تدوین نهایی آرای اسپندر بسیار مؤثر افتاد،

1. Dale Spender
2. Man Made Language
3. Barry Thorne
4. Nancy Henley
5. Language and Gender: Difference and Dominance

چنین شد که بعدها جریان فکری همسو با آرای اسپندر به نام «نظریهٔ سیطره» شناخته شد. به نظرات اسپندر، مانند مورد لیکاف، به‌رغم تأثیرگذاری انتقاد جدی نیز شد. برای نمونه مریا بلک^۱ و روزالیند کاورد^۲ معتقد بودند «نگاه تک‌ساحتی اسپندر محوریت فرهنگ را به محوریت زبان بدل می‌کند و از یاد می‌برد که کنش‌های زبانی اموری متغیر و متأثر از نوع تفکر و زیست دوره‌های مشخص‌اند» (۱۹۸۱: ۷۲). این انتقاد می‌گوید هر نوع تصور ذات‌گرایانه از زبان با هستی سیال زبان و نیز با گفت‌وگوی مدام و علت‌گریز زبان و فرهنگ تناقض دارد، تناقضی که اطلاق زبان مردانه از جمله نمونه‌های مسلم آن است. «نمی‌توان صرفاً به تاریخچهٔ کلمات استناد کرد، بلکه باید به رابطهٔ زندهٔ آنها توجه داشت، رابطه‌ای که در هر عبارت تازه، حال و هوای تازه و به تبع، معنای تازه را پیشنهاد می‌کند» (۱۹۸۱: ۸۲).

شیوهٔ بیان و دیدگاه بلک و کاورد زمینه‌ساز فصل تازه‌ای از دریافت زبان بود که امروز آن را به‌عنوان دریافتی گفتمانی^۳ از زبان می‌شناسیم. در این دریافت، رفتار زبانی در سیالیت حداکثری است، زیرا تعامل مدام ساحت‌های متن / گوینده / شنونده مجالی برای هیچ‌گونه ذات‌باوری باقی نمی‌گذارد. از نگاه ما تدوین قضیه بدین ترتیب است که کنش زبانی از منظری کنشگرانه در محل برخورد متن / گوینده / شنونده، و از منظر تاریخی در تلاقی گذشته / حال / آینده زبان به نقطهٔ تعادل می‌رسد. درعین حال، این دو محور چندسویه در تعامل با یکدیگر تعریف تازه‌ای از نقطهٔ تعادل پیشنهاد می‌کنند، ضمن آنکه این تعادل برآمده از گفت‌وگوی پدیده‌های متعدد، به‌ناچار و متأثر از یک رفتارمَد (۴) مدام ثابت نمی‌ماند. از این‌رو، اگر نقطهٔ تعادل را لحظهٔ داوری زبان در مورد مصادیق خود، از جمله نسبت مرد / زن در نظر بگیریم، این داوری هرگز داوری نهایی نیست و نمی‌تواند با قطعیت تام محل استناد باشد. می‌توان گفت یک گزاره حتی در لحظهٔ تولید نیز دچار گونه‌ای تردید است، تردیدی که به‌عنوان هاله‌ای از معنای متن همواره حی و حاضر است، حتی وقتی که به هر دلیل پس رانده می‌شود. به اعتقاد ما ادراکی که به این ترتیب از نسبت میان زبان و جنسیت شکل می‌گیرد با خوانشی از نوشتار زنانهٔ الن سیزو، که در ادامه ارائه خواهیم کرد، همسوست و از این جهت بستر مناسبی برای مقالهٔ حاضر به حساب می‌آید.^(۵)

1. Maria Black

2. Rosalind Coward

3. discursive perception

۵- نسبت زبان و جنسیت از منظر متفکران زن‌محور

دوره شکوفایی و اوج‌گیری آرای اندیشمندان زن‌محور را می‌توان به‌ترتیب، سده‌های نوزدهم و بیستم دانست که طیفی از فعالیت‌های مربوط به احقاق حقوق زنان، جنبش‌های حقوق مدنی و حق رأی زنان، تا تأکید بر اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و نیز تحولات مرتبط با روایت مذکر از تاریخ را در بر می‌گیرد. مری ایگلتون در کتاب نقد ادبی زن‌محور^۱ (۱۹۹۱)، ویرجینیا وولف را بنیانگذار مباحث معاصر جنبش زنان می‌داند. وولف در دو نوشته مهم؛ *تلاقی / از آن خود*^۲ (۱۹۲۹) و *سه گینی*^۳ (۱۹۳۸)، نقشی مهم در پیشبرد دیدگاه زن‌محور ایفا کرده‌است. وولف از منظری تاریخی- اجتماعی تولید ادبی را مطالعه می‌کند و این باور را بسط می‌دهد که هویت زنانه بر ساخته‌ای اجتماعی است نه واقعیتی زیستی، و از این‌رو، از راه مبارزه امکان تغییر آن وجود دارد. برای وولف، به‌عنوان داستان‌نویسی خلاق، یکی از مؤثرترین راه‌های مبارزه برای احقاق حقوق زنان، تلاش برای ایجاد نوعی نگارش زنانه است، هرچند او به درستی آگاه است که با فرض تاریخ مذکر، موانع این مسیر متعدد است. وی می‌نویسد: «وقتی زنی به نوشتن رو می‌آورد هیچ جمله متعارفی برای بیان احساسات زنانه‌اش در اختیار ندارد» (۱۹۲۹: ۳۷). مردان نویسنده به «نثر طبیعی» نوشته‌اند زیرا این نثر از منظر آنان جهان را روایت کرده‌است. به این اعتبار زبان پدیده‌ای خنثی نیست که امکاناتش را به یکسان در اختیار مردان و زنان قرار دهد؛ زبان در گذر زمان به سمت ویژگی‌های مردانه سوگیری کرده و عجزاً فاقد ظرفیت انعکاس نگاه زنانه است. اگر نیک بنگریم، این تقدیر زبان نیست بلکه نوعی تجربه است که هرچند چندان تداوم یافته که در تار و پود زبان رسوخ کرده است اما با تلاش آگاهانه امکان تغییر دارد. وولف، از جمله به جین آوستن اشاره می‌کند که «جملاتی خوش‌قواره و کاملاً طبیعی، متناسب با نیازهایش پدید آورد» (همان: ۵۲). بدین ترتیب، زبان در ژرف‌ساخت و روساخت نمایش اقتدار مردانه است هرچند می‌توان این اقتدار را به چالش کشید.

سیمون دوبووار، نویسنده زن‌محور فرانسوی با نگارش جنس دوم (۱۹۴۹)، تلاش می‌کند تبعیض‌های زیست‌شناختی، روان‌شناختی و اقتصادی تحمیل‌شده بر زنان را تحلیل کند. او معتقد است زنان نه تاریخ دارند نه انسجام طبیعی. بدین دلیل، برخلاف سایر گروه‌ها به‌طور طبیعی دور هم جمع نمی‌شوند. هویت جنسی، تفسیری از هویت است که در تاریخ مردسالار

1. Feminist Literary Criticism

2. A Room of One's Own

3. Three Guineas

شکل گرفته. این تاریخ پیمانه‌ای دور زنان می‌تند که باعث می‌شود آنان هویت انسانی خود را فراموش کنند (۱۹۴۹: ۶۱-۶۲). دیدگاه تاریخی-تمدنی دوبووار ابعاد محدودیت‌های زندگی زنان را ژرف‌تر بیان می‌کند و درعین حال بر میل زنان به رهایی تأکید بیشتری دارد. اصل اساسی آن است که زنان دریابند این پیمانه ساختگی است و امکان رها شدن از آن هست. ایلاین شوالتر^۱ در *ادبیاتی از آن خودشان*^۲ (۱۹۷۷) با تأکید بر نقش سازوکارهای اجتماعی در شکل‌دهی به موجودیت زنان، به «نوشتار زنانه» اعتقاد ندارد اما قائل به تفاوت عمیق نوشتار مردان و زنان است و شکل نگارش زنان را «قاره گمشده‌ای» می‌داند که از «دریای ادبیات مردانه سر برآورده‌است» (۱۹۷۷: ۱۱).

۶- نوشتار زنانه

ابداع عبارت «نوشتار زنانه» الن سیزو^۳، نقطه عطف بررسی نویسندگان زن‌محور در حوزه زبان است. سیزو اول آن را در جستاری با عنوان «خنده مدوسا»^۴ (۱۹۷۵) به کار گرفت. وی با استناد به رای لکان که ساختار زبان قضیب‌محور است و نیز اینکه زبان نوعی نظام نمادین بازنمایانگر است که در آن یک دال معین به یک مدلول معین ارجاع می‌دهد، استدلال می‌کند که جایگاه زن/مؤنث در حواشی امر نمادین است و به این اعتبار چندان در مهار قضیب نیست. این نوعی فقدان است که چون به سمت ناخودآگاه رانده می‌شود کمتر اسباب سرکوب را فراهم می‌کند، ضمن آنکه زن را در جایگاه «غیر» قرار می‌دهد. این جایگاه هم‌زمان زمینه‌ساز بیگانگی و نیز آزادی زن از مرکزیت و محوریّت مرد/مذکر است و از این‌رو به او امکان می‌دهد که در بیان جایگاه و موجودیت خویش آزادی عمل بیشتری داشته باشد (۱۹۷۵: ۹-۱۰). از دیگر سو، زبان واقعیت تاریخی مشخصی است که حول نظام نمادین مردان شکل گرفته‌است. به این ترتیب، زنان در تلاش برای تحقق آزادی عمل نسبی‌شان، با ابزار (زبانی) مواجه می‌شوند که فرصت چندان برای این کار به آنها نمی‌دهد، پس به‌ناچار میل به واسازی زبان در آنها شکل می‌گیرد (همان: ۱۳-۱۵). آنچه سیزو نوشتار زنانه می‌نامد، به‌واقع، تجسم این میل است و بیش از آنکه واقعیت زبانی مشخصی باشد بیان نوعی آرزوست، و حتی وقتی اتفاق می‌افتد در هر دو سطح ساختار و واژگان نوعی پیشنهاد است. از اینجاست که سیزو تحقق این

1. Elaine Showalter

2. A Literature of Their Own

3. Hélène Cixous

4. Le Rire de la Méduse

خواست را در وهله نخست در شعر میسر می‌داند. برای او، نثر «محاکات‌پرور است و در آن هر دالی به مدلول معهود، که گاه جلوۀ حقیقت و گاه جلوۀ واقعیت است» (همان: ۱۶) ارجاع می‌دهد و از این جهت با تاریخ مذکر هم‌داستان می‌شود.

با این اوصاف، باید روشن شده باشد که ترکیب نوشتار زنانه برای سیزو اطلاقی است که می‌کوشد در گذر زمان تجسم بیان خواست‌های زنان باشد؛ خواسته‌هایی که ابعاد آن برای خود زنان هم چندان مشخص نیست. ضمن آنکه همواره دستخوش تغییر شده‌است و خواهد شد، و حتی شاید این میل به ایجاد نوشتار زنانه از جمله مهم‌ترین عوامل این تغییر باشد، زیرا بنابه تعریف باید در جهت تحقق نوعی آرزو پیش برود، پس راهی ندارد که از رادیکالیسم نهفته در آرمان‌گرایی خود فاصله بگیرد و با مقتضیاتی دست‌وپنجه نرم کند که زبان متعارف است. به این ترتیب، طبیعی و بدیهی است که نوشتار زنانه، دست‌کم در این گام‌های آغازین، «نوشتار» به معنای مشخص آن - که متضمن برخورداری از قواعد استوار، مشخص و تعمیم‌پذیر است - نباشد، بلکه بیشتر نوعی بیان استعاری برای ایجاد امکان تحقق آن نوشتاری باشد که شاید روزی از راه برسد. ریشه این تأویل را می‌توان در خوانش سیزو از وجه نمادین لکانی زبان دانست. سیزو می‌گوید: «اگرچه واژه‌های مردانه/ زنانه با تقابل ذات‌گرایانه مذکر/ مؤنث ارتباط تام دارند اما در معنای آنها وجه نمادینی هست که تقلیل‌پذیر به جنسیت نیست» (۱۹۷۷: ۶). علاوه‌براین، این دو مفهوم «جهان‌شمول» نیستند بلکه بسته به زیست هر جامعه زبانی تأویل می‌شوند: «سخن گفتن از یک جنسیت زنانه واحد همان قدر ممکن است که گفتن از یک "ضمیر ناآگاه" واحد» (همان: ۷۶). با این حال، سیزو به بستری عمومی یا ساختاری کلی برای بروز زبان زنانه باور دارد که در مواجهه با گفتمان غالب زبان غربی شکل گرفته‌است. او از «نوشتار متمایز»^۱ سخن می‌گوید که محصول فرهنگ تقابلی است و در سیطره تقابل‌های حق/ ناحق، صدق/ کذب، و خوب/ بد، بنیادی‌ترین مفاهیم زندگی جوامع را شکل داده‌است. نمود این فرهنگ تقابلی در حوزه جنسیت، مرد/ زن است که در نظام اقتدار حاکم، قوی/ ضعیف خوانده می‌شود. این ضعف و فرودستی در زبان و زندگی نهادینه‌شده، به گونه‌ای که امر مفروض تلقی می‌شود. از اینجاست که تا قرن حاضر حتی خود زنان نیز این فرودستی را بدیهی می‌پنداشتند و بر این اساس با زندگی و زبان مواجه می‌شدند. اما نظر به اینکه زبان ظرفیتی اجتماعی است که امکان بیان خواست‌های فردی و اجتماعی را دارد، زنان

1. écriture distinguée

قادرند از آن برای «جابه‌جایی این نظام تقابلی بهره‌گیرند و گفتمان موجود را به چالش کشند» (همان: ۸۹).

۷- زنانگی نوشتار

برای توصیف وضعیتی که مختصات آن را به تفصیل بیان کردیم اصطلاح «زنانگی نوشتار» را دقیق‌تر و واقعی‌تر از «نوشتارِ زنانه» می‌یابیم. درواقع، خوانش دقیق‌تر آرای سیزو ما را به بساخته «زنانگی نوشتار» نزدیک‌تر می‌کند زیرا این ترکیب بیش از آنکه ناظر به یک کنش زبانی قوام‌یافته و محقق باشد، بیانگر تحقق مجموعه‌ای از مختصات زبانی است که عجالتاً هدف آن نوعی نگارش قاعده‌مند مشخص به نام «نوشتارِ زنانه» است. اما تا دستیابی به این هدف راه درازی در پیش است و در مسیر آن صرفِ زبان‌ورزی کفایت نمی‌کند بلکه مجموعه‌ای از آگاهی‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی در باب جنسیت به همراه قصد و اراده‌ای مشخص، و قابلیت ترجمان این آگاهی و اراده به کنش زبانی، ضروری است. زنانگی نوشتار، گام‌های آغازین است، تلاشی است از سرِ به ستوه آمدن در مواجهه با نوعی رفتار از زبان که اگرچه نهایتاً ذیل عنوان «زبان مذکر» جا خوش می‌کند اما بسیار فراتر از جنسیت می‌رود و کل تاریخ اقتدار را خطاب می‌کند. به نظر ما «زنانگی نوشتار»، ضمن آنکه میل به دیگرنویسی زنان را سرکوب، تحدید یا تحریف نمی‌کند، تصویری قابل قبول از تلاش زنان برای نگارش می‌دهد و از این طریق مجالی منطقی و معین برای بررسی این تلاش‌ها فراهم می‌کند. تلاش‌هایی که به ناچار دچار تنوعی تکثیرپذیرند زیرا در کهکشان‌های زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف سیر می‌کنند. شایان توجه آنکه «زنانگی نوشتار» آغاز فرایندی است که در تداوم آن شاید میل به تولید زبان زنانه فروکش کند و در بلوغی تاریخی و رای افقی دو قطبی ارضا شود.

در زبان انگلیسی، شاید اصطلاح Gynesis نزدیک‌ترین معادل برای «زنانگی نوشتار» باشد. این اصطلاح، مطابق ویراست سوم واژگان اصطلاحات ادبی آکسفورد (۲۰۰۸)، واژه‌ای است که نظریه‌پرداز امریکایی، آلیس جاردین^۱ در کتاب زنانگی نوشتار: پیکربندی وضعیت زنان و مدرنیته (۱۹۸۵)^۲ معرفی کرد. هدف او از ابداع این اصطلاح نزدیک‌سازی برخی آرای پس‌اساخت‌گراها به اندیشه‌های نقد زن‌محور است و به فرایندی اشاره دارد که طی آن زنان به

1. Alice Jardine

2. Gynesis: Configurations of Woman and Modernity

ادراک روشنی از «زنانگی» می‌رسند. با فرض اینکه هر زنی برای دستیابی به این ادراک، ناگزیر از تعیین جایگاه خود در گفتمان زنانه است، و نیز به استناد این فرض که جاردین این اصطلاح را در چالش با نوشتار زنانه سیزو به کار برده، به‌طور خاص و در حوزه کارکرد زبان، شاید بتوان آن را معادل یا دست‌کم اصطلاحی نزدیک به «زنانگی نوشتار» دانست.

۸- بازآزمایی آرای لیکاف پس از چهل سال

اکنون برای اینکه سخن در حد استدلال نظری محدود نماند، می‌کوشیم با بازخوانی آرای رابین لیکاف، در عمل نیز نشان دهیم که زنانگی نوشتار، عبارتی دقیق برای نامیدن رفتار نوعی زنان با زبان است. ضمن آنکه پیشاپیش خوانندگان گرامی را از هرگونه تعمیم افراطی این آرا برحذر می‌داریم، هرچند در نتیجه‌گیری به این مورد با دقت و وضوح بیشتر خواهیم پرداخت. علت پرداختن به آرای لیکاف آن است که در ایران، به تبع جهان انگلیسی‌زبان، تقریباً همه مقالاتی که برای اثبات نوشتار زنانه شواهد زبانی ارائه داده‌اند، گفته یا ناگفته، این کار را براساس الگوی لیکاف انجام داده‌اند. بنابراین تعدیلات و اصلاحاتی که در حوزه‌های عمل و نظر طی چهل سال برای این نوع نگاه و نیز الگوی برآمده از آن صورت گرفته‌است می‌تواند شاهد استواری بر دیدگاه مقاله حاضر باشد.

از زمانی که رابین لیکاف اولین جستار تعیین‌کننده درمورد زبان و جنسیت به نام «زبان و جایگاه زنان» (۱۹۷۵) را نوشت، یعنی از چهل سال پیش، کانون بحث علمی‌ترین نوشته‌ها، بود یا نبود نوشتار زنانه است و بر این اساس یافته‌هایی آشکار شده که با نگاه نخستین لیکاف تفاوت‌های جدی دارد و تصور ما را از زبان زنانه تغییر داده‌است. لیکاف خود در مجموعه مقالات ارجمندی در باب زبان و جنسیت، در ۲۰۰۴، که به بهانه پاسداشت مقاله دوران‌سازش منتشر شد، به این تغییرات اشاره کرد و در پیشانی کتاب چنین نوشت: «بیست سال پیش به شیوه‌ای مسائل را درک می‌کردیم که امروز دیگر شیوه ما نیست؛ با این حال، آن روزها آن شیوه مؤثر بود و سبب شد که امروز همه‌چیز را ژرف‌تر ببینیم» (لیکاف، ۲۰۰۴: ۸). این تغییر، از سویی حاصل مطالعات گسترده‌تر خود لیکاف درمورد نسبت زبان و جنسیت است، و از دیگر سو نتیجه رشد مطالعات زبان‌شناختی و گسترش تحقیقات کاربردی در حوزه مورد بحث است. ذیلاً به شماری از مهم‌ترین این دستاوردها اشاره می‌کنیم:

مری باکلتز^۱ در مجموعه مقالاتی که در باب زبان و جنسیت در (۲۰۰۳-۲۰۱۳) فراهم آمده نشان می‌دهد که رابطه زبان و جنسیت را باید در یک منظومه گفتمانی دید؛ آن ودرال^۲ و سینی گالوا^۳ در مقاله‌ای از همین مجموعه، زبان زنانه را نوعی هویت می‌بینند که از منظری اجتماعی- تاریخی تعریف می‌شود؛ سوزان یو. فیلیپس^۴ (۲۰۰۹) از نقش ایدئولوژی در تشکیل زبان جنسی می‌گوید، و دبورا کمرون^۵ (۲۰۱۱) از اهمیت مناسبات خانوادگی در ایجاد نسبت میان زبان و زنانگی؛ اسکات فابیوس کیه سونگ^۶ (۲۰۱۲) بنیادهای فرهنگی زبان و جنسیت را تحلیل می‌کند، و کایا تیم^۷، سابینه کوخ^۸، و سابینه اسکپی^۹ (۲۰۱۱) از نوعی توانش زبانی در جنسیت سخن می‌گویند. اما بهتر است با تفصیل بیشتر به مسأله بپردازیم.

تلاش‌های آغازین برای فهم تفاوت هنجارهای کنش زبانی در جوامع مختلف عمدتاً مبتنی بر نقش عوامل فرهنگی- اجتماعی بود. همین تأکیدها زمینه حساسیت را برای مقایسه نحوه استفاده مردان و زنان از زبان پدید آورد، و به تدریج تفاوت زبان مردانه و زنانه، به‌رغم نبود پشتوانه مستندات تجربی، تبدیل به یک اصل پذیرفته شد (کوئتیس، ۱۹۸۹: ۶۵). با بروز انتقاداتی به این روش کاملاً نظری، محققان این حوزه به نزدیک‌ترین شواهد تفاوت استناد کردند و استفاده از پرسش‌های ضمیمه‌ای^{۱۰}، وقفه^{۱۱}، طرح پرسش^{۱۲}، استفاده از زبان رسمی^{۱۳} و پاسخ‌های کمینه^{۱۴} را از جمله شاخص‌های زبان زنانه به شمار آوردند. این شاخص‌گذاری قاطعانه از همان آغاز منتقدانی داشت و این انتقاد همچنان دوام داشته‌است. موننگمری از پیگیرترین منتقدان است که باور دارد «تفاوت‌های گفتاری میان مردان و زنان هویت همیشگی و روشن ندارد، ضمن آنکه این تفاوت‌ها از جامعه‌ای به جامعه دیگر تغییر می‌کند» (۱۹۸۶: ۱۶۶)؛ جنسیت به‌عنوان «وجه ممیز»، همواره مرتبط با وجوه ممیز دیگر مانند سن،

1. Mary Bucholtz
2. Ann Weatherall
3. Cindy Gallois
4. Susan U. Phillips
5. Deborah Cameron
6. Scott Fabius Kies Ung
7. Caja Thimm
8. Sabine Koch
9. Sabine Schey
10. tag questions
11. interruption
12. question raising
13. using formal language
14. minimal responses

طبقه، و گروه قومی است؛ لازم است این وجه ممیز، چنانکه از نامش برمی‌آید، وضوح کافی داشته باشد؛ صرف استناد به چند مورد مانند پرسش‌های ضمیمه‌ای و مواردی از این دست که پیش‌تر آمد، آن هم به صرف شواهد محدود در زبان انگلیسی، به‌هیچ‌وجه امکان تعمیم تفاوت زبان مردان و زنان را در زبان‌های متفاوت فراهم نمی‌کند؛ مهم‌تر آنکه این قالب‌های کلی یکسره نقش بافتار را نادیده می‌گیرند و به این نکته توجه نمی‌کنند که «ساختمان صوری پاره‌گفتارها برای بیان کارکرد آنها در بافت معین ملاک معتبری نیست» (همان: ۱۶۷).

لیکاف نبودِ توازن قدرت میان مرد و زن را ریشه ایجاد تفاوت‌ها میان این دو می‌داند. زنان از مجموعه مختصاتی زبانی بهره می‌گیرند که نهایتاً بازنمایی فرمان‌پذیری آنان و پذیرش قاهریت مردانه است. این دیدگاه لیکاف، به‌رغم آنکه یکسره مستند به شواهد شخصی بود و گروهی از منتقدان آن را تعصب‌آمیز دانستند، گویی زمانه شنوای چنین داعیه‌ای باشد، پذیرش عام یافت و بدل به مبنایی نظری شد (فَسولد، ۱۹۹۰: ۱۰۳).

بدین ترتیب شیوه غیرتجربی و شخصی لیکاف گسترش یافت و دنباله‌روان او هم خود را صرف فراهم آوردن شاهد برای نمونه‌هایی کردند که او ذکر کرده بود. اما هم‌زمان، آرای انتقادی هم مسیر خود را دنبال می‌کرد. به موازات نظریه سیطره لیکاف که تفاوت بیان مردان و زنان را بر مبنای مفهوم اقتدار تعریف می‌کرد، دیدگاه دیگری شکل گرفت که تفاوت‌های فرهنگی را اساس کار می‌دانست. بنابر نظر مالتز و بُرکر (۱۹۸۲)، که «نظریه تفاوت» را مطرح کردند، هرچند سبک تعامل زنان متفاوت با مردان است، اما بنیاد این تفاوت در «تأویل متفاوت موارد یکسان است که خود ریشه در تفاوت‌های فرهنگی و عادات زیستی و زبانی دارد» (۱۹۸۲: ۲۶). برای نمونه پاسخ‌های کمینه‌ای مانند تکان دادن سر به علامت تأیید، یا استفاده از «آها» و «آره»، نقش یکسانی در گفتار زنان و مردان ندارند. این واژه، برای مردان، به معنای «با تو موافقم» و برای زنان به معنای «گوشم با توست، ادامه بده» است. بنابراین، برخلاف نظر لیکاف، سبک گفتاری زنان «ناقص» یا «فرو دست» نیست، بلکه صرفاً با سبک مردان متفاوت است. تَنن (۱۹۸۶، ۱۹۹۰، ۱۹۹۴) شواهد بیشتری داده و نتیجه می‌گیرد که «زنان از مسیر زبان به دنبال ایجاد ارتباط و افزایش همسانی‌هایشان با دیگران‌اند، اما مردان زبان را به کار می‌گیرند تا قبل از هر چیز استقلال خود را حفظ کنند و دانش و مهارت خود را به نمایش بگذارند» (تنن، ۱۹۹۰: ۷۷). به زبان ساده‌تر، زنان به دنبال همبستگی و مردان در پی اعاده جایگاه و مرتبه خود هستند. «در گفت‌وگوی یک زن و مرد، این تفاوت بنیادی می‌تواند

اسباب بدفهمی شود و حتی ادامه گفت‌وگو را بی‌ثمر جلوه دهد» (تنن، ۱۹۹۴: ۷). این جامعه‌شناس زبان اصطلاح «تراپیام»^۱ را معرفی می‌کند که بنابه تعریف اطلاعاتی را درباره روابط و نگرش‌های گویشوران درگیر یک گفت‌وگو ارائه می‌کند (همان: ۲). انتقال معنای تراپیام وابسته به علائم و تمهیدات زبانی ظریف است، بدین جهت دیدگاه مبتنی بر تفاوت‌ها، یا اصطلاحاً نظریه تفاوت، وظیفه اصلی خود را توجه به این علائم و تمهیدات می‌داند. این نظریه، در قیاس با نظریه سیطره لیکاف، جهش محسوب می‌شود، زیرا نه تنها پایگاه نظری آن معتدل‌تر، منطقی‌تر و فراگیرتر است، بلکه مبنای تفاوت کاربرد زبان زنان و مردان را به موارد قاطع و مصداقی فرونمی‌کاهد بلکه برای توضیح رفتار آنها با زبان درصدد توجیهات فرهنگی و معرفتی برمی‌آید. با این حال، حتی این توجیهات می‌تواند زمینه‌ساز جمع‌بندی‌های نادرست شود اگر به سیالیت و پویایی حوزه‌های گفتمانی در گستره واقعی‌شان توجه نکند. از این‌رو، هرگونه بررسی ویژگی‌های زبانی زنان و مردان باید به دو اصل بنیادی زیر توجه کند:

۱. مبنای تحلیل در نمای نهایی زبان نیست بلکه گفتمان است؛
 ۲. هر چارچوب نظری که به سبب جهان‌بینی و روش‌شناسی‌اش، و هر الگوی عملی که به دلیل رفتار کلیشه‌ای و غیرمعرفتی‌اش، فضای گفتمانی را تحدید کند و آن را به شماری قالب‌های پیشینی تقلیل دهد، به بیراهه می‌رود و به ناچار دچار بن‌بست خواهد شد.
- «ده فرمان لیکاف»^(۶) در ۱۹۷۵، و موارد دیگری که بدان‌ها پرداخت را زبان‌شناسان به دفعات بررسی کردند و نوعاً به پاسخ‌های متفاوتی رسیدند. اگر به پاسخ‌های مشابهی رسیدند نیز قرائتی متفاوت از آنها ارائه دادند. مهم‌ترین نتایج یا قرائت‌های متفاوت را می‌توان در تحقیقات زیر یافت:

۱. استفاده زنان از جملات پرسشی برای ایفای نقش جملات امری (کنلی، اُبار، و لیند، ۱۹۷۹؛ تنن، ۱۹۹۰)؛
۲. استفاده مکرر زنان از پرسش ضمیمه‌ای (هلمز، ۱۹۸۴، ۲۰۰۱؛ تنن، ۱۹۸۶)؛
۳. استفاده معمول زنان از زبان معیار (ترادگیل، ۱۹۸۳؛ وایت، ۲۰۰۳)؛
۴. استفاده متعارف زنان از پاسخ‌های کمینه (هلمز، ۲۰۰۱)؛
۵. استفاده پُرسامد زنان از هم‌گویی (وایت، ۲۰۰۳)؛
۶. اجتناب زنان از ایجاد وقفه در گفتار دیگران (تنن، ۱۹۹۰)؛
۷. استفاده پُرسامد زنان از گفتار هم‌پوشانه حمایتگر (کوئتیس، ۱۹۸۹؛ وودز، ۱۹۸۹).

1. metamessage

۹- نتیجه‌گیری

از مطالب مطرح شده در این مقاله می‌توان به دریافت‌های زیر رسید:

- با گذشت چهل سال از زمانی که زبان‌شناسی به‌جد به مسألهٔ زبان و جنسیت پرداخت، مجموعهٔ داده‌ها نشان می‌دهد که این مسأله بسیار پیچیده‌تر، فراگیرتر و ژرف‌تر از آن است که در آغاز تصور می‌شد. فهم نسبت میان زبان و جنسیت در محدودهٔ بررسی‌های زبانی محض ممکن نیست و دخالت مطالعات اجتماعی، تاریخی و فرهنگی مرتبط را الزامی می‌کند.

- تعیین دریافتی، که در بند پیش بیان کردیم، به‌ناچار نسبت زبان و جنسیت را به فضایی گفتمانی می‌برد که بنابه تعریف متن‌بنیاد و بافت‌محور است، و درواقع این دو خصیصه، یعنی حرکت از زبان به متن، و از فضای عمومی انتزاعی به فضای بافتاری، دو شاخص بنیادی تحولاتی است که در چهل سال گذشته در حوزهٔ نسبت میان زبان و جنسیت صورت گرفته‌است.

- مردان و زنان به‌رغم تفاوت‌هایشان در شیوهٔ بیان، «نظام زبانی واحد» را به کار می‌گیرند و از این‌رو، تفاوت‌های بالفعل و بالقوه را در محدودهٔ این نظام سامان می‌دهند. این کار چارهٔ ناچار است زیرا در غیر این صورت امر ارتباط مختل می‌شود. با این حال، روشن است که ترکیب «نظام زبانی واحد» نفی سیالیت و تغییرپذیری این نظام نیست، و نیز پُر واضح است که آن مجموعه از کنش‌های زبانی که در پاسخ به تفاوت‌های ساختاری اجتماعی- فرهنگی پدید می‌آیند دامنهٔ تغییرات زبان و کارکرد ارتباطی آن را تغییر می‌دهند، و این فرایند، متفاوت با دیدگاهی است که توانش زبانی را اصل می‌گیرد و آن را علت همیشگی شکل‌گیری کنش زبانی می‌داند. درواقع، سخن ما مشخصاً تأثیر کنش بر توانش است، پس توانش هم امر ثابت و پایدار نیست و مرزهای آن با تجربیات زبانی جابه‌جا می‌شود. این نکته از آن‌رو در بحث ما کلیدی است که تقابل توانش/ کنش را مرتفع می‌سازد و در نتیجه، این سخن که در بررسی نسبت زبان و جنسیت باید از ژرف‌ساخت حرکت کرد، هرگز نموده‌ای جنسیت در روساخت زبان و حتی توجه خاص به این نموده‌ها را نفی نمی‌کند.

- در هر برخورد متنی، ژانر یا گونهٔ متنی نقش تعیین‌کننده دارد، زیرا هرچند همهٔ متون ویژگی‌های مشترکی دارند، تفاوت‌های تعیین‌کننده‌ای نیز با هم دارند که مبنای شکل‌گیری مقولهٔ «گونه‌های متنی» است. طبیعی است چنانچه بخواهیم تفاوت میان کاربردهای زبانی زنان و مردان را به حوزهٔ نوشتار ببریم باید میان انواع متون تفاوت بگذاریم. نمی‌توان متن

علمی را که به دنبال قطعیت اصطلاحات، شفافیت بیان، و ساختارهای ساده نحوی است با متن ادبی که دغدغه سیالیت، ابهام، و پیچیدگی دارد قیاس کرد. از این‌رو، نمودهای جنسیت در زبان، بسته به نوع متن متغیر است. این مورد البته موضوع بسیار جذاب و پُردامنه‌ای است که نیاز به بحث در جستاری جداگانه دارد.

- نوشتار زنانه در عام‌ترین معنای آن، به‌هیچ‌رو تقلیل‌پذیر به وضعیت موجود زبان نیست بلکه بیان نوعی خواست و حتی آرزوست. آرزویی که اولین گام‌های دستیابی به آن توجه به مجموعه‌ای از شاخص‌های زبانی است که در خام‌ترین یا پخته‌ترین، و آگاهانه‌ترین یا ناآگاهانه‌ترین وجوهش تجسم گونه‌ای جداسازیِ روساختی و ژرف‌ساختی در گفتار و نوشتار زنان و مردان است.

پی‌نوشت

۱. *l'écriture féminine*، که در گسترش معنایی، ناظر به گفتار زنان هم هست.
۲. مانند تراجنس / تراجنسی (Transgender) که تمام مختصات زیستی متعارف یکی از دو جنس زیستی را ندارد، شاید برخی مختصات هر دو جنس را داشته باشد و به همین دلیل میل به گذار از یک جنس به جنس دیگر پیدا کند.
۳. جالب است که در فارسی این ترکیب به صورت «زن و شوهر» مصطلح است.
۴. ترکیبی پیشنهادی برای بیان استمرار سیال دو فعل ادغام‌شده است.
۵. نظریه سوم را در ۱۹۸۲، دُنیل مالتز و راث بُرکر با عنوان نظریه تفاوت معرفی کردند و دبورا تنن (۱۹۹۰، ۱۹۹۴) گسترش داد. این نظریه بر این فرض استوار است که مردان و زنان از سیاست‌های کلامی و سبک‌های ارتباطی متفاوتی بهره می‌گیرند که ریشه در تفاوت‌های یادگیری دوران کودکی دارد. معتقدان به این نظریه می‌کوشند با حذف مناسبات قدرت به عنوان عامل تعیین‌کننده تفاوت زبان مردان و زنان، به تفاوت‌های رفتاری و تربیتی اصالت دهند حال آنکه چنانکه فرید (۱۹۹۲)، اوکیدا (۱۹۹۲) و ترومل - پلوئنز (۱۹۹۱) استدلال می‌کنند، از این نکته غافل‌اند که سیاست‌های کلامی مربوط به مردان و زنان در خلأ شکل نمی‌گیرد بلکه محصول بلافصل مناسبات قدرت در جامعه است. به این نظریه، از آن‌رو که مناسبت مشخصی با فرضیه حاکم بر مقاله ندارد، نمی‌پردازیم.
۶. این عنوان را نگارنده برای ۱۰ ساختار یا ترکیب زبانی، که بنابه نظر لیکاف کثرت استفاده از آنها ممیز گفتار زنان از گفتار مردان است، در نظر گرفته‌است. نظر به تأکید بیش از حد لیکاف، و حتی قطعیت بیان او در اثبات این نظر - که گذر زمان ابطال آن را نشان داد - این اطلاق را به

- کار برده‌ایم. ده فرمان از این قرار است: ۱. عبارات پُرکننده: you know, well, sort of؛ ۲. پرسش‌های ضمیمه‌ای: she's very nice, isn't she؟؛ ۳. آهنگ خیزان در جمله اخباری: it's really good؛ ۴. صفات تهی: divine, charming, cute؛ ۵. رنگ واژه‌های دقیق: magnetta, aquamarine؛ ۶. تشدیدکننده‌ها: so, too, just؛ ۷. دستور افراطی: اصرار بر استفاده از صورت‌های فعلی معیار؛ ۸. صورت‌های ورامؤدبانه: درخواست غیرمستقیم، حُسن تعبیر؛ ۹. سوگندواژه‌های خفیف: fudge, my goodness؛ ۱۰. تأکید مؤکد: it was a BRILLIANT performance

منابع

- Black, M., Coward, R. 1981., "Linguistic, social and sexual relations: a review of Dale Spender's *Man Made Language*", *Screen Education* (39): 69-85.
- Bucholtz, M. 2003/2013. "Bad Examples: Transgression and Progress in Language Gender Studies", in Mary Bucholtz et al (eds.) *Reinvented Identities: The Gendered Self in Discourse*, New York: Oxford University Press.
- Cameron, D. 1998. "Performing Gender Identity: Young Men's Talk and the Construction of Heterosexual Masculinity" in J.Coates (ed.) *Language and Gender: A Reader*, Oxford: Blackwell.
- . 2011. *Gender and Language Ideologies*, New York: Pergamon.
- Cixous, H. 1973/75. "Le Rire de la Méduse", *L'Arc*, Vol. (4) : 39-54.
- Cixous, H., Gagnon, M., Leclerc, A. 1977. *La Venue à l'écriture*, Paris : union generale d'ditions.
- Coates, J. 1989., Gossip revisited: language in all-female groups." In Cameron, D. and Coates, J. (eds.) 1989. *Women in Their Speech Communities*. 94-122. Longman.
- Conley, J. M., O'Barr, W. M., and Lind, E. A. 1979. "The power of language: Presentational style in the courtroom." *Duke Law journal* 1978: 1375-99.
- De Beavoir, S. 1949. *The Second Sex*, trans. H.M. Parshley. New York, 1961: Penguin.
- Eagleton, M. 1991. *Feminist Literary Criticism*, London: Longman.
- Fasold, R. 1990. *Sociolinguistics of Language*, London: Blackwell.
- Holmes, J. 2001. *An Introduction to Sociolinguistics*, Lodon: longman.
- Jardin, A. 1985. *Gynesis: Configurations of Woman and Modernity*, New York: Cornell University Press.
- Kie Sung S.F. 2012. *Gender, Cultural Models and Social Norms*, London: Macmillan.
- Lakoff, R.T. 1975/2004. *Language and Woman's Place: Text and Commentaries*, Mary Bucholtz (ed.) New York: Oxford University Press.

- Maltz, D. N., Borker, R. A. 1982. "A Cultural Approach to male-female miscommunication" in Gumpers (ed.)
- Montgomery, M. 1986., *An Introduction to Language and Society*, London: Routledge.
- Philips S.U. 2009. "The Power of Gender Ideologies in Discourse" in Mary Adams (ed.) *Language and Gender*, London and New York: Routledge.
- Showalter, E. 1977. *A Literature of Their Own*, Princeton: Princeton University Press.
- Spender, D. 1980., *Man Made Language*, London: Routledge.
- Sunderland, J. 2006., "Parenting or Mothering ?, The Case of Modern Childcare Magazines", in *Discourse and Society* 17 (4): 503-27.
- Tannen, D. 1986. *That's Not What I Meant*, New York: Random House.
- . 1990. *You Just Don't Understand*, New York: Random House.
- . 1994. *Gender and Discourse*, London: Oxford University Press.
- Thimm, C., Koch, C. & Schey, S. 2011. "Communicating Gendered Professional Identity" in Edward Corder (ed.) *Gendered Competence*, London: New Beacon Books.
- Thorne, B., Helen, N. 1983., *Language, Gender and Society*, Rowley, Mass.: Newbury House.
- Trudgill, P. 1983. *Sociolinguistics: An Introduction to Language and Society*, London: Penguin.
- White, A. 2003. "Women usage of specific linguistic functions in the context of casual conversation: Analysis and discussion." in *ELT Journal* 17: 51-69.
- Woods, N. .1989. "Talking shop: sex and status as determinants of floor apportionment in a working setting." In Coates, J. And Cameron, D. (eds.) 1989. *Women in Their Speech Communities*. 141-157. Longman.
- Woolf, V. 1929. *A Room One's Own*, London: Hogarth Press.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال دوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۳

بررسی گفتمان‌نماهای تأکیدی در زبان فارسی با تکیه بر سه فیلم تلوزیونی

دکتر یوسف آرام^۱

مهرداد مشکین فام^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۲۴

تاریخ پذیرش: ۹۶/۵/۲۵

چکیده

گفتمان‌نماها از عناصر مهم نظام زبان، به‌ویژه زبان محاوره و غیررسمی‌اند. امروزه، مطالعه گفتمان‌نماها از مباحث مهم و جدید در زبان‌شناسی است. از این‌رو، کلام بدون این عناصر صراحت کافی ندارد و ناقص و نامفهوم می‌نماید. این واحدهای زبانی، نقش‌های متفاوتی در نظام زبان ایفا می‌کنند که نقش تأکیدی یکی از آنهاست. با استفاده از گفتمان‌نماها، گوینده بر بخش خاصی از گفتمان و گاه بر کل آن تأکید می‌کند. البته، تأکید مسأله پیچیده‌ای در نظام زبان است که از ابزارهای متفاوتی در بیان آن استفاده می‌شود. گفتمان‌نماها یکی از این ابزارها هستند. در پژوهش حاضر، بر بنیاد رویکرد نقش‌گرایی و در حوزه کاربردشناسی، طبق الگوی دولایه‌ای برنتون، به بررسی کیفی و کمی گفتمان‌نماهایی که ایفاکننده نقش تأکیدی هستند پرداخته‌ایم. به همین منظور، پیکره‌ای گفتاری متشکل از سه فیلم تلوزیونی؛ «پنج تا پنج»، «یه بلیط شانس» و «عموجان هیتلر» برگزیده شده‌است.

واژگان کلیدی: گفتمان‌نما، تأکید، کاربردشناسی، نقش‌گرایی، فارسی

✉ yousefaram@gmail.com

۱. استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینای همدان

۲. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینای همدان

۱- مقدمه

مطالعات چهار دهه گذشته درباره گفتمان‌نماها اهمیت این موضوع را در زبان محاوره‌ای نشان می‌دهد. برای اولین بار، لوینسون^۱ (۱۹۸۳) ذیل مبحث مقوله‌های اشاری^۲ در گفتمان به بررسی گفتمان‌نماها به عنوان یک موضوع مشخص و مستقل پرداخت و از آن پس، نام‌هایی متفاوت برای گفتمان‌نماها برگزیده شد: نشانه‌های کاربردشناختی^۳ (برینتون^۴، ۱۹۹۶؛ فریزر^۵، ۱۹۹۹)، نشانگرهای گفتمان^۶ (شفرن^۷، ۱۹۸۷)، ارتباط‌دهندگان گفتمان^۸ (بلک‌مور^۹، ۲۰۰۲) و عامل گفتمان^{۱۰} (ردکر^{۱۱}، ۱۹۹۱).

گاه در زبان‌ها برخی عناصر را به صورت دقیق نمی‌توان تعریف کرد و در یک طبقه مشخص قرار داد. یکی از این عناصر، گفتمان‌نماست. گفتمان‌نماها که خاص زبان گفتاری‌اند، کلام را یکپارچه می‌نمایند و بین گزاره‌های^{۱۲} کلام ارتباط خاصی برقرار می‌کنند. این عناصر زبانی را می‌توان هدایت‌کنندگان گفتمان دانست.

تعریف مشخص و یگانه‌ای از گفتمان‌نماها ارائه نشده‌است و تمامی تعاریف با یکدیگر متفاوت‌اند، حتی بر سر اسامی نیز توافق وجود ندارد. برینتون (۱۹۹۶: ۲۹) بیش از بیست نام برای گفتمان‌نماها ذکر کرده‌است. گفتمان‌نماها را می‌توان این گونه تعریف کرد: «عباراتی که به عنوان گفتمان‌نما به کار می‌روند، باید انتظارات ساختاری و معنایی را برآورده کنند» (مسچلر^{۱۳}، ۲۰۰۹: ۱۷)، یعنی گفتمان‌نماها کلام را یکپارچه می‌کنند و به آن انسجام می‌بخشند تا شنونده یا خواننده مفهوم را بهتر و کامل‌تر درک کند. از طرفی، گفتمان‌نماها ویژگی‌های ساختاری و معنایی خاصی دارند. ویژگی‌های ساختاری یعنی آهنگ جملات را برهم نمی‌زنند و ویژگی‌های معنایی یعنی از مسائل فرازبانی و فراارتباطی کمک می‌گیرند تا به معنای گفتمان شکل دهند.

-
1. Levinson
 2. Discourse deixis
 3. pragmatic markers
 4. Brinton
 5. Fraser
 6. Discourse markers
 7. Schifffrin
 8. Discourse connectives
 9. Blackemore
 10. Discourse operator
 11. Redeker
 12. Proposition
 13. Maschler

منظور از معنای فراارتباطی این است که یک واحد زبانی تنها یک نقش در نظام زبان ندارد. این نقش‌ها فرازبانی‌اند، یعنی معنایشان افزون بر چیزی است که بیان شده‌است. از نقش‌هایی که گفتمان‌نماها بر عهده دارند تأکیدی است. تأکید، مسأله پیچیده‌ای در نظام زبان است و ابزارهای متفاوت و زیادی برای بیان آن در نظام زبان وجود دارد. گفتمان‌نماهای تأکیدی برای قدرت بیانی گوینده اهمیت زیادی دارند، سخن‌گویان پیوسته در پی شیوه‌های جدید و ابداعی برای بیان تأکید بیشترند، زیرا با گذر زمان نقش تأکیدی عناصر زبانی کاهش می‌یابد. در نتیجه، پیوسته به فهرست ابزارهایی که برای بیان تأکید به کار می‌رود، افزوده می‌شود.

در این پژوهش، در پی آنیم تا از پیکره سه فیلم «پنج تا پنج»، «یه بلیط شانس» و «عموجان هیتلر» گفتمان‌نماهایی را که ایفاکننده نقش تأکیدی‌اند استخراج کنیم و براساس الگوی دولایه‌ای بریتون (۱۹۹۶) به تحلیل کیفی و کمی نقش آنها بپردازیم.

۲- پیشینه پژوهش

مطالعه گفتمان‌نماها قدمت زیادی ندارد. در پژوهش‌های ایرانی ذوقدار مقدم و دبیرمقدم (۱۳۸۱) در مطالعه‌ای هم‌زمانی به بررسی و مقایسه گفتمان‌نماهای «but» در انگلیسی و کارکرد «اما» در فارسی پرداخته‌اند. مقدم کیا (۱۳۸۳) به بررسی گفتمان‌نمای «بعد» در فارسی پرداخته‌است. صابری کرهرودی (۱۳۸۸)، گفتمان‌نمای «پس» را مطالعه کرده و کوخایی (۱۳۹۰) میزان استفاده از گفتمان‌نماهای دانشجویان ایرانی یادگیرنده زبان انگلیسی را براساس جنسیت و سطح بسندگی نوشتاری زبانی آنها بررسی کرده‌است.

در پژوهش‌های غیرایرانی، لوینسون (۱۹۸۳) برای اولین بار تحت عنوان مقوله‌های اشاری در گفتمان وجود کلمات و عبارت‌هایی را در زبان مطرح کرده‌است. به زعم وی، نقش آنها نشان دادن رابطه یک گفته و گفته قبل است. شفرن (۱۹۸۷) نظریه خود را براساس نظریه لوینسون (۱۹۸۳) و هلیدی و حسن^۱ (۱۹۷۶) شکل داد و آن را به پنج بخش تقسیم کرد: ساختار تبادل، ساختار حادثه، ساختار مفهومی، چهارچوب مشارکت و اظهار اطلاعات. بلکمور (۱۹۸۷ و ۱۹۹۲) معتقد است گفتمان‌نماها معنای بازنمودی چون واژه‌های «boy» (پسر) و «hypothesis» (فرضیه) ندارند بلکه تنها معنای رویه‌ای دارند که از دستورالعمل‌هایی درباره چگونگی ساختن

1. Halliday and Hasan

مفهومی بازنمود کلام تشکیل می‌شوند. مسچلر (۲۰۰۹) معتقد است تمام گفتمان‌نماها یک نقطه اشتراک دارند؛ آنها فرازبانی‌اند.

۳- گفتمان‌نما

مطالعه گفتمان‌نماها مهم است زیرا با اینکه به‌لحاظ دستوری اختیاری‌اند و به لحاظ معنایی تهی، اما به‌لحاظ کاربردشناختی نه اختیاری‌اند و نه زائد؛ آنها نقش‌های کاربردشناختی متفاوتی در گفتمان ایفا می‌کنند (براون^۱، ۱۹۷۷: ۱۰۷؛ اسوارتویک^۲، ۱۹۷۹: ۱۷۱ و ارمان^۳، ۱۹۸۷: ۲). اگر گفتمان‌نماها را از کلام حذف کنیم، کلام به لحاظ دستوری قابل قبول است، اما به‌عنوان کلامی غیرطبیعی، غیرفنی، بی‌ربط، گستاخانه و غیردوستانه تلقی می‌شود. چنین کلامی برای شنونده، درک‌نشدنی^۴ و برای گوینده، تکلیف غیرممکن^۵ است (اسوارتویک و استنستورم^۶، ۱۹۸۵: ۳۵۲). منظور از تکلیف غیرممکن این است که کلام عاری از این عناصر، امکان‌پذیر نیست. در این شرایط، گفتمان با اشکال مواجه می‌شود، یعنی گفتمانی درهم‌شکسته به‌وجود می‌آید (فریزر، ۱۹۹۰: ۳۹۰)، مانند نمونه‌های زیر:

(1) Train companies offer discount to students. **By the way**, have you booked your ticket? (Urgelles-Coll, 2010:23)

شرکت‌های قطار به دانش‌آموزان تخفیف می‌دهند. راستی، شما بلیط رزرو کرده‌اید؟

در نمونه، گفتمان‌نمای «by the way» نقش تغییر موضوع (معرفی موضوعی جدید) را در بر عهده دارد. با حذف این گفتمان‌نما کلام غیردستوری نمی‌شود اما دیگر ابزاری برای تغییر موضوع وجود ندارد. در نتیجه، کلامی درک‌نشدنی و بی‌ربط به‌وجود می‌آید زیرا در این شرایط، دو گزاره غیرمرتبط کنار یکدیگر قرار می‌گیرند.

(2) a. Can you explain what happened?

b. **Well**, it is not easy. (ibid)

الف. آیا ممکن است توضیح دهید که چه اتفاقی افتاد؟

ب. خب، کار ساده‌ای نیست.

-
1. Brown
 2. Svartvik
 3. Erman
 4. Incomprehensible
 5. Impossible mission
 6. Stenström

اینجا نیز گفتمان‌نمای «well» نقش پاسخ را ایفا می‌کند؛ مخاطب در واکنش به گفتمان قبل، با تردیدی که دارد، زمانی را برای پاسخ دادن با استفاده از این گفتمان‌نما از گوینده می‌گیرد. اگر این گفتمان‌نما را حذف کنیم، گفتمان باز هم دستوری است اما با کلامی غیرطبیعی و غیرصریح مواجه هستیم.

گفتمان‌نماها در گفتمان به گوینده، اجازه بیان و به شنونده، اجازه درک مطلب می‌دهند. اِون زهر^۱ (۱۹۸۲: ۱۸۰) اظهار می‌دارد که در یک گفتمان مشخص، گفتمان‌نماها رمزگذار^۲ و رمزگشا^۳ را یاری می‌دهند تا گفتمان را هدایت کنند. گفتمان‌نماها منحصرأً نقش‌های کاربردشناختی ایفا می‌کنند و تنها کاربرد آنها این است که به‌طور غیرمستقیم محتوای گزاره را استحکام بخشند. البته، منظور این نیست که دیگر نقش دستوری ندارند، بلکه برخی از نقش دستوری یا دیگر نقش‌ها تهی نیستند. این همان ویژگی واگرایی هاپر^۴ (۱۹۹۱) است. گفتمان‌نماها ابزاری هستند که به اصل چهارم، در اصل همکاری^۵ که گرایس^۶ (۱۹۸۹) معرفی می‌کند تعلق دارند. اصول همکاری از این قرارند:

۱- اصل کیفیت: سعی کنید اظهاراتتان صحیح باشد.

آنچه را که می‌دانید غلط است، نگوئید.

آنچه را که برایش شواهد کافی ندارید، نگوئید.

۲- اصل کمیت: کلام خود را تا حد مورد نیاز، اطلاع‌دهنده سازید.

کمتر یا بیشتر از حد مورد نیاز صحبت نکنید.

۳- اصل ارتباط: مرتبط با موضوع مورد بحث صحبت کنید.

۴- اصل شیوه بیان: صریح و روشن صحبت کنید.

با ابهام سخن نگوئید.

از دوپهلویی معنی اجتناب کنید.

مختصر صحبت کنید.

منظم صحبت کنید (گرایس، ۱۹۸۹: ۲۷-۲۶).

همان‌طور که گفته شد، گفتمان‌نماها در زمره اصل شیوه بیان، یعنی اصل چهارم قرار می‌گیرند زیرا کلام را منظم و خالی از ابهام می‌کنند. در واقع، گفتمان‌نماها به گویشور کمک

1. Even-Zohar

2. Encoder

3. Decoder

4. Hopper

5. Cooperative principle

6. Grice

می‌کنند تا کلامی صریح و روشن بسازد و انواع گوناگونی دارند؛ اصوات، واژگان و حتی گروه‌های نحوی (برینتون، ۱۹۹۶: ۳۰).

۴- چارچوب نظری

تعاریف گفتمان‌نماها ملاک‌های دقیقی برای تشخیص این واحدهای زبانی نیستند. بر همین اساس، در این بخش به چندین مشخصه از گفتمان‌نماها می‌پردازیم تا مشخص شود منظور از آنها چه واحدهای زبانی‌اند. سپس، برای معرفی چارچوب نظری به بررسی نقش‌ها و فرانش‌هایی که هلیدی^۱ (۱۹۷۰ و ۱۹۷۹) در دستور نقش‌گرای خود معرفی کرده‌است می‌پردازیم، زیرا برینتون (۱۹۹۶) از این فرانش‌ها برای معرفی الگوی خود بهره برده‌است، و سپس به شرح الگوی برینتون می‌پردازیم.

۴-۱- معیارهای تشخیص گفتمان‌نماها

تاکنون مشخصه‌هایی برای گفتمان‌نماها ذکر کرده‌اند (نک. شفرن، ۱۹۸۷؛ مسچلر، ۱۹۹۴؛ فریزر، ۱۹۹۰، ۱۹۹۶ و ۱۹۹۹؛ لنک^۲، ۱۹۹۸). این مشخصات یا بر شرایط لازم و کافی گفتمان‌نماها تأکید دارند یا مشخصات سرنمونی^۳ گفتمان‌نماها. برای مثال، هاینه (۲۰۱۳) بر مشخصات سرنمونی و اسکوراپ (۱۹۹۹) بر شرایط لازم و کافی تأکید دارد. ابتدا فهرست‌ها را معرفی می‌کنیم تا به روشن‌ترین و دقیق‌ترین مشخصه‌های گفتمان‌نماها بپردازیم. نخست فهرست اسکوراپ (۱۹۹۹):

- ۱- ارتباط^۴: گفتمان‌نماها برای ربط دادن گفتمان‌ها با سایر اجزای گفتمان به کار می‌روند. به عبارت دیگر، گفتمان‌نماها گزاره گفتمان حاضر را به گفتمان قبلی یا گزاره ماقبل خود ربط می‌دهند (فریزر، ۱۹۹۶: ۱۸۶). البته، برخی چون هانسن^۵ (۱۹۹۷: ۱۶۰) گفتمان‌نماها را «اجزایی با حوزه متغیر» می‌دانند که نقش آنها «کلمه ربط بودن» است.
- ۲- اختیاری بودن^۶: از دو منظر گفتمان‌نماها قابل حذف‌اند. اول، با حذف آنها خللی در دستوری بودن جمله پدید نمی‌آید، یعنی جمله غیردستوری نمی‌شود (فریزر، ۱۹۸۸: ۲۲). دوم، با حذف این عناصر زبانی خللی در مفهوم گفتمان به وجود نمی‌آید، اما گفتمان صراحت اولیه را ندارد. پس گفتمان‌نما بی‌فایده نیست.

-
1. Halliday
 2. Lenk
 3. Prototypical
 4. Connectivity
 5. Hansen
 6. Optionality

- ۳- تأثیرنداشتن بر محتوای گزاره^۱: گفتمان‌نماها چیزی به محتوای گزاره اضافه نمی‌کنند و بر شرایط صدق و کذب گزاره‌ها تأثیری نمی‌گذارند (هانس، ۱۹۹۷، ۱۶۱؛ دوفینا^۲، ۱۹۹۷: ۳۴۰).
- ۴- ارتباط ضعیف: گفتمان‌نماها در مقایسه با عناصر دیگر چون (فاعل، مفعول و ...) رابطه سستی با ساختار نحوی دارند یا در خارج از ساختار نحوی به کار می‌روند (برنتون، ۱۹۹۶: ۳۴؛ قس: هانس، ۱۹۹۷: ۱۵۶). البته همین گفتمان‌نماها می‌توانند ساختار درونی داشته باشند.
- ۵- جایگاه آغازین^۳: گفتمان‌نماها در آغاز گفتمان ظاهر می‌شوند (هانس، ۱۹۹۷: ۱۵۶؛ شفرن، ۱۹۸۷: ۳۱-۳۲) تا قبل از خارج شدن گفتمان در مسیر درست هدایت شود. البته، منظور از جایگاه آغازین ابتدای جمله یا گفتمان نیست - در بسیاری موارد در جایگاه میانی نیز ظاهر می‌شوند - بلکه قبل از عناصر اصلی جمله یا گفتمان، مثل فعل و فاعل، ظاهر می‌شوند تا گفتمان را در مسیر درست هدایت کنند.
- ۶- گفتاری بودن^۴: بیشتر گفتمان‌نماها در گفتار کاربرد دارند (برنتون، ۱۹۹۶: ۳۳ و ۲۰۰۸: ۲۴۱؛ واتز^۵، ۱۹۸۹: ۲۰۸). این معیار قطعی نیست زیرا برخی گفتمان‌نماها در نوشتار ادبی کاربرد دارند (نغزگوی کهن، زیر چاپ).
- ۷- چندمقوله‌گی^۶: اسکوراپ (۱۹۹۹) اظهار می‌دارد که گفتمان‌نماها علاوه بر ایفای نقش‌های گفتمان‌نمایی، نقش‌های نحوی خود را نیز حفظ می‌کنند. مقوله‌هایی که می‌توانند نقش گفتمان‌نماها را بازی کنند عبارت‌اند از قیدها (حالا، به‌هر حال و ...)، افعال (گفتن، دیدن و ...)، اصوات (آه و ...)، حرف‌های ربط هم‌پایه و ناهم‌پایه (و، اما و ...) و بندها. البته، از حیث درزمانی، این مقولات را می‌توان منبع گفتمان‌نماها دانست (نغزگوی کهن، زیر چاپ). این خصوصیت را می‌توان با مفهوم واگرایی هاپر (۱۹۹۱) مقایسه کرد.
- اسکوراپ (۱۹۹۹: ۲۳۲) اظهار می‌دارد که بیشتر پژوهشگران موارد یک تا سه این فهرست را از ویژگی‌های گفتمان‌نماها می‌دانند.
- حال فهرست هاینه (۲۰۱۳) از مشخصات سرنمونی گفتمان‌نماها:

-
1. Non-truth-conditionality
 2. DeFina
 3. Initiality
 4. Orality
 5. Watts
 6. Multi-categoriality

- ۱- استقلال نحوی^۱: برینتون (۲۰۰۸) اظهار می‌دارد که گفتمان‌نماها به لحاظ نحوی مستقل عمل می‌کنند، یعنی رابطه سستی با ساختار نحوی گفتمان دارند (گول^۲ و گونتیر^۳، ۱۹۹۹: ۵۹-۶۳). برخی این مشخصه را مهم‌ترین مشخصه گفتمان‌نماها می‌دانند (فورکو^۴، ۲۰۰۵: ۲۰).
 - ۲- گفتمان‌نماهایی که سرنمون‌اند به لحاظ نوایی از گفتمان جدا می‌شوند.
 - ۳- معنای غیرتحدیدی^۵: معنای گفتمان‌نماها جزئی از معنای گزاره نیست و معنایی فرامتنی، و ناظر بر انسجام گفتمان است (تراگوت و دشر، ۲۰۰۲: ۱۵۵). نغزگوی کهن (زیر چاپ) اظهار می‌دارد که بسیاری از محققان، این مشخصه را یکی از معیارهای مهم ممیز گفتمان‌نماها می‌دانند. نقش اصلی گفتمان‌نماها ربط دادن گفته به موقعیت گفتمان، به‌خصوص تعامل گوینده - شنونده، عقاید گوینده و یا سازمان متون است.
 - ۴- معنای روالی^۶: گفتمان‌نماها به معنای کاربردی گفتمان می‌افزایند. در واقع، معنای فرامتنی^۷ فرامتنی^۷ و فرارابطی^۸ دارند و نه قاموسی. بر این اساس، این عناصر معنای روالی دارند، نه مفهومی - گزاره‌ای.
 - ۵- یک جزء واژگانی بودن: گفتمان‌نماها نیز همچون اصطلاحات یک واحد واژگانی در واژگان ذهنی گویشوران‌اند، حتی اگر ساختار درونی داشته باشند؛ یعنی ترکیب‌پذیر^۹ نیستند. به گفتمان‌نماهای گروهی، گفتمان‌نماهای سطح دوم گویند (زیپمن^{۱۰}، ۲۰۰۵: ۵۲).
- پیش‌تر ذکر شد که فهرست هاینه (۲۰۱۳) شرایط لازم و کافی گفتمان‌نماها نیست بلکه نشانگر مشخصات گفتمان‌نماهای سرنمون است. اگر با دقت به این دو فهرست بنگریم هم‌پوشانی زیادی می‌بینیم. برای ارائه فهرستی جامع‌تر و دقیق‌تر مواردی را از هر دو فهرست برمی‌گزینیم تا فهرستی منسجم ارائه دهیم که هم شرایط لازم و کافی گفتمان‌نماها و هم مشخصه‌های سرنمونی آنها را داشته باشند:
- ۱- ارتباط؛ ۲- اختیاری بودن؛ ۳- تأثیر نداشتن بر محتوای گزاره؛ ۴- جایگاه آغازین؛ ۵- استقلال نحوی؛ ۶- یک جزء واژگانی بودن؛ ۷- معنای روالی؛ ۸- چندمقولگی.

-
1. Independency
 2. Gohl
 3. Günthner
 4. Furkó
 5. Non-restrictive
 6. Procedural
 7. Metatextual
 8. Metacommunicative
 9. Non-compositional
 10. Siepmann

در این فهرست، هشت معیار برای تشخیص گفتمان‌نماها ارائه شد. البته، همه گفتمان‌نماها با تمام این معیارها سازگاری ندارند زیرا همه آنها سرنمون نیستند. در این پژوهش، هر واحد زبانی که حداقل با چهار معیار سازگار باشد گفتمان‌نما است.

۴-۲- فرانش‌های سه‌گانه هلیدی

در رویکردهای نقش‌گرا به دستور، معنا و کاربرد برابرند. در این رویکرد کاربرد واژه‌ها و عبارات یا واحدهای زبانی اهمیت دارد و نه فقط معنای لغت‌نامه‌ای. معنا همان کاربرد یا نقش است. در این رویکرد، معنا همیشه چیزی بیشتر از جمع معانی واژه‌هایی است که کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. در واقع، معنا با واژه‌گزینی^۱ شکل می‌گیرد، منظور از واژه‌گزینی تمام ویژگی‌هایی‌اند (مثل بافت) که معنا را می‌سازند. این بیشتر در اصطلاحات نمایان می‌شود.

اما چگونه می‌توان به‌طور نظام‌مند، نقش‌هایی را که گویشوران انتخاب و بیان می‌کنند به طریقه واژه‌گزینی آنها ربط داد؟ تامپسون^۲ (۲۰۰۴: ۲۹) به نقل از هلیدی (۱۹۷۰ و ۱۹۷۹) در پاسخ به این سؤال، معنا یا نقش را به سه مقوله تقسیم می‌کند: ۱- معنایی که به توقع گوینده از شنونده مربوط می‌شود^۳، مانند تفاوت یک جمله سؤالی و خبری که برای رسیدن به این اهداف از ابزارهای دستوری مانند ترتیب واژگان^۴ در زبان انگلیسی استفاده می‌شود. ۲- معنایی که مربوط به نظر گوینده نسبت به گزاره است^۵؛ تقریباً همان وجهیت. برای دستیابی به این منظور، گوینده از ابزارهایی مانند افعال معین، قیود و ... بهره می‌برد. ۳- معنایی که به واسطه گزاره‌های قبل و بعد، یعنی بافت^۶، به وجود می‌آید. پس واژه‌گزینی‌های متفاوت به معناهای متفاوت یا نقش‌های مختلف می‌انجامد. البته هر یک از این معناها به صورت برابر در معناسازی کل متن یا گفتمان نقش دارند.

این سه معنا یا نقش را می‌توان خلاصه و ساده به صورت زیر بیان کرد:

۱- نقش بینافردی^۷: از زبان برای صحبت با دیگران بهره می‌بریم که شامل برقراری ارتباط، تأثیر بر رفتار مخاطب، تغییر دیگران و برای بیان نظریات و احساسات خود می‌شود.

1. Wording
2. Thompson
3. Interactional
4. Word order
5. Ideational
6. Co-text
7. Interpersonal

۲- نقش تجربی^۱: از زبان برای صحبت درمورد تجربیات خود از دنیای خارج بهره می‌بریم که توصیف رویدادها، حالات، مصداق‌ها و ... را در بر می‌گیرد.

۳- نقش متنی^۲: پیام‌های خود را با توجه به پیام‌های دیگر، یعنی بافت، سازماندهی می‌کنیم. اما منظور از فرانش^۳ چیست؟ نقش‌های خاص‌تر و ریزتر دیگری نیز می‌توانند در حوزه یکی از این سه نقش قرار گیرند. به این نقش‌های گسترده فرانش می‌گوییم. سه فرانش بینافردی، متنی و تجربی داریم. فرانش بینافردی به روابط بین گوینده و شنونده، فرانش متنی به ارتباط بین گزاره‌ها، و فرانش تجربی به روابط انسان با دنیای خارج مربوط می‌شود.

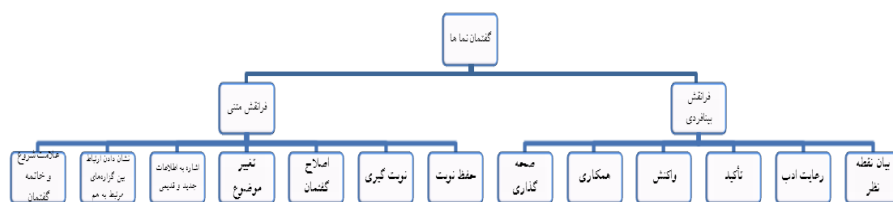
۴-۳- الگوی برینتون (۱۹۹۶)

برینتون (۱۹۹۶: ۳۷-۳۸) از دو فرانش سه‌گانه هلیدی (۱۹۷۰ و ۱۹۷۹) استفاده و آنها را به دو گروه متنی و بینافردی تقسیم کرده‌است. وی از منظر فرانش بینافردی، گفتمان‌نماها را ابزاری برای برقراری و ادامه روابط گفتمانی بین گوینده و شنونده می‌داند. در این فرانش، گفتمان‌نماها به ماهیت اجتماعی ارتباط و نقش‌های گوینده و شنونده در گفتمان و به عبارت ساده‌تر، به بافت اشاره دارند. وی معتقد است که این گفتمان‌نماها در این فرانش برای بیان نقطه‌نظر، همکاری، رعایت ادب^۴، تأکید بر بخش خاصی از گفتمان، پاسخ، و صحه‌گذاری به کار می‌روند.

از منظر فرانش متنی، برینتون بر این باور است که گفتمان‌نماها به رابطه زنجیره‌ای و انسجام بین گزاره حاضر و گزاره‌های بعد و قبل اشاره می‌کنند. براین اساس، برخی از نقش‌هایی که در فرانش متنی جای می‌گیرند، عبارت‌اند از: تغییر مسیر موضوع بحث، اشاره به اطلاعات جدید و قدیمی، نشان دادن ارتباط بین گزاره‌های مرتبط، اصلاح گفتمان خود یا دیگری، نوبت‌گیری، پُرکننده مکث‌ها یا حفظ نوبت در گفتمان و علامت شروع و خاتمه گفتمان.

این الگو یکی از معدود الگوهایی است که گفتمان‌نماها را در دو سطح بررسی می‌کند و بدان الگوی دولایه‌ای^۵ برینتون نیز گفته می‌شود. تا آنجاکه نگارندگان بررسی کرده‌اند از این الگو تنها یک بار؛ اعلمی و صباح (۱۳۹۰) برای بررسی تأثیر جنسیت بر گفتمان‌نماهای فارسی بهره برده و ریزنقش‌هایی را معرفی کرده‌اند. برای بیان ساده‌تر الگو را در نمودار آورده‌ایم:

1. Experiential
2. Textual
3. Metafunction
4. Politeness
5. Two-fold



در اینجا، تنها به شرح ریزنقش تأکیدی که موضوع این مقاله است می‌پردازیم. با استفاده از این ریزنقش، گوینده بر بخش خاصی از گفتمان یا گاهی بر کل گفتمان تأکید می‌کند:

(3) a. it's a bad report in terms of wh ... what it means they are going to do.

b. I think so. Yes. Yeah. I **really** do. (Defina, schiffrin and Bamberg, 2006: 68)

الف. این گزارش بدی است از اینکه آنها قصد دارند این کار را انجام دهند.

ب. من هم همین طور فکر می‌کنم. بله. بله. من واقعاً این طور فکر می‌کنم.

در گفتمان، مخاطب با گفتمان‌نمای «really» بر موافقت خود با گوینده تأکید می‌کند.

۵- بررسی گفتمان‌نماهای تأکیدی در زبان فارسی (براساس الگوی برینتون، ۱۹۹۶)

داده‌های پژوهش از فیلم‌های «پنج تا پنج» به کارگردانی تارا اوتادی؛ «یه بلیط شانس» به کارگردانی محمود ابراهیمی؛ و «عموجان هیتلر» به کارگردانی حمید ابراهیمی برگزیده شده‌است.

برای پرهیز از تناقض مشاهده‌کننده^۱ که لباو^۲ (۱۹۷۲) معرفی می‌کند، در جمع‌آوری داده‌ها از مصاحبه دوری کرده‌ایم. تناقض مشاهده‌کننده این است که داده‌های طبیعی زبان طوری به دست می‌آیند که افراد به طور نظام‌مند مشاهده نشوند، اما راهی جز مشاهده نظام‌مند برای جمع‌آوری داده‌های زبانی وجود ندارد، بنابراین این یک تناقض است. از آنجاکه با مصاحبه، داده‌های طبیعی در اختیار پژوهشگر قرار نمی‌گیرد، پیکره این پژوهش از فیلم‌های تلویزیونی انتخاب شده‌است. از آنجاکه زبان محاوره و غیررسمی منبع پُرباری از گفتمان‌نماها است، فیلم‌های انتخاب‌شده طنزند. البته، ممکن است در مطالعات دیگر، مصاحبه روش مناسبی باشد. از سوی دیگر، روایی بودن متن گفت‌وگوهای فیلم‌ها در نیل به اهداف کلی پژوهش راهگشا بوده‌است. همهٔ موارد استخراج‌شده با تلفظ اصلی در خط نمود پیدا کرده‌اند، این نوع خط را خط عامیانه می‌نامیم.

1. Observer's paradox

2. Labov

۵-۱- سنجش گفتمان‌نماها با معیارهای هشت‌گانه

در این بخش، با بهره‌گیری از معیارهای هشت‌گانه به این مهم می‌پردازیم که آیا واحدهای زبانی برگزیده‌شده گفتمان‌نما هستند یا خیر؟

● ببین

(۴) صابر: ببین، من هیچ کسی رو مجبور به هیچ کاری نکردم. (پنج تا پنج، ۵۵: ۵۰)

۱- معیار اول یعنی ارتباط در این گفتمان‌نما صادق است؛ زیرا گفتمان حاضر را به گفتمان قبلی با نوبت‌گیری از فرد دیگر که در حال سخن گفتن است ربط می‌دهد. ۲- این گفتمان‌نما قابل حذف است، و گفتمان غیردستوری نمی‌شود و در مفهوم آن نیز خللی وارد نمی‌شود. بنابراین اختیاری بودن برای این گفتمان‌نما صادق است. ۳- معیار سوم هم صادق است، زیرا بر محتوای گزاره‌ای یا شرایط صدق و کذب گفتمان تأثیری ندارد. ۴- در جایگاه آغازین ظاهر شده‌است. ۵- استقلال نحوی صدق می‌کند، زیرا قابلیت جابه‌جایی دارد، می‌توان آن را بعد از «رو» قرار داد. ۶- یک جزء واژگانی است. ۷- معنای کاربردشناختی یا روالی دارد، یعنی معنای فراارتباطی به گفتمان می‌افزاید. ۸- چند مقوله دارد؛ هم فعل است (دیدن) و هم گفتمان‌نما. پس «ببین» و صورت‌های دیگر آن، گفتمان‌نمایند.

● ها / ۱

(۵) صابر: کجا داری می‌ری؟ مگه تو مهندسی، ها؟ (پنج تا پنج، ۱۲: ۵)

۱- این گفتمان‌نما، گزاره‌ای را به گزاره‌ای دیگر مرتبط می‌کند. ۲- می‌توان آن را از گفتمان حذف کرد و خللی در گفتمان وارد نمی‌شود. ۳- بر محتوای گزاره‌ای تأثیری ندارد. ۴- در جایگاه آغازین ظاهر نشده‌است. ۵- قابلیت جابه‌جایی ندارد، چون اگر جابه‌جا شود، ساختار گفتمان از هم می‌پاشد. ۶- تنها یک جزء دارد. ۷- این جزء بر معنای کاربردشناختی گفتمان می‌افزاید. ۸- چند مقوله ندارد - «ها» جمع و «ها» گفتمان‌نما یکی نیستند، زیرا «ها»ی گفتمان‌نما صوت است. پس این جزء در نظام زبان گفتمان‌نما به حساب می‌آید.

● دیگه

(۶) همایون: شروع کنیم دیگه. (پنج تا پنج، ۱۸: ۲۶)

۱- گزاره‌ای را به گزاره دیگر مرتبط می‌کند. ۲- قابل حذف است. ۳- بر شرایط صدق و کذب گفتمان تأثیری ندارد. ۴- در ابتدای کلام نیست. ۵- قابلیت جابه‌جایی دارد. ۶- یک جزء واژگانی است. ۷- معنای کاربردشناختی دارد. ۸- چند مقوله دارد، زیرا هم معنای دیگر یا دیگری دارد و هم گفتمان‌نما است.

● آره

(۷) صابر: آخه تو دکتر هم هستی؟ آره؟ (پنج تا پنج، ۶: ۱۶)

با گفتمان‌نمای ۲؛ ها، همانند است.

● آخه

(۸) صابر: این ملکو به نام من می‌کنی؟ آخه من شرط درست و حسابی می‌بندم (پنج تا پنج، ۱۶: ۱۷).

۱- قابلیت ارتباط‌دهی دارد. ۲- قابلیت حذف شدن دارد. ۳- بر محتوای گزاره‌ای تأثیری ندارد. ۴- در موقعیت آغازین است. ۵- استقلال نحوی دارد، می‌توان آن را به پایان گفتمان انتقال داد. ۶- یک جزئی است. ۷- به معنای کاربردشناختی گفتمان می‌افزاید. ۸- چندمقوله‌ای است، یعنی هم در نقش صفت به معنای پایان به کار می‌رود (آخر) و هم در نقش گفتمان‌نما.

● فقط

(۹) صابر: فقط خدمت آقایون عرض کنم... (پنج تا پنج، ۲۳: ۰۷)

۱- گزاره‌ها را به یکدیگر مرتبط می‌کند. ۲- قابلیت حذف شدن دارد. ۳- شرایط صدق و کذب گفتمان را تغییر نمی‌دهد. ۴- در جایگاه آغازین ظاهر شده است. ۵- قابلیت جابه‌جایی دارد. می‌تواند پس از «کنم» قرار گیرد. ۶- یک جزء دارد. ۷- معنای آن روالی است و نه گزاره‌ای. ۸- چند مقوله دارد، هم قید است و هم گفتمان‌نما.

● خيله خُب و خُب: این دو گفتمان‌نما با توجه به معیارهای تشخیص گفتمان‌نما ویژگی‌های یکسانی دارند.

(۱۰) سیروس: شغل؟ صابر: خب، متخصص سروگردن که نمی‌ره بقال بشه که دکتر میشه دیگه قاعدتاً، نه؟ (پنج تا پنج، ۳۰: ۴۳)

۱- گزاره‌ای را به گزاره دیگر ربط می‌دهد. ۲- قابل حذف است. ۳- بر شرایط صدق و کذب گفتمان یا گزاره تأثیر ندارد. ۴- گفتمان با این گفتمان‌نما آغاز می‌شود. ۵- قابل جابه‌جایی نیست. ۶- تک‌جزئی است. ۷- معنای کاربردشناختی دارد. ۸- چندمقوله‌ای است، هم صفت است و هم گفتمان‌نما.

● پس

(۱۱) همایون: لطفاً دست نزنید، اونها عتیقن. صابر: پس عتیقه‌بازم هستین. (پنج تا پنج، ۲۸: ۳۴)

۱- ارتباط‌دهنده عناصر زبانی است. ۲- به راحتی می‌توان آن را حذف کرد. ۳- بر شرایط صدق و کذب بی‌تأثیر است. ۴- در جایگاه آغازین ظاهر می‌شود. ۵- استقلال نحوی دارد، زیرا قابلیت

جابه‌جایی به انتهای گفتمان را دارد. ۶- یک جزء واژگانی است. ۷- معنای کاربردشناختی دارد. ۸- چند مقوله‌ای است، کلمه ربط، اسم، حرف اضافه و گفتمان‌نماست.

● واقعاً

(۱۲) حضار: هیچی کباب همایون خان نمیشه واقعاً. (پنج تا پنج، ۱۴: ۴۷)

۱- رابط بین عناصر است. ۲- قابل حذف است. ۳- بر شرایط صدق و کذب تأثیری ندارد. ۴- در جایگاه آغازین نیست. ۵- به جز در موقعیت بین «کباب» و «همایون» در دیگر موقعیت‌ها می‌تواند وقوع پیدا کند. ۶- یک جزء واژگانی است. ۷- معنای کاربردشناختی دارد. ۸- هم قید است و هم گفتمان‌نما.

● بابا

(۱۳) فرشته: بابا این ماشینو سعید بُرده که. (یه بلیط شانس، ۲۵: ۵۷)

۱- ارتباط‌دهنده اجزاست. ۲- قابل حذف است. ۳- بر محتوای گزاره‌ای تأثیر ندارد. ۴- در جایگاه آغازین است. ۵- در این گفتمان «بابا» در هر جایی قرار می‌گیرد. ۶- یک جزء واژگانی است. ۷- معنای روالی آن مقصود است، نه قاموسی. ۸- چند مقوله دارد؛ اسم و گفتمان‌نما.

● اصلاً / اصن

(۱۴) صابر: ای بابا، می‌گم من نمی‌خوام در این مورد صحبت کنم. اصن چه فرقی داره که دختره چه جوابی داده؟ (پنج تا پنج، ۳۴: ۰۲)

۱- ارتباط‌دهنده است. ۲- قابل حذف است. ۳- شرایط صدق و کذب را تغییر نمی‌دهد. ۴- در وسط گفتمان ظاهر شده. ۵- در هر موقعیتی می‌تواند ظاهر شود. ۶- یک جزئی است. ۷- معنای کاربردشناختی دارد. ۸- چندمقوله‌ای است؛ هم قید، هم گفتمان‌نما.

● باز

(۱۵) صابر: یه کسایی که دو زار سواد ندارن معلوم نیست از کجا اومدن یه شبه ده برابر ثروت منو به جیب می‌زنن. باز خوبه که من زحمت کشیدم. (پنج تا پنج، ۴۶: ۱۰)

۱- ارتباطی بین اجزای سخن برقرار می‌کند. ۲- قابل حذف است. ۳- بر شرایط صدق و کذب گفتمان بی‌تأثیر است. ۴- در جایگاه آغازین نیست. ۵- استقلال نحوی دارد. ۶- یک جزء واژگانی است. ۷- معنای روالی دارد. ۸- چند مقوله متفاوت دارد؛ اسم، قید و گفتمان‌نما.

● جون تو / تو بمیری / به خدا / خداییش / تو رو خدا و تمام پاره‌گفتارهای قسم خوردن

(۱۶) نادر: امروز؟ تو بمیری ندارم. (یه بلیط شانس، ۷: ۱۶)

(۱۷) این چیه؟ بابا عجب بانکیه این بانک خداییش. (یه بلیط شانس، ۵: ۱۳)

در هر دو نمونه ۱- رابط هستند. ۲- قابل حذف‌اند. ۳- بر محتوای گزاره‌ای تأثیری ندارند. ۴- در جایگاه آغازین نیامده‌اند. ۵- استقلال کامل نحوی دارند. ۶- یک جزء واژگانی‌اند. ۷- کاملاً معنای کاربردشناختی دارند. ۸- تنها به‌عنوان گفتمان‌نما ایفای نقش می‌کنند.

● ان‌شاءالله

(۱۸) فرشته: ان‌شاءالله که سرش به سنگ بخوره! (یه بلیط شانس، ۷: ۰۷)

۱- رابط است. ۲- می‌تواند در گفتمان نباشد. ۳- بر محتوای گزاره‌ای تأثیری ندارد. ۴- در جایگاه آغازین ظاهر شده‌است. ۵- به آخر کلام هم می‌تواند منتقل شود. ۶- یک واحد واژگانی است. ۷- معنای روالی دارد، نه قاموسی. ۸- تنها نقش گفتمان‌نما را بر عهده دارد.

● محض رضای خدا

(۱۹) فرشته: می‌دونی من چقد پول تو بانک گذاشتم، محض رضای خدا یه رادیو دو موجهم نبردم. (یه بلیط شانس، ۲۲: ۰۰)

۱- رابط بین اجزای کلام است. ۲- قابل حذف است. ۳- بر روی محتوای گفتمان بی‌تأثیر است. ۴- در جایگاه آغازین ظاهر شده‌است. ۵- به لحاظ نحوی مستقل است. ۶- با اینکه از سه واحد زبانی تشکیل شده، یک جزء واژگانی به حساب می‌آید. ۷- معنای فراارتباطی دارد. ۸- فقط نقش گفتمان‌نمایی در زبان بازی می‌کند.

● که

(۲۰) مسافر: آره، زن که پرستار نیستش که. (یه بلیط شانس، ۱: ۰۰: ۴۲)

۱- رابط است. ۲- می‌توان آن را از گفتمان حذف کرد. ۳- بر شرایط صدق و کذب گزاره تأثیر ندارد. ۴- در ابتدای گفتمان نمی‌آید. ۵- استقلال نحوی ندارد. ۶- یک جزء واژگانی است. ۷- معنای کاربردشناختی دارد. ۸- چندمقوله‌ای است؛ علاوه بر گفتمان‌نما، موصول‌ساز است و نقش‌های دیگری نیز دارد.

● گفته باشم

(۲۱) نادر: ببین، من نمی‌آم‌ها! بهت گفته باشم، خودت این بازیو شروع کردی. (یه بلیط شانس، ۱۰: ۱۵)

۱- رابط بین عناصر زبانی است. ۲- قابلیت حذف دارد. ۳- بر شرایط صدق و کذب تأثیری ندارد. ۴- در آخر گفتمان است. ۵- کاملاً به لحاظ نحوی مستقل است. ۶- یک جزء واژگانی است. ۷- معنای روالی دارد. ۸- تنها گفتمان‌نماست.

اکنون خلاصه گفتمان‌نماها براساس معیارهای هشت‌گانه در جدول:

جدول گفتمان‌نماهای تأکیدی فارسی و سنجش آنها با معیارهای تشخیص گفتمان‌نماها

چند مقولگی	معنای روالی	یک جزء واژگانی بودن	استقلال نحوی	جایگاه آغازین	تأثیر نداشتن بر محتوای گزاره‌ای	اختیار ی بودن	ارتباط	معیارها گفتمان‌نماها
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	آخه
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	فقط
✓	✓	✓	✓		✓	✓	✓	دیگه
	✓	✓			✓	✓	✓	ها / ا
✓	✓	✓	✓		✓	✓	✓	واقعاً
✓	✓	✓	✓		✓	✓	✓	اصلاً / اصن
✓	✓	✓		✓	✓	✓	✓	خب
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	بابا
✓	✓	✓	✓		✓	✓	✓	باز
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	پس
	✓	✓	✓		✓	✓	✓	تورو خدا و ...
✓	✓	✓			✓	✓	✓	که
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	بیینم
	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	ان شاءالله
	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	محض رضای خدا
✓	✓	✓	✓		✓	✓	✓	آره
	✓	✓	✓		✓	✓	✓	گفته باشم

در بین اینها، پنج گفتمان‌نما با معیارهای هشتگانه سازگاری دارد: آخه، فقط، بابا، پس، بیینم.

۵-۲- گفتمان‌نماهای تأکیدی در زبان فارسی

در الگوی برینتون (۱۹۹۶)، ریزنقش تأکیدی در حوزه فرانش بینافردي قرار دارد، یعنی ناظر بر ادامه روابط گفتمانی بین گوینده و شنونده است. درواقع، همان‌طور که برینتون (۱۹۹۶: ۲۶۵) اظهار می‌دارد، مانند روغن برای چرخ‌های گفتمان است.

با استفاده از این ریزنقش، گوینده بر موضوعی یا بخش خاصی از گفتمان تأکید می‌کند. گفتمان‌نماهایی که در زبان فارسی در این ریزنقش کاربرد دارند عبارت‌اند از: آخه، فقط، دیگه، ها / ا، واقعاً، اصلاً / اصن، خب، بابا، باز، پس، تورو خدا و همه قسم‌ها، که، بیینم، ان شاءالله، آره، محض رضای خدا، گفته باشم.

- آخه: تنها یک مورد از کاربرد این گفتمان‌نما در این نقش در پیکره مشاهده شد:

- (۲۲) صابر: آخه تو دکتر هم هستی؟ آره؟ دلخورم میشه. (پنج تا پنج، ۶: ۱۵)
- «آخه» در نمونه نقش تأکیدی دارد، یعنی بر روی گزاره «تو دکتر هم هستی؟» تأکید می‌کند، به این معنا که تو دکتر نیستی.
- فقط: در پیکره به نه مورد از این نقش برخورداریم. یک نمونه:
- (۲۳) صابر: از کجا من می‌تونم تلفن بزنم؟ موتوری: بالای همین تپه یه مهمون‌پذیر هست، فقط اون تلفن داره. (پنج تا پنج، ۶: ۲۲)
- از این گفتمان‌نما برای تأکید بر این نکته که تنها «اون مهمون‌پذیر» تلفن دارد، استفاده شده است، یعنی جای دیگری تلفن ندارد.
- دیگه: در پیکره با چهل‌وشش مورد از این گفتمان‌نما با این نقش مواجه شدیم.
- (۲۴) نادر: خب، سَهْمَتو دارم می‌ذارم رو زندگیمون دیگه. (یه بلیط شانس، ۴۷: ۳۷)
- گوینده با استفاده از گفتمان‌نما بر «گذاشتن سهم روی زندگی» تأکید می‌کند.
- ها: شش نمونه از کاربرد این گفتمان‌نما در این پیکره مشاهده شد.
- (۲۵) مسافر: می‌خوای کیف اینا پیش تو باشه؟ فرشته: ا، نه اجازه بدین، نه بابا این حرفا چیه. پس قربونت برم به خاطر این دزدا چشمت به این کیف من باشه ها. (یه بلیط شانس، ۱: ۰۲: ۴۳)
- گوینده با گفتمان‌نما بر این موضوع تأکید دارد که «چشم‌ت به کیف من باشه».
- واقعاً: به شش نمونه از این گفتمان‌نما که نقش تأکیدی دارد برخورداریم.
- (۲۶) سیروس: میشه بفرمایید، در حال حاضر ثروت شما چقدره؟ صابر: نه. سیروس: یعنی چی؟ صابر: آخه، واقعاً هیشکی، نمی‌دونه. (پنج تا پنج، ۴۳: ۴۱)
- گوینده با گفتمان‌نما تأکید می‌کند که «هیچ‌کس» اطلاع ندارد.
- اصلاً / اصن: هجده مورد آن در پیکره مشاهده شد.
- (۲۷) سیروس: از اون موقع تا حالا شما مادرتونو ندیدین؟ صابر: چرا یه بار عملش کردم با اینکه اصلاً راضی نبودم. (پنج تا پنج، ۳۵: ۳۳)
- گفتمان‌نمای «اصلاً» ابزاری برای تأکید بر «راضی نبودن» است.
- خب: هفت مورد از این نقش مشاهده شد.
- (۲۸) گل‌بانو: یه زمین برهوتی بهت دادن گلستونش کردی، خب اینا همش خدمته. (عمو جان هیتلر، ۱: ۰۰: ۳۷)
- با «خب» بر «این‌ها همش خدمته» تأکید شده‌است؛ تو بسیار خدمت کرده‌ای.
- بابا: چهار نمونه از این کاربرد مشاهده شد.
- (۲۹) فرمان: بی‌خیال بابا ما یه عمر اینجا کاسبیم. (عمو جان هیتلر، ۵۴: ۵۲)

- بر «کاری با من نداشته باش» تأکید شده است.
- باز: در پیکره این پژوهش، تنها یک نمونه به کار رفته است و نقش تأکیدی دارد: (۳۰) صابر: یه کسایی که دو زار سواد ندارن معلوم نیست از کجا اومدن یه شبه ده برابر ثروت منو به جیب می‌زنن. باز خوبه که من زحمت کشیدم. (پنج تا پنج، ۴۶: ۱۰)
 - با «باز» بر «زحمت کشیدن» تأکید شده است.
 - پس / پ: در پیکره، بیست نمونه از این کاربرد مشاهده شد. (۳۱) نادر: پ کجا داری می‌ری پ؟ (یه بلیط شانس، ۲۴: ۲۲)
 - در یک گزاره برای تأکید بیشتر «کجا داری می‌ری» دو گفتمان‌نما به کار رفته است.
 - تو رو خدا و گفتمان‌نماهای قسم: به سی و هشت مورد از این نوع گفتمان‌نماها در نظام زبان برخوردیم، برای جلوگیری از تکرار به دو نمونه بسنده می‌کنیم: (۳۲) تو رو خدا منو نخندون، چون حوصله خندیدن ندارم. (پنج تا پنج، ۰۵: ۰۳)
 - تأکید شده است که «منو نخندون»، زیرا «حوصله ندارم».
 - (۳۳) بهروز: نادر، زنگ زدم بهت بگم بدجوری پول لازمم، می‌خوام چک‌تو ببرم بانک. نادر: ها، گفتی ده روز دیگه. بهروز: می‌دونم قرار بود ده روز دیگه، ولی من فکر چک امروز نبودم. نادر: امروز؟ تو بمیری ندارم. (یه بلیط شانس، ۱۴: ۷)
 - نادر با گفتمان‌نمای «تو بمیری» تأکید می‌کند که «پول ندارم».
 - که: ده نمونه از این گفتمان‌نما مشاهده شد. (۳۴) فرشته: من سهم خودمو می‌خوام. اینجوری همه چی به نفع توئه که. (یه بلیط شانس، ۴۷: ۳۶)
 - از «که» برای تأکید بر «همه چی به نفع توئه» استفاده شده است.
 - ببینم: دو نمونه از این گفتمان‌نما در این نقش مشاهده شد. (۳۵) قادر: بپر، بپر بالا، نون نخوردی، بپر ببینم. (عمو جان هیتلر، ۱۸: ۱: ۳۳)
 - بر «پریدن» تأکید شده است.
 - ان شاء الله: این گفتمان‌نمای قرضی، در فارسی نقش تأکید دارد. با چهار نمونه از کاربرد آن مواجه شدیم. نمونه‌ای از کاربرد این گفتمان‌نما: (۳۶) کارمند بانک: حالا جناب داوریان شما لطف بفرمایید از کارت‌خوان فروش مغازه‌تون استفاده کنید.
 - ان شاء الله برنده بعدی شما باشید. (یه بلیط شانس، ۱۴: ۳۳)
 - با گفتمان‌نمای «ان شاء الله» تأکید شده که اگر از «کارت‌خوان» استفاده کنید «برنده بعدی» شما هستید.

● آره: تنها یک مورد در پیکره یافت شد:

(۳۷) نادر: فرشته، اگه نذارم بری چی؟ فرشته: هه آقا نادر می‌ذاری یعنی مجبوری که بذاری آره. (یه بلیط شانس، ۴۸: ۴۱)

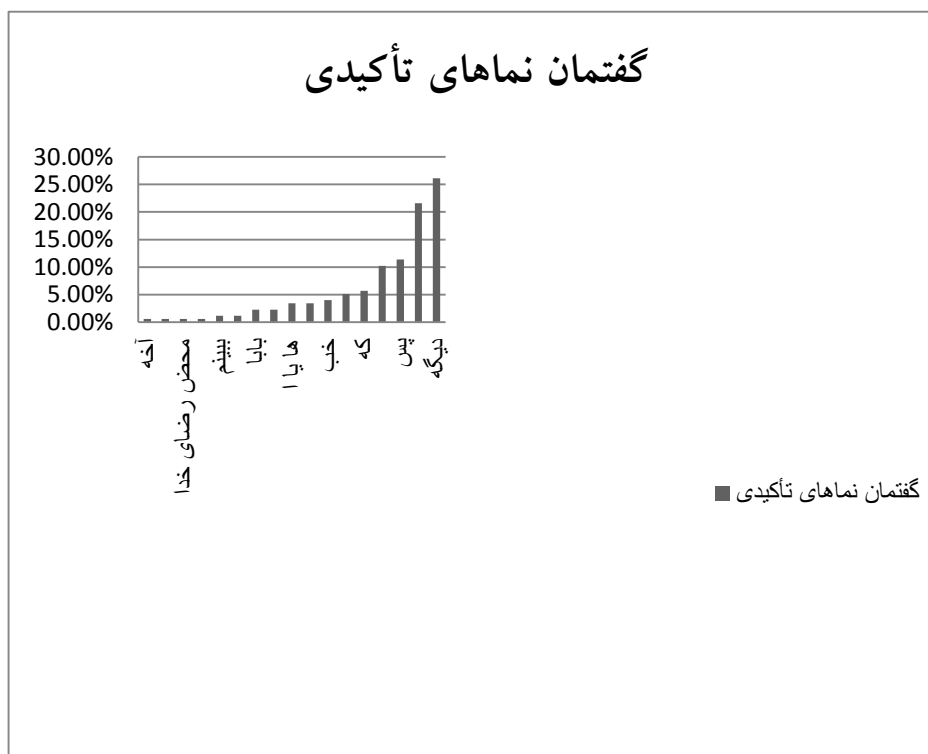
● محض رضای خدا: تنها یک نمونه از این کاربرد مشاهده شد:

(۳۸) فرشته: می‌دونی من چقد پول تو بانک گذاشتم. محض رضای خدا یه رادیو دو موجهم نبردم. (یه بلیط شانس، ۲۲: ۰۰)

● گفته باشم

(۳۹) گل‌بانو: با رفتن شما آتیش این دو تا بیشتر گر می‌گیره‌ها، گفته باشم. (عموجان هیتلر، ۴۱: ۴۶)

با این گفتمان‌نما گوینده بر کل جمله تأکید می‌کند. اکنون به کمک نموداری که می‌آید به بررسی بسامد وقوع گفتمان‌نماها در نقش تأکیدی می‌پردازیم.



مقایسه بسامد وقوع گفتمان‌نماهای تأکیدی

در پیکره بررسی شده، ۱۷۶ گفتمان نما ایفاکننده نقش تأکیدی‌اند. در بین اینها «دیگه» با ۲۶.۱۳٪ کاربرد (۴۶ مورد در پیکره) بالاترین بسامد وقوع و گفتمان‌نماهای «آره، محض رضای خدا، باز و آخه» با ۵۶٪ کاربرد (هر کدام یک مورد در پیکره) کمترین بسامد را دارند. در این پژوهش، با توجه به پیکره، ۱۷ گفتمان‌نمای ایفاکننده نقش تأکیدی مشاهده شد. البته اگر پیکره‌های بیشتری بررسی شوند مطمئناً به گفتمان‌نماها افزوده خواهد شد.

۶- نتیجه‌گیری

گفتمان‌نماها عناصر مهمی در نظام زبان‌اند، زیرا هدایت‌کننده کلام و روشن‌کننده مسیر آن هستند. در پژوهش حاضر، براساس پیکره منتخب، گفتمان‌نماهای تأکیدی به صورت کیفی و کمی، بر بنیاد رویکرد نقش‌گرایی و در حوزه کاربردشناسی، طبق الگوی برینتون (۱۹۹۶) بررسی شدند. طبق الگوی برینتون (۱۹۹۶) این گفتمان‌نماها در فرانش بینافردی کاربرد دارند، یعنی به ادامه روابط گفتمانی گوینده و شنونده کمک می‌کنند. در پیکره این پژوهش، به ۱۷ گفتمان‌نمای تأکیدی برخوردیم که در بین آنها «دیگه» با ۲۶.۱۳٪ بیشترین بسامد را در زبان فارسی دارد. البته، از آنجاکه نقش تأکیدی برای قدرت بیانی گوینده اهمیت زیادی دارد، گویشوران پیوسته در پی یافتن شیوه‌های جدید و ابداعی برای بیان تأکید بیشترند. با گذر زمان و تکرار یک واحد زبانی (گفتمان‌نما) برای تأکید، از نقش تأکیدی این واحد زبانی کاسته می‌شود. بنابراین، از امکانات جدیدی برای بیان این نقش بهره می‌برند. در نتیجه، اگر پیکره‌های بیشتری بررسی شوند، یقیناً به تعداد گفتمان‌نماهای این فهرست افزوده خواهد شد.

منابع

- آقای، ا [فیلم‌نامه‌نویس]. ۱۳۹۵. *یه بلیط شانس*. [فیلم سینمایی] کارگردان م، ابراهیمی. ۸۰ دقیقه.
- ابراهیمی، ح [فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان]. ۱۳۹۵. *عمو جان هیتلر*. [فیلم سینمایی]. ۹۰ دقیقه.
- اعلمی، م و م، صباح. ۱۳۹۱. «جنسیت و تفاوت گفتمان: بررسی نشانه‌های گفتمانی در مکالمات روزمره سخنوران زن و مرد فارسی زبان»، *زبان و ادب فارسی*، (۱۰): ۲-۲۲.
- حیدری، م [فیلم‌نامه‌نویس]. ۱۳۹۲. *پنج تا پنج*. [فیلم سینمایی] کارگردان ت، -واتادی. ۷۹ دقیقه.
- ذوقدار مقدم، ر و م، دبیرمقدم. ۱۳۸۱. «نقش‌نماهای گفتمان: مقایسه نقش‌نمای گفتمان but در زبان انگلیسی با نقش‌نمای گفتمان اما در زبان فارسی». *پژوهش زبان‌های خارجی*. ۷ (۱۲): ۵۵-۷۶.

- صابری کرهرودی، ر. ۱۳۸۸. بررسی نقش‌نمای گفتمان (پس) در زبان فارسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان‌شناسی، دانشگاه کردستان.
- کوخابی، ع. ۱۳۹۰. مطالعه تفاوت‌های استفاده از نقش‌نماهای گفتمان در نوشته‌های دانشجویان یادگیرنده زبان انگلیسی براساس جنسیت و بسندگی نوشتاری زبانی آنها. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان‌شناسی، دانشگاه اراک.
- مقدم کیا، ر. ۱۳۸۳. «(بعد)، نقش‌نمای گفتمان در زبان فارسی». *نامه فرهنگستان*، (۲۳): ۸۱-۹۸.
- نغزگوی کهن، م. (زیر چاپ). «از صفت به گفتمان‌نما، کاربردی‌شدگی کلمه تازه در زبان فارسی».
- Blakemore, D. 1992. *Understanding Utterances: An introduction to Pragmatics*. Oxford: Wiley Blackwell.
- Blakemore, D. 1987. *Semantic constraints on relevance*. Oxford: Blackwell.
- Blakemore, D. 2002. *Relevance and Linguistic Meaning: The Semantics and Pragmatics of Discourse Markers*. CUP.
- Brown, G. 1977. *Listening to spoken English*. London: Longman.
- Brinton, LJ. 1996. *Pragmatic markers in English: Grammaticalization and discourse functions*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- _____. 2008. *The comment clause in English: Syntactic origins and pragmatic development* (Studies in English Language). Cambridge: Cambridge University Press.
- De Fina, A. 1997. An analysis of Spanish bien as a marker of classroom management in student-teacher interaction. *Journal of Pragmatics*, (28): 337-354.
- Erman, B. 1987. *Pragmatic Expressions in English*. Stockholm: Almqvist & Wiksell.
- Even-Zohar, I. (1982). "The emergence of speech organisers in a renovated language: The case of Hebrew void pragmatic connectives", in: Nils Erik Enkvist (ed.): 179-193.
- Fraser, B. 1988. *Types of English discourse markers*. *Acta Linguistica Hungarica* (38):19-33.
- _____. 1990. An approach to discourse markers. *Journal of Pragmatics*, (14): 383-395.
- _____. 1996. *Pragmatic markers*. *Pragmatics*, (6): 167-190.
- _____. 1999. *What are discourse markers?*. *Journal of Pragmatics*, 31 (7): 931-952.
- Furkó, BP. 2005. *The pragmatic marker: Discourse marker dichotomy reconsidered: The case of well and of course*. Debreceni Egyetem: Bölcsészettudományi Kar, Debrecen dissertation.

- Grice, P. 1989. *Studies in the ways with words*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Gohl, C and Günthner, S. 1999. *Grammatikalisierung von weil als Diskursmarker in der gesprochenen Sprache*. Zeitschrift für Sprachwissenschaft, 18 (1): 39-75.
- Halliday, M.A.K. 1970. "Language structure and language function", in: John Lyons (ed.), *New horizons in linguistics*, 140-165. Harmondsworth: Penguin.
- . 1979. "Modes of meaning and modes of expression: Types of grammatical structure, and their determination by different semantic functions", in: DJ. Allerton-Edward Carney-David Holdcroft (eds.), *Function and context in linguistic analysis: A Festschrift for William Haas*, 57-79. Cambridge: Cambridge University Press.
- Halliday M, Hasan R. 1976. *Cohesion in English*. London: Longman.
- Hansen, MBM. 1997. *Alors and done in spoken French: A reanalysis*. Journal of Pragmatics, (28):153-187.
- Hopper, J. 1991. *On some principles of grammaticization*. In: Elizabeth Closs Traugott and Bernd Heine, (eds.). *Approaches to grammaticalization*. vol. I. 17-35. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins,.
- Heine, B. 2013. On discourse markers: Grammaticalization, pragmaticalization, or something else?. *Linguistics*, 51(6): 1205-1247.
- Labov, W. 1972. *Language in the Inner City*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Levinson, SC. 1983. *Pragmatics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lenk, U. 1998. *Marking discourse coherence*. Tübingen: Narr.
- Maschler, Y. 1994. *Metalanguaging and discourse markers in bilingual conversation*. *Language in Society*, (23): 325-366.
- . 2009. *Metalanguage in Interaction: Hebrew Discourse Markers*. Amsterdam / Philadelphia: John Benjamins.
- Redeker, G. 1991. *Linguistic markers of discourse structure*. *Linguistics*, (29): 1139-1171.
- Schiffrin, D. 1987. *Discourse Markers*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Schourup, L. 1999. *Discourse markers*. *Lingua*, (107): 227-265.
- Siepmann, D. 2005. *Discourse markers across languages: a contrastive study of second-level discourse markers in native and non-native text with implications for general and pedagogic lexicography*. Abingdon and New York: Routledge.
- Svartvik, J and Stenström, AB. 1985. "Words, words, words: The rest is silence", in: Sven Bäckman-Göran Kjellmer (eds.): 342-353.
- Svartvik, J. 1979. "Well in conversation", in: Sidney Greenbaum-Geoffrey Leech-Jan Svartvik (eds.), 167-177.
- Thompson, G. 2004. *Introducing functional grammar*. Great Britain: Oxford university press.

- Traugott, EC and RB, Dasher. 2002. *Regularity in semantic change*. Cambridge Studies in Linguistics 96. Cambridge: Cambridge University Press.
- Urgelles-Coll, M. 2010. *The Syntax and Semantics of Discourse Markers*. Great Britain: MPG Books Group.
- Watts, R. 1989. *Taking the pitcher to the 'well': Native speakers' perception of their use of discourse markers in conversation*. Journal of Pragmatics, (13): 203-237.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال دوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۳

حالت غیر فاعلی در تالشی: موردی از هم آیندی حالت، چندمعنایی و دستوری شدگی

دکتر شادی داوری^۱

دکتر مهرداد نغزگوی کهن^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۱۳

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۳۱

چکیده

هم آیندی حالت هنگامی رخ می دهد که حالت های مختلف دستوری در یک صورت واجی واحد تظاهر یابند. با آنکه برخی زبان شناسان بر اتفاقی بودن آن توافق دارند، از دیدگاه در زمانی، صورت واجی مذکور، بازمانده یک نظام حالت چندعضوی است که به اعتقاد نگارندگان با وجود تمایزات صوری و نقشی، همگی از یک هسته معنایی مشترک برخوردار بوده اند. در این مختصر برآنیم تا با بررسی نقش های معنایی متفاوتی که حالت غیر فاعلی در گویش تالشی به نمایش می گذارد، چندمعنایی را به عنوان انگیزه رخداد هم آیندی، و نقش معنایی مالک را به عنوان هسته معنایی مشترکی معرفی نماییم که در بازنمایی دیگر حالت ها دستخوش بسط استعاره شده است. پیرو رویکرد بسط استعاره هایینه و همکاران (۱۹۹۱) و نقشه معنایی نروگ و ملچوکف (۲۰۰۹) این روند بسط استعاره و در نتیجه چندمعناشدگی حالت را شاهی بر حضور فرایند دستوری شدگی می دانیم.

واژگان کلیدی: هم آیندی حالت، حالت غیر فاعلی، گویش های ایرانی شمال غربی، حالت اضافی

✉ sh50d@yahoo.com

۱. دانش آموخته دکتری زبان شناسی همگانی و مدرس دانشگاه علوم پزشکی تهران
۲. دانشیار زبان شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینای همدان

۱- مقدمه

زبان‌های دنیا برای نشان‌دادن روابط دستوری درون جمله از سه سازوکار ترتیب واژگان^۱، مطابقت دستوری^۲ و حالت‌نمایی^۳ بهره می‌جویند. مبنای دو راهکار مطابقت دستوری و حالت‌نمایی، نشان‌داری است، با این تفاوت که در برقراری مطابقت، نشان‌داری از آن هسته، و در حالت‌نمایی، از آن وابسته است. بر این اساس، اگر فعل، هسته هر جمله و موضوعات، وابستگان آن باشند، فرایند حالت‌نمایی، فرایند نشان‌دار نمودن گروه‌های اسمی در نقش موضوعات مختلف فعل است که تشخیص فاعل و انواع مفعول را تسهیل می‌کند. در (1) گروه اسمی مفعول مستقیم (Hasan) با نشانه حالت غیرفاعلی^۴ -i در تالشی جنوبی از گروه فاعلی بی‌نشانه (Ali) تمایز یافته‌است:

1) Ali Hasan-i daxa.

صدا می‌کند حسن را علی.

علی حسن را صدا می‌کند.

نظام حالت، نظام پویا و گسترده زبان‌های باستان از جمله هندواروپایی باستان بوده‌است و اگر امروزه زبانی ویژگی‌های نظام حالت (چه به‌صورت کامل و چه به‌صورت تضعیف‌شده) را دارد، از بقایای این نظام باستانی است. تالشی از زبان‌های ایرانی شاخه شمال غربی است. این گویش در بعضی مناطق جمهوری آذربایجان و هم‌چنین مناطق کوهستانی گیلان تکلم می‌گردد. گونه‌های مختلف تالشی به سه دسته شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم می‌شوند (نک. استیلو^۵، ۱۹۸۱). این زبان، همانند برخی دیگر از زبان‌های ایرانی غربی مانند تاتی، گورانی، کرمانجی، کردی و سمنانی، نظام حالت دستوری را از حدود ۲۰۰۰ سال قبل حفظ نموده‌است. نظام مذکور، امروزه نظامی تضعیف‌یافته و دوجزئی (حالت فاعلی^۶ و حالت غیرفاعلی^۷)^(۱) است که باقیمانده نظام هشت‌عضوی ایرانی باستان است. این روند تضعیف، حاصل بازنمایی چند نقش دستوری با یک نشانه واحد حالت است. فرایند مذکور، هم‌آیندی حالت^۷ نامیده می‌شود. از آنجا که فرایند هم‌آیندی حالت، مستلزم این است که یک نشانه واحد چند مفهوم دستوری حمل کند، چندمعنایی حالت^۸ در نشانه دستوری پدید می‌آید. در

1. word order

2. grammatical agreement

3. case marking

4. oblique

5. Stilo

6. nominative

7. case syncretism

8. case polysemy

چندمعنایی حالت، غالباً تنها یکی از مفاهیم رمزگذاری شده، معنی هسته‌ای و دیگر معانی، فرعی به شمار می‌روند. براساس انگاره چندمعنایی نروگ^۱ و ملچوکف^۲ (۲۰۰۹: ۵۱۸-۵۳۴) و هاینه^۳ (۲۰۰۹: ۴۵۸-۴۶۹) معانی فرعی حالت، همگی از بسط معنایی یا بسط استعاری^۴ یک معنی هسته‌ای به وجود می‌آیند. این فرایند می‌تواند انگیزه تغییراتی شود که «دستوری‌شدگی»^۵ نامیده می‌شود. بر این اساس و به‌عنوان هدف پژوهش، به کاوش در معنا و نقش بنیادینی می‌پردازیم که در جایگاه منبع بسط استعاری در دستوری‌شدگی و هم‌آیندشدگی حالت در نظام حالت تالشی قرار گرفته‌است. داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که حالت اضافی (ملکی)، مفهوم هسته‌ای در روند چندمعناشدگی حالت است. با این فرایند یک‌سویه، مفهومی عینی، پربسامد و بنیادی (به لحاظ تجارب جسمی بشر) با حفظ بخشی از معنای اولیه خود در بازنمایی مفاهیم انتزاعی به خدمت گرفته می‌شود. از این‌رو، با توجه به رمزگذاری انواع حالت‌ها با حالت غیرفاعلی (با نشانه حالت اضافی و هسته معنایی مالکیت) در این گویش می‌توان نتیجه گرفت که مالکیت، به‌عنوان مفهومی عینی و بنیادی در بازنمایی حالت‌های دستوری دیگر برگزیده و دستوری شده‌است. داده‌های این پژوهش از پیکره‌ای گفتاری از گویشوران دهستان طاسکوه ماسال (تالشی جنوبی) و از نغزگوی کهن (۱۳۹۲) گزینش شده‌است.

۲- حالت، هم‌آیندی حالت، دستوری‌شدگی هم‌آیندی حالت

متمایز ساختن موضوعات فعل برای انتقال و دریافت صحیح وقایع جهان، از مهم‌ترین مباحث دستور در تمام زبان‌های دنیاست. گوینده یا شنونده زبان همواره می‌کوشد برای درک گزاره‌های زبانی، مشارکین فعل مانند فاعل و مفعول را تمایز دهد. در این روند، وقوع هر گزاره به فاعل یا کنشگر فعل و تأثیر گزاره به مفعول مستقیم و یا کنش‌پذیر نسبت داده می‌شود. بدیهی است که تشخیص نادرست این عوامل، ارتباط زبانی را دستخوش خلل می‌کند. زبان‌ها برای تمایز موضوعات فعل، سه روش، و یا ترکیبی از آن را به کار می‌گیرند: ۱- استفاده از نشانه‌های حالت بر روی هسته اسمی، ۲- استفاده از نشانه‌های مطابقه بر روی هسته فعلی، ۳- ترتیب کلمات. این راهکارها تنها برای بازنمایی روابط دستوری فاعل و مفعول استفاده

1. Narrog

2. Malčukov

3. Heine

4. metaphorical extension

5. grammaticalization

نمی‌شوند، بلکه در نمایش بسیاری از نقش‌های معنایی^۱ به کار می‌روند. چون موضوع این مختصر تنها بررسی مقوله حالت است، در روش‌ها به واکاوی این مقوله خواهیم پرداخت. بیشتر زبان‌های هندواروپایی مجهز به نظام‌های حالت هستند، با وجود این به میزان گسترده‌ای فرایند کاهش نظام حالت را در طول زمان به نمایش می‌گذارند. این فرایند «هم‌آیندی حالت» نامیده می‌شود. بر این اساس تصور می‌گردد که مفهوم یک حالت در زبان‌ها به سادگی ناپدید نمی‌گردد، بلکه با حالت‌های دیگر در همان زبان ادغام می‌شود و با این یکسان‌شدگی که عموماً مبنایی ساخت‌واژی دارد، حالت‌های مختلف با یک نشانه حالت رمزگذاری می‌شوند. بنابراین هم‌آیندی حالت، به نمایش بیش از یک مفهوم نحوی یا معنایی با یک نشانه واحد حالت اشاره دارد. براساس نیکیفوری‌دو^۲ (۱۹۹۱) این فرایند به دلیل بسط معنایی و ظهور چندمعنایی در نشانه حالت واحد به وقوع می‌پیوندد. انگاره‌های دستورشناختی روند مذکور را به لحاظ نظری حمایت می‌کند. این روند بر وجود یک معنای هسته‌ای و نیز چند مقوله شعاعی برتافته از آن دلالت دارد. یعنی هویت این فرایند، موضوع چندمعنایی است. این چندمعنایی دست‌اندرکار، با حمل یک معنای هسته‌ای (عینی و پربسامد) و بسط استعاری آن، معانی متعدد (انتزاعی) دیگری را رمزگذاری می‌کند. هاینه و همکاران (۱۹۹۱) این فرایند را اساس دستوری‌شدگی می‌دانند.

در رخداد هم‌آیندی حالت، یک نشانه، بیان چند معنا را بر عهده دارد، پس درواقع چندمعنا شده‌است و چون این چندمعنایی، نه در حوزه واژگان که در حوزه بازتابش نقش‌های دستوری است، پس موردی از دستوری‌شدگی است. چون غایت فرایند دستوری‌شدگی، تکوین و تحول امکانات دستوری در زبان است. اما در تحلیل این نوع از دستوری‌شدگی در نظام حالت چه عواملی را باید مدنظر داشت؟ در پاسخ باید گفت که همانند دیگر موارد دستوری‌شدگی در زبان، واکاوی دو عامل معنای هسته‌ای (معنایی عینی و پربسامد در نقش منبع دستوری‌شدگی) و پس از آن، روندهای بسط و استخراج معانی استعاری از آن (معانی انتزاعی و دستوری در نقش هدف دستوری‌شدگی)، رأس هرم تحلیل دستوری‌شدگی هم‌آیندی حالت را تشکیل می‌دهند. فهم چنین روندهای پیچیده تحول در بررسی فرایند هم‌آیندی حالت از دو منظر حائز اهمیت است: نخست آنکه چون هم‌آیندی حالت، مستقیماً با چندمعناشدگی نشانه حالت یعنی بازنمایی چند معنای ثانویه با یک نشانه و با یک معنای

1. semantic roles
2. Nikiforidou

اصلی در تعامل است، شناخت معنی منبع و قابلیت‌های ذاتی آن برای بیان معانی مرتبط، هم در ترسیم و هم در درک نقشه‌های معنایی قابل تأمل است. منظر دوم که البته غیرمستقیم از واکاوی نقشه‌های معنایی حالت استنتاج می‌شود، تبیین روندهای شناختی است که دست‌اندرکار بروز چندمعنایی و هم‌آیندی نشانه حالت است. پاسخ به این دو پرسش؛ منبع و انگیزه‌های شناختی چندمعنایی و هم‌آیندی حالت در زبان تالشی هدف نگارش این مقاله است.

۳- تجزیه و تحلیل داده‌ها

۳-۱- نظام حالت در تالشی

هر سه گونه تالشی دو نوع نظام حالت دستوری؛ فاعلی-مفعولی در زمان حال، و کنایی-مطلق در زمان گذشته دارند. بنابراین نظام حالت در تالشی نظامی حساس به زمان^۱ است. علاوه بر این دو نظام پربسامد، شولتسه^۲ (۲۰۰۰: ۴۸) بر آن است که در شمار محدودی از شواهد تالشی، رفتار نظام حالت، رفتاری متفاوت است. یکی از شواهد وی از تالشی شمالی، از میلر^۳ (۱۹۵۳: ۱۷۶) است. وی تصریح می‌کند که در این مثال، نشانه حالت غیرفاعلی i-، هم فاعل فعل متعدی (müz-i) و هم مفعول آن (nemek-i) را نشان‌دار کرده‌است:

مگس خورده‌است نمک را مالِ ما. 2) čama nemek-i hārd-a müz-i.
مگس نمک ما را خورده‌است.

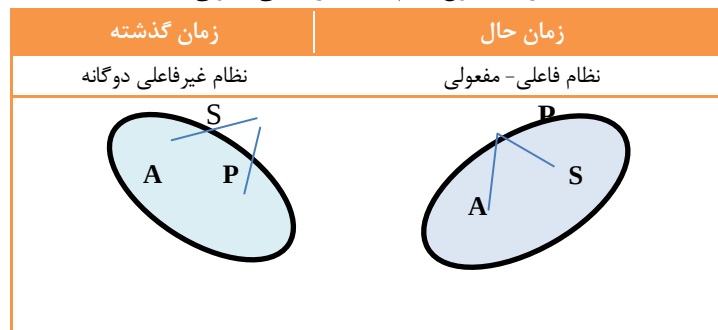
این جمله، مبین نظام حالتی است که غیرفاعلی دوگانه^۴ نامیده می‌شود و در تالشی جنوبی و در زمان گذشته کاربرد وسیع‌تری دارد. رضایتی کیشه‌خاله (۱۳۸۴: ۱۱۹) نیز به وجود این نظام در کنار نظام فاعلی-مفعولی در تالشی جنوبی اشاره کرده‌است (برای شواهد بیشتر نک. نغزگوی کهن، ۱۳۷۳). براساس نغزگوی کهن (۱۳۹۲) نظام حالت در تالشی جنوبی، نظامی دوگانه

1. tense-sensitive
2. Schultze
3. Miller
4. bipartite

شامل فاعلی-مفعولی در زمان حال و غیرفاعلی دوگانه در زمان گذشته و نیز نظامی حساس به زمان است. این نظام، در مجموع، به لحاظ انواع نقش‌های رمزگذاری‌شده، نظامی دوبخشی است.

نظام‌های دوبخشی در زبان‌های حال حاضر دنیا شایع‌ترین نظام‌ها هستند. این نظام‌ها چون شرایط چندمعنایی نشانه‌های حالت و الگوهای متفاوت رمزگذاری موضوعات را با نشانه‌های واحد نشان می‌دهند، نظام‌هایی شایسته مطالعه هستند. نظام‌های دوبخشی غالباً تصویری از نخستین و نیز آخرین مراحل پیدایش نظام حالت را در یک زبان نشان می‌دهند. براساس شکل (۱) در نظام فاعلی-مفعولی زمان حال، حالت‌های فاعل و کنشگر، نشانه‌های حالت یکسان و متمایز از نشانه‌های حالت مفعول مستقیم دارند، اما در نظام غیرفاعلی دوگانه زمان گذشته، کنشگر و مفعول مستقیم به یک شکل و متفاوت از فاعل، حالت‌نشانی می‌شوند:

شکل (۱): انواع نظام حالت در تالشی جنوبی



۳-۱-۱- نظام حالت فاعلی-مفعولی در زمان حال

پیش‌تر اشاره کردیم که اسم‌های تالشی در زمان حال از الگوی نظام حالت فاعلی-مفعولی تبعیت می‌کنند. در این نظام، فاعل فعل لازم (S) و فاعل فعل متعدی (A) بی‌نشان و مفعول (P)، نشانه حالت غیرفاعلی -i- برای اسم‌های مفرد و -un- برای اسم‌های جمع می‌گیرد. جدول (۱) (از نغزگوی کهن، ۱۳۹۲) توزیع نشانه‌های حالت را در تالشی جنوبی نشان می‌دهد:

جدول (۱): نظام فاعلی- مفعولی در زمان حال تالشی جنوبی

مثال	نشانه		حالت	
	غیر اصلی	اصلی	غیر اصلی	اصلی
3) âftâv âsman-i ku barma می‌درخشد در آسمان آفتاب آفتاب در آسمان می‌درخشد.	i: âsman-i	Ø: âftâv	Obl (Sg) (مفعول دری، مکانی)	S (Sg)
4) a asp-i ku tarsə می‌ترسد از اسب او او از اسب می‌ترسد.	i: âsp-i	Ø: a	Obl (Sg) (مفعول ازی)	S (Sg)
5) gul-en bahâr-i ku âban می‌شکفند در بهار گل‌ها گل‌ها در بهار می‌شکفند.	i: bahâr-i	-en: gul-en	Obl (Sg) (مفعول دری، مکانی)	S (Pl)
6) Maryam Esmâl-i ševâr-i kerâ derza می‌دوزد شلوار اسماعیل مریم مریم شلوار اسماعیل را می‌دوزد.	i: Esmâl-i	Ø: Maryam -i: ševâr-i	Obl (Sg) (اضافی (ملکی))	A (Sg) P (Sg)
7) Tâləš-en jəma ruz dukun-un davandan می‌بندند دکان‌ها را روز جمعه تالش‌ها تالش‌ها روز جمعه دکان‌ها را می‌بندند.		en: Tâləš-en un: dukun-un	-	A (Pl) P (Pl)
8) Maryam Hasan-i daxuma صدا می‌کند حسن را مریم مریم حسن را صدا می‌کند.	-	Ø: Maryam -i: Hasan-i	-	A (Sg) P (Sg)
9) umna guspand-un jangal-i ku čârəna می‌چراند در جنگل گوسفندان را چوپان چوپان گوسفندان را در جنگل می‌چراند.	-i: jangal-i	Ø: šumna - un: guspand-un	Obl (Sg) (مفعول دری، مکانی)	A (Sg) P (Pl)
10) rəzâ əştan digar rafəq-un ku zudtar ka orasa. رسید خانه زودتر از دوستان دیگر خودش رضا رضا زودتر از دیگر دوستانش (به) خانه رسید.	-un: rafəq-un	Ø: rəzâ	Obl (Pl) (مفعول ازی)	S (Sg)
11) rəzâ čarx-i na mäsâl-i ku ša. می‌آید از ماسال با دوچرخه رضا رضا با دوچرخه از ماسال می‌آید.	i: mäsâl-i i: čarx-i	Ø: rəzâ	Obl (Sg) (مفعول ازی) (مفعول بایی) (ابزاری)	S (Sg)
12) anda pul Amad-i râ xayliya. زیاده برای احمد پول این‌قدر این‌قدر پول برای احمد زیاد است.	i: Amad-i	Ø: pul	Obl (Sg) (مفعول برایی) (بهره‌ور)	S (Sg)

13) xar-i eškam-i ku sumbur dačika.	i: xar-i	Obl (Sg)	S
چسبیده زالو به شکم خر	Ø: sumbur	(حالت ملکی)	(Sg)
به شکم خر، زالو چسبیده‌است.	i: eškam-i	Obl (Sg)	
		(مفعول به‌ای)	

۳-۱-۲- نظام حالت غیرفاعلی دوگانه در زمان گذشته

برخلاف زمان تالشی جنوبی که فاعل (فعل لازم و متعدی) صورتی بی‌نشان دارد، در زمان گذشته، از نشانه حالت غیرفاعلی برای نشان‌دار کردن کنشگر (A) و مفعول مستقیم (P) استفاده می‌شود. این روند حالت‌نمایی در تقابل با نشانه‌گذاری نشدن فاعل فعل لازم (S) قرار می‌گیرد. مثال‌های (۱۴) و (۱۵) به‌وضوح نشان می‌دهند که فاعل فعل لازم در زمان گذشته نشانه نمی‌گیرد، درحالی‌که فاعل فعل متعدی، نشانه‌ای مانند مفعول مستقیم دارد (مثال ۱۶). جدول (۲)، برگرفته از نغزگوی کهن (۱۳۹۲)، نظام غیرفاعلی تالشی جنوبی را در زمان گذشته نشان می‌دهد. نکته بسیار مهم در داده‌های این جدول این است که اگرچه شیوه حالت‌نشانی حالت‌های اصلی به زمان تغییر می‌کند اما حالت‌های غیراصلی به زمان حساس نیستند و در هر دو زمان حال و گذشته به یک شیوه حالت‌نشانی می‌شوند:

جدول (۲): نظام غیرفاعلی دوگانه در زمان گذشته تالشی جنوبی

حالت	نشانه		مثال
	غیراصلی	اصلی	
اصلی S (Sg)	غیراصلی Obl (Sg)	اصلی Ø: (Hasan)	غیراصلی i: (xun-i ku)
14) Hasan xun-i ku dalaka	غلتید در خون حسن	حسن در خون غلطید.	
S (Pl)	-	-en: (bazziy-en)	-
15) bazziy-en umina	آمدند بعضی‌ها	بعضی‌ها آمدند.	
A (Sg) P (Pl)	-	-i: (Maryam-i) -un: (alâw-un)	-
16) Maryam-i xalâw-un šuštəša	شست لباس‌ها را مریم	مریم لباس‌ها را شست.	
A (Pl) P (Sg)	-	-un (dânâw-un) -i (Maryam-i)	-
17) dânâw-un Maryam-i vinda	دیدند مریم را دانایان	دانایان مریم را دیدند	

18) ševâr-i lâfand-i ku uyraz -i -i Obl (Sg) P (مفعول مکانی) (ševâr-i) lâfand-i ku آویزان کن روی طناب شلوار را شلوار را روی طناب آویزان کن. (Sg)
19) ženak-un xərdan-un daxunda - - -un - P (xərdan-un) صدا کردند بچه‌ها را زنان (pl) -un زنان بچه‌ها را صدا کردند. (A) (ženak-un) (PI)

۳-۱-۳- دسته‌بندی نشانه‌های حالت در تالشی جنوبی

با دقت در داده‌ها و نشانه‌های حالت به کار رفته در هر دو نظام فاعلی-مفعولی و غیرفاعلی دوگانه در تالشی جنوبی درمی‌یابیم که نظام‌های حالت تالشی با چهار نشانه حالت شکل می‌گیرند. این نشانه‌ها Ø، -en، -i و -un هستند. جدول (۳) براساس توزیع نشانه‌های حالت در تالشی جنوبی ترسیم شده است:

جدول (۳): توزیع نشانه‌های حالت در تالشی جنوبی

نام نشانه حالت	نشانه حالت
فاعلی	Ø (مفرد)
	-en (جمع)
غیرفاعلی	-i (مفرد)
	-un (جمع)

در جدول بالا مشاهده می‌شود که دو نشانه Ø و -en در زمان حال بر حالت فاعلی (هم فاعل فعل متعدی و هم فاعل فعل لازم) دلالت دارند، تنها تفاوت در مقوله شمار است که Ø برای حالت‌نمایی فاعل مفرد و -en برای حالت‌نمایی فاعل جمع به کار می‌رود. حساسیت به مقوله شمار (همانند مقوله زمان)، در دو نشانه حالت غیرفاعلی نیز هست. یعنی دو نشانه -i و -un نیز به لحاظ اتصال به اسم‌های مفرد و جمع با هم متفاوت‌اند، به طوری که نشانه -i با اسم‌های مفرد و نشانه -un با اسم‌های جمع به کار می‌رود. بنابراین نظام دوگانه حالت در تالشی از دو نشانه کلی حالت فاعلی و حالت غیرفاعلی بهره می‌جوید. نکته بسیار جالب در عملکرد این دو دسته نشانه آن است که نشانه حالت فاعلی فقط بر مقوله دستوری فاعل دلالت دارد، اما نشانه حالت غیرفاعلی، مجموعه‌ای از حالت‌های دستوری (اصلی) و معنایی (غیراصلی) را رمزگذاری می‌کند. یعنی مؤلفه‌ای چندمعنا یا چندنقشی است. حالت‌های

دستوری اصلی و غیراصلی که با نشانهٔ حالت غیرفاعلی بر روی اسم نشان‌گذاری می‌شود عبارت‌اند از:

حالت اصلی؛ حالت فاعلی (فاعل فعل متعدی در زمان گذشته) و حالت مفعول مستقیم.
حالت‌های غیراصلی؛ حالت مفعول به‌ای، حالت مفعول دری، حالت مفعول ازی، حالت مفعول برایی، حالت مفعول بایی و حالت ملکی.

جدول (۴) حالت‌های رمزگذاری‌شده با نشانهٔ غیرفاعلی

۱	حالت کنشگر (در زمان گذشته)	۶	حالت ملکی
۲	حالت مفعول مستقیم	۷	حالت مفعول بایی (همراهی)
۳	حالت مفعول ازی	۸	حالت مفعول بایی (ابزاری)
۴	حالت مفعول به‌ای (جهت، هدف)	۹	حالت مفعول دری (مکانی)
۵	حالت مفعول به‌ای (بهره‌ور)	۱۰	حالت مفعول برایی (بهره‌ور)

۳-۲- دستوری‌شدگی هم‌آیندی حالت در تالشی جنوبی

براساس چارچوب دستوری‌شدگی، همهٔ مؤلفه‌های دستوری زبان از اجزای واژگانی پا به عرصهٔ وجود می‌گذارند (برای دستوری‌شدگی نک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۹). از این‌رو، باید پذیرفت که نشانه‌های حالت در تمام زبان‌های دنیا زاییدهٔ فرایند دستوری‌شدگی هستند. یکی از مهم‌ترین دلایل رخداد دستوری‌شدگی، بسط استعاری است. با بسط استعاری، امکانات (واژگانی یا دستوری) زبان که درجهٔ عینیت، آشنایی و مرکزی‌بودن و بسامد بالاتری دارند، برای بیان امکاناتی به خدمت گرفته می‌شوند که از درجهٔ عینیت، آشنایی و مرکزی‌بودن و بسامد پایین‌تری دارند. برای تحقق بسط استعاری از یک حالت دستوری به حالتی دیگر، نخستین (البته نه تنها) منبع، چندمعناشدگی یک حالت هسته‌ای است (هاپنه، ۲۰۰۹: ۴۶۷)، مثلاً حالت کنایی می‌تواند از منابع متعددی به وجود بیاید. یکی از رایج‌ترین منابع، نشانهٔ حالت کنشگر در جملات مجهول است که منبع تکوین کنایی می‌شود. منبع دیگر، نشانهٔ حالت ابزار و یا حالت ملکی است. این زمانی به وقوع می‌پیوندد که ساختی اسمی به‌صورت یک بند، بازتعبیر شود، در اینجا است که حالت ملکی که ذاتاً توصیف‌کنندهٔ اسم است، به‌صورت حالت‌های دستوری کنایی، کنشگر و یا حتی مفعول مستقیم (کنش‌پذیر) بازتعبیر می‌شود (دیکسون^۱، ۱۹۹۴: ۱۹۰). یکی از پربسامدترین موارد بسط استعاری و در نتیجه هم‌آیندی حالت که تقریباً در میان تمام زبان‌های اروپایی مشاهده می‌شود، بسط مفهوم همراهی به مفهوم ابزاری است

1. Dixon

(اشتولز^۱، ۱۹۹۶). هاینه و کوتوا^۲ (۲۰۰۲: ۱۶۶) مسیر تحول حالت همراهی به حالت ابزاری را نمونه بارزی از یک مسیر دستوری‌شدگی می‌دانند که با آن مفهوم عینی، آشنا و پرسامد همراهی دو (غالباً) انسان به مفهوم رخداد کمترآشنا و عینی و نیز کم‌پسامدتر استفاده از ابزار غیرجاندار تحول می‌یابد^۳. در جدول (۵) برخی از پرسامدترین مسیرهای دستوری‌شدگی حالت و یا بسط استعاری از یک حالت دستوری به حالتی دیگر آمده‌است:

جدول (۵) مسیرهای رایج بسط استعاری حالت (هاینه، ۲۰۰۹: ۴۶۷)

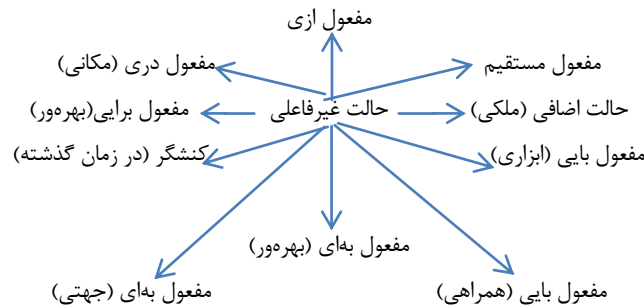
از	به
مفعول ازی	علت ^۳ ، ملکی، بخشی ^۴ ، ابزاری
مفعول	بهره‌وری، مفعول به‌ای، مفعول مستقیم، قصدی ^۵
بهره‌وری	قصدی
همراهی	ابزاری، کنایی، ملکی
مفعول به‌ای	مفعول مستقیم
ابزاری	کنایی، رفتاری ^۶
مفعول دری (مکانی)	همراهی، کنشگر، کنایی، ابزاری

دقت در مؤلفه‌های منبع و هدف جدول، سه نکته مهم نظری را آشکار می‌سازد. نکته نخست این است که هاینه تحلیلی جامع از مسیرها و روندهای احتمالی پیدایش برخی حالت‌های دستوری ارائه نکرده‌است. هاینه (۲۰۰۹) تنها به ذکر نام حالت‌های منبع و حالت‌های هدف اکتفا کرده و برای گزینش حالت‌ها به عنوان منابع تکوین دیگر حالت‌ها دلیلی ارائه نکرده‌است، به‌طوری‌که خواننده پس از مطالعه این مقاله نمی‌داند که مثلاً چرا و با چه اشتراکاتی مفعول ازی می‌تواند منبع حالت ابزاری شود؟ نکته دوم اشاره نکردن به مجموعه زبان‌هایی است که اطلاعات براساس آن استخراج شده‌است، و نکته سوم که برگرفته از نکته اول و انگیزه نگارندگان در نگارش این مختصر است، توجه نداشتن به کشف حلقه رابط و معنای مشترکی است که در مفاهیم مختلف حالت به عنوان یک هسته معنایی حاضر است و روندهای بسط استعاری و به تبع آن دستوری‌شدگی حالت‌های دستوری از آن نقطه آغاز گردیده‌است. به بیان دیگر، مرکز دایره‌ای که دیگر مقولات شعاعی از آن ساطع شده‌اند کدام

1. Stolz
2. Kuteva
3. cause
4. partitive
5. purposive
6. manner

مفهوم است؟ از آنجا که بحث کشف هسته معنایی مشترک در این مقاله درخصوص زبان تالشی جنوبی است، برای پاسخ به این پرسش، لازم است تا یک بار دیگر وضعیت هم‌آیندی را در نظام حالت تالشی مرور نماییم. شکل (۲) حالت غیرفاعلی و معانی بازتابیده از آن را در تالشی نشان می‌دهد^(۳):

شکل (۲): حالت غیرفاعلی و مقولات شعاعی برآمده از آن



پرسش این است: کدام مفهوم به عنوان هسته معنایی مشترک، حالت غیرفاعلی تالشی را قادر به رمزگذاری مفاهیم متعدد حالت می‌کند؟ به عبارت دیگر، کدام یک از معانی رمزگذاری شده با حالت غیرفاعلی، معنای اصلی است و دیگر معانی بیان شده، برخاسته از این معنایند؟ ارائه پاسخی کاملاً مستند به این پرسش، برخورداری از داده‌هایی تاریخی را می‌طلبد که در مورد تالشی و بسیاری دیگر از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی میسر نیست. از این‌رو، برای کشف این هسته معنایی مشترک و روند در زمانی تحول آن، ناچار از بررسی دقیق کاربردهای متنوع حالت غیرفاعلی در داده‌های هم‌زمانی تالشی هستیم. نگارندگان با کاوش در جزئیات معنایی هر حالت دستوری و ارتباط معنایی آن با دیگر حالت‌ها دریافته‌اند که محتمل‌ترین هسته معنایی مشترکی که در تمام حالت‌های بازنمایی شده با حالت غیرفاعلی وجود دارد مفهوم «مالکیت» است. مفهوم مالکیت، به دلیل عینیت فراوان، گستردگی کاربرد، آشنا بودن و عمومیت مفهوم، پوشش موقعیت‌های متنوع رویداد و برقراری روابط گوناگون میان مشارکین رویداد و از همه مهم‌تر، حضور پررنگ مؤلفه انسانی در آن، بیش از دیگر مفاهیم ویژگی معنای هسته‌ای دارد. در ادامه استدلال خواهیم نمود که حالت اضافی (ملکی) و مفهوم بنیادی «مالک» هسته معنایی مشترکی است که در تمام منابع دستوری‌شدگی و روند بسط استعاری از یک حالت به حالتی دیگر حضور دارد و درحقیقت به دلیل حضور این هسته معنایی مشترک است که یک صورت واحد قادر به بازنمایی معانی مختلف دستوری به صورت

معانی شعاعی می‌شود. در اصطلاح‌شناسی حالت، این حالت با عنوان genitive (با معادل گذاری حالت اضافی، اضافه ملکی (همایون، ۱۳۷۹: ۱۰۱) مطرح می‌شود. حالت‌نشانی با حالت اضافی یا genitive در تمام زبان‌های دنیا بسیار غریب‌گدست است، از این‌رو، ساده‌ترین راه‌حل برای ایجاد یکدستی، انتساب انواع صورت‌های مالکیت به این حالت است (لندر، ۲۰۰۹: ۵۸۲). ما نیز برای اجتناب از تشتت اصطلاح‌شناسی، genitive را در این پژوهش، حالت «ملکی»، معادل گذاری می‌نماییم.

۳-۳- «حالت ملکی»: هسته معنایی هم‌آیندی حالت در تالشی

حالت ملکی اساساً حالتی اسمی و درواقع بنیادی‌ترین حالت اسمی است (لندر، ۲۰۰۹). عملکرد این حالت دستوری، رمزگذاری اسمی است که مرجع آن (مالک) با یک رابطه (رابطه ملکی) به چیزی مرتبط می‌شود که با یک گروه اضافی توصیف شده‌است (مملوک). از این‌رو، ساخت‌های اضافی همگی ویژگی ساخت‌های ملکی دارند و هر اندیشه‌ای در حوزه مفاهیم اضافی به زیرساخت‌های مفاهیم ملکی نیازمند است. مفهوم مالکیت، بی‌نشان‌ترین ساخت اسمی است که رابطه میان اسمی را بیان می‌کند. این موضوع در بسامدِ ساخت‌های ملکی، آشنا بودن مفهوم، توزیع گسترده، سادگی در صورت و بی‌نشانی معنایی این ساخت‌ها نمایان است. با آنکه روابط ملکی بر طیف بسیار وسیع و معمولاً غریب‌کنواختی از روابط میان اسمی دلالت می‌نمایند، غالباً با معناشناسی واژگانی اسم مرتبط و یا از درون متن برداشت‌شدنی هستند (پارته^۲، ۱۹۹۷). بنابراین «کتابِ یاسمن» می‌تواند خوانش‌هایی از قبیل: الف) کتابی که یاسمن خرید، ب) کتابی که یاسمن نوشت، و ج) کتابی که یاسمن دوست دارد، را داشته باشد. در چنین رابطه‌ای دو مؤلفه برجسته است: مؤلفه مالک و مؤلفه مملوک. رابطه این دو مؤلفه، رابطه‌ای غیرقرینه است، چون در بیان رابطه مالکیت در زمان، تنها یکی از دو مؤلفه، در جایگاه مالک و دیگری در همان زمان در جایگاه مملوک قرار دارد. براساس پیشینه مطالعات، در تمام روابطی که حالت ملکی بیان می‌کند دو ویژگی شناختی/معنایی شاخص است: ویژگی کنترل و ویژگی تملک. پس هر رابطه ملکی می‌تواند یا شامل مشخصات کنترل مالک بر مملوک باشد و یا ویژگی تملک مملوک از سوی مالک را رمزگذاری نماید. از آنجاکه ویژگی تملک، از جریان اصلی بحث این مختصر تا حدودی فاصله دارد، در این قسمت

1. Lander
2. Partee

تنها به شرح ارتباط میان ویژگی کنترل در روابط ملکی و حالت‌های دستوری می‌پردازیم. مفهوم کنترل در روابط ملکی را نخستین بار اوانز^۱ (۱۹۹۵: ۱۴۶) ارائه کرد.^(۴) وی می‌گوید معنای بیشتر ساخت‌های ملکی با تکیه بر مفهوم کنترل از انگاره زیر تبعیت می‌کند:

الف (مالک) می‌تواند از ب (مملوک) انتظار داشته باشد که هر زمان الف اراده کرد، ب در همان مکانی باشد که الف هست و یا می‌خواهد ب در آنجا باشد و الف هر کاری را که بخواهد مختار است که با ب بکند.

براین اساس، مفهوم «کنترل»، اساساً برخورداری از ویژگی «قدرت» است. در خلال یک رویداد، مشارکی که از «قدرت» و «کنترل» بهره‌مند است، اولین «حرکت‌دهنده» و «بهره‌ور» است. مشارک مذکور، با کنشی اختیاری، محرک وقوع رویداد می‌گردد، مسیر پیشبرد رویداد را تعیین می‌کند و در نهایت اوست که نافع نتایج حاصل از رویداد است. کوتاه آنکه «مشارکی که کنترل می‌کند» مشارکی است که در رویداد خودنمایی می‌کند و نسبت به آغاز، ادامه و اتمام رویداد، تصمیم می‌گیرد. حال اگر بخواهیم تصویری از مفهوم «کنترل» در روابط مالکیت ترسیم نماییم، باید مالک را عنصری قلمداد کنیم که بر مملوک، کنترل دارد، به بیان دیگر، این مالک است که مکان تقریبی مملوک را تعیین و مشخص می‌کند چه باید بر سر مملوک بیاید. براین اساس در خلال یک رابطه ملکی، مالک، تنها عامل تصمیم‌گیرنده برای ادامه یا قطع رابطه ملکی است. از این‌رو، بسیاری از متخصصان این حوزه، شرط [+ انسان] را در روابط ملکی که بازنمایی مفهوم کنترل را بر عهده دارد تا حدودی الزامی می‌دانند. هاینه (۱۹۹۷: ۳۸) با پذیرش چنین منطقی در روابط ملکی بر آن است که:

مالکیت در حد فاصل دو مختصه قرار دارد: از یک‌سو مالکیت را می‌توان با ارجاع به میزان کنترلی که مالک بر مملوک دارد توصیف نمود و از سوی دیگر میزان زمانی که در خلال آن، مملوک در مجاورت مکانی مالک واقع شده در برقراری رابطه مالکیت تأثیرگذار است.

پس مالکیت متعارف برپایه حضور دو مؤلفه مالک و مملوک توصیف می‌گردد به شرطی که: الف) مالک و مملوک در رابطه مکانی (پایدار یا موقت) باشد؛ ب) مالک، کنترل مملوک را در دست داشته باشد.

اشاره به مفهوم «مالکیت موقت»^۲ (استسن^۱، ۲۰۰۹: ۱۹) یا «مالکیت فیزیکی»^۲ (هاینه، ۱۹۹۷) در اینجا بی‌ارتباط به بحث نیست. مالکیت موقت که تا حدودی مفهومی دور از خوانش‌های

1. Evans

2. temporary possession

رایج مالکیت و درعین حال به باور استسن (۱۷:۲۰۰۹) یکی از زیرشاخه‌های آن است، بر شرایطی دلالت دارد که در آن، مالک و مملوک در تماسی موقتی و غیردائمی با یکدیگرند و درعین حال مالک، کنترل مملوک را در دست دارد. در جملهٔ (۲۰) مواظب باش! چاقو داره (استسن، ۱۹:۲۰۰۹).

نخستین خوانشی که در ذهن شنونده شکل می‌گیرد، تأکید بر تملک «چاقو» نیست، باآنکه از فعل «داشتن» با معنای مالکیت استفاده شده‌است. در عوض، گوینده در پی القای این است که درست در لحظهٔ گفتار، شخصی مشخص، چاقویی در اختیار و دسترس و کنترل خویش دارد. در بیان چنین جملاتی، باآنکه در بسیاری از زبان‌های دنیا از ابزارهای صوری بیان مالکیت استفاده می‌شود، اتفاقاً آنچه اصلاً مد نظر نیست، این است که آیا کسی که چاقو را در دست دارد مالک واقعی چاقو هم هست یا نه؟ از این رو، مالکیت موقت، تنها «در اختیار و دسترس بودگی در یک نقطهٔ مشخص زمانی» است. در خلال این رابطه، ارتباط میان مالک و مملوک، تصادفی و موقتی در نظر گرفته می‌شود و مالک، کنترل خویش را بر مفعول به نمایش می‌گذارد. همین ویژگی موقتی بودن است که مثال (۲۰) را به مثالی غیراطلاع‌دهنده درخصوص وضعیت تملک «چاقو» بدل می‌کند و نشان می‌دهد که از منظر متخصصان حوزهٔ مالکیت، مفهوم رایج مالکیت در برقراری این رابطه، چندان هم اهمیت ندارد و یک رابطهٔ ملکی می‌تواند به سادگی تنها با برخورداری از دو مختصهٔ «کنترل» مملوک با مالک و «مجاورت و در دسترس بودگی مکانی» مالک و مملوک به تحقق پیوندد. اهمیت این موضوع در تعیین مفهوم مالکیت به عنوان هستهٔ معنایی هم‌آیندی حالت در این است که در این مسیر شناختی، لزومی بر ارائهٔ استدلال‌ات پژوهش تنها بر پایهٔ تعاریف رایج از یک رابطهٔ ملکی وجود ندارد، روابطی که عموماً در محدودهٔ روابط حقوقی تعریف شده‌اند، بلکه با آگاهی از دامنهٔ گستردهٔ مفهوم مالکیت، می‌توان ارتباط این مفهوم را با دیگر نقش‌های معنایی به سادگی به اثبات رساند. این موضوع در بخش‌های بعدی به دقت مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. در زمینهٔ آرای هاینه (۱۹۹۷) و دو ویژگی مجاورت مکانی و کنترل مالک بر مملوک، لمبرت^۳ (۲۰۱۰: ۷۴) نیز بر این است که حالت ملکی و به‌طور کلی مفهوم مالکیت، بسطی از روابط فضایی میان نقش‌های متفاوت معنایی است. وی با این ادعا غیرمستقیم بر این حقیقت صحه می‌گذارد

1. Stassen

2. physical possession

3. Lambert

که حضور مؤلفه‌های روابط ملکی در تبلور دیگر نقش‌های معنایی قابل دریافت است و این مفهوم می‌تواند در مجموعه‌ای از روابط حالت به صورت هسته معنایی بسط‌یافته حاضر باشد. براساس نظر لمبرت، مالکیت، نوعی تأثیرپذیری^۱ غیرمستقیم دریافت‌کننده^۲ است که می‌تواند برخوردار از معانی هدف و جهت (مفعول به‌ای) و یا بهره‌ور (مفعول به‌ای و مفعول برایی) باشد. این تأثیرپذیری به صورت انتقال و آورش پدیده‌ای فیزیکی به محدوده مکانی مالکیت دریافت‌کننده تظاهر می‌یابد. این پدیده فیزیکی می‌تواند حتی پدیده‌ای ذهنی و غیرمادی باشد. باین‌حال در نگاه اول به‌نظر می‌رسد که در چنین چینی از مشارکین رخداد، رابطه‌ای مبتنی بر مفاهیم مالکیت بازنمایی نمی‌گردد، اما بسیاری از متخصصین از جمله شیباتانی^۳ (۱۹۹۴) برآن‌اند که این دسته از روابط نیز نوعی از مفاهیم ملکی را رمزگذاری می‌کنند که تنها بر پایه دریافت تأثیر رویداد مشارک شکل می‌گیرد. در این دسته دو عامل تأثیرپذیری از رخداد و مجاورت مکانی برجسته‌اند. در جمله:

(۲۱) حسن گوجه‌فرنگی‌ها را به سمت محمود پرتاپ کرد.^(۵)

آوردن پدیده فیزیکی گوجه‌فرنگی به محدوده فضایی محمود، محمود را به «مالک بیرونی» یعنی مشارک غیرموضوع فعل «پرتاب کردن» تبدیل کرده‌است که درعین‌حال از فعل تأثیر می‌پذیرد. پیرو شیباتانی (۱۹۹۴) برآن هستیم که ساخت مالک بیرونی ارتباطی وابسته و نزدیک را میان مشارک غیرموضوع و رخداد برقرار می‌کند. مشارک غیرموضوع، مستلزم حضور یک گروه اسمی است که اگرچه رمزگذار یکی از صحنه‌سازان و مشارکین در روند رخداد است اما الزاماً بخشی از ساخت موضوعی فعل نیست. چنین ارتباطی در تأثیرپذیری گروه اسمی غیرموضوع با فعل و یا از حضورش در مجاورت فیزیکی فضای رخداد به نمایش درمی‌آید. به عبارت دیگر برای تحقق ارتباط میان مشارکین و فعل، یا رخداد باید به شرایط تأثیرگذاری عمیق بر مشارکین منتهی گردد و یا مشارکین فراموضوع در نزدیک‌ترین عرصه فیزیکی به رخداد حاضر باشند.

پس علی‌رغم تصور تحدید روابط مالکیت به روابط حقوقی، خویشاوندی و یا جزء به کل، رابطه ملکی، رابطه‌ای است که می‌تواند هم‌چنین در فضای فیزیکی رخداد و بر اساس ویژگی تأثیرپذیری تبلور یابد. براین اساس می‌توان ادعا نمود که بسیاری از روابطی که ملکی خوانده می‌شوند، اساساً مالکیت به معنای رایج آن را رمزگذاری نمی‌کنند، بلکه معانی متفاوتی را بر

1. affectedness

2. recipient

3. Shibatani

پایه تأثیرپذیری غیرمستقیم (وابسته به رخداد در بیان شیباتانی، ۱۹۹۴) بیان می‌کنند. از این‌رو، هسپلمت^۱ (۱۹۹۹: ۱۱۲) پیرو مطالعات پیشین (از جمله کونیش^۲ و هسپلمت، ۱۹۹۷) اظهار می‌دارد که «شرط تأثیرپذیری» (و مفهوم مالکیت بیرونی) بخشی جدایی‌ناپذیر از معنای «ساخت مفعول به‌ای» در زبان‌های اروپایی است، چون با ساخت مفعول به‌ای، تأثیرپذیری مشارک غیرموضوع با فعل رمزگذاری می‌گردد. البته باید افزود که مالک بیرونی تنها پذیرنده تأثیر فیزیکی نیست، بلکه می‌تواند از رخداد، تأثیر ذهنی نیز بپذیرد. درحقیقت مالک خارجی در وقوع رخداد «ذی‌نفع»^(۶) است، چه با رخداد چیزی را به‌دست آورد و چه از دست بدهد (دل‌بک^۳ و لامیروی^۴، ۱۹۹۶: ۸۸). در نهایت، رخداد به شکل یک بستگی بلافصل با مشارک غیرموضوع تعبیر می‌گردد. از این‌رو، بنابر تعابیر فوق می‌توان ارتباطی تنگاتنگ میان نقش و مفهوم «مالک» و مفاهیم تحت تأثیر رخداد (از جمله حالت به‌ای، برای و ازی) ترسیم نمود.

ارتباط مفاهیم مالکیت و دیگر نقش‌های معنایی را نخستین بار هاورس^۵ (۱۹۱۱: ۱) ارائه کرد. وی نخستین کسی است که در آغاز قرن بیستم به اصطلاح *dativus sympathetics* یا «مفعول به‌ای همراه» اشاره نمود. این اصطلاح، حالتی از مفعول به‌ای را در بر می‌گیرد که می‌تواند جایگزین حالت ملکی گردد، با این تفاوت که علاوه بر مفاهیم متعارف خود، تصویری از روابط بسیار نزدیک و مأنوس شرکت‌کننده و رخداد را نیز به تصویر می‌کشد، از این‌رو، عاملی «همراه»^۶ برای رخداد به شمار می‌آید. اصطلاح مورد نظر هاورس مستقیماً به مفهوم «مالک بیرونی» مرتبط است، هرچند در زمان او، این اصطلاح باب نشده بود. براساس آنچه آمد سه ویژگی روابط ملکی در بسط مفهوم مالکیت به دیگر نقش‌های معنایی تأثیرگذار است:

جدول (۶): ویژگی‌های رابطه ملکی

ویژگی‌های رابطه ملکی که در بسط مفهوم مالکیت تأثیرگذار است		
کنترل مالک بر مملوک	مجاورت مکانی مالک و مملوک	تأثیرپذیری مالک بیرونی از رویداد

پیش‌تر و به هنگام توصیف نظام حالت در تالشی جنوبی دیدیم که در خلال هم‌آیندی حالت، نشانه حالت غیرفاعلی دستخوش چندمعنایی شده و رمزگذاری دیگر حالت‌های دستوری را بر عهده گرفته است. هم‌چنین بر آن بودیم که هسته معنایی این چندمعنایی،

1. Haspelmath
2. König
3. Delbecque
4. Lamiroy
5. Havers
6. sympathetic

مفهوم مالکیت و یا حالت ملکی است. در این قسمت و با توجه به ویژگی‌های رابطه ملکی، تأثیر مستقیم هریک از این ویژگی‌ها را در بسط مفهوم مالکیت و ارتباط با حالت‌های دیگر در جدول (۷) به تصویر می‌کشیم. براساس این جدول مشاهده می‌شود که مثلاً آن ویژگی مالکیت که موجب بسط استعاری آن به حالت‌های کنشگر و مفعول بایی (ابزاری) می‌شود ویژگی کنترل مالک بر مملوک است. درحقیقت با ویژگی مالک‌بودگی کنشگر و در دست داشتن کنترل رویداد است که می‌توان حالت کنشگر را با نشانه حالت ملکی نمایش داد، چون یکی از ویژگی‌های تحقق رابطه ملکی، حضور مؤلفه کنترل است. پس از آنجا که حالت ملکی برخوردار از ویژگی مشترک کنترل کردن است، می‌تواند برای نمایش حالت کنشگر به خدمت گرفته شود. حالت‌های مفعول دری (مکانی)، مفعول بایی (همراهی و ابزاری) و مفعول ازی، بر اساس ویژگی مجاورت مکانی مالک و مملوک تحقق می‌یابند، چون در تمام حالت‌های فوق، مالک و مملوک در مجاورت مکانی یکدیگر گزارش می‌شوند. به بیان دیگر اشتراک در مجاورت مکانی که در یک رابطه ملکی، میان مالک و مملوک (مانند مالکیت موقت) و در رابطه‌ای مانند مفعول دری یا مفعول بایی (همراهی و ابزاری) میان مشارکین و یا میان مشارکین و فعل برقرار می‌شود، نشانه ملکی را قادر به نمایش حالت‌های مذکور می‌نماید. مفعول مستقیم و مفعول به‌ای در پیشینه مطالعات مالکیت، مالک بیرونی و تحت تأثیر روند رویداد هستند. از این‌رو و با توجه به ماهیت مالک بیرونی و تأثیرپذیری این دو حالت، بازنمایی آنها با نشانه ملکی بدیهی است:

جدول (۷): تأثیر ویژگی‌های مفهوم مالکیت در بسط به دیگر حالت‌های دستوری

کنترل مالک بر مملوک	مجاورت مکانی مالک و مملوک	تأثیرپذیری مالک بیرونی از رویداد
کنشگر	مفعول دری (مکانی)	مفعول مستقیم
	مفعول بایی (همراهی)	مفعول به‌ای (بهره‌ور)
	مفعول بایی (ابزاری)	مفعول برایی (بهره‌ور)
	مفعول ازی	
	مفعول به‌ای (جهت و هدف)	

در حوزه مطالعات دستوری‌شدگی نیز، هاینه (۱۹۹۷) پنج طرحواره بنیادی دستوری‌شدگی را در بیان رابطه ملکی معرفی می‌نماید (در این مجموعه الف مالک و ب مملوک است). هاینه برآن است که در رخداد هر پنج طرحواره، نوعی رابطه مالکیت حضور دارد و مفهوم مالکیت با دستوری‌شدگی طرحواره‌های مذکور بازنمایی می‌شود:

جدول (۸): طرحواره‌های بنیادی نمایش مفهوم مالکیت

طرحواره رویداد	ساخت
مکانی	الف در ب است
منبع	الف از ب است
هدف	الف برای / به ب است
همراهی	الف با ب است
مبتدا	(با توجه به الف) الف، ب است

براساس جدول، سه نوع رابطه قابل تشخیص است: (۱) نوع رابطه گروه‌های اسمی مالک و مملوک با یکدیگر (از جمله ارتباط گروه‌های اسمی مثلاً در حالت مکانی، همراهی و جز آن)، (۲) نوع ارتباط گروه‌های اسمی با طرحواره رویداد (اینکه هر نوع ارتباطی چه طرحواره رویدادی را رقم می‌زند، مثلاً اگر اسمی به سمت یک اسم دیگر در حرکت باشد، طرحواره رویداد هدف شکل می‌گیرد) و (۳) مهم‌ترین رابطه که درواقع پیام این جدول در بحث تحولات زبانی است، بنیادی و مشترک بودن مفهوم مالکیت است. به بیان دیگر، هاینه با ارائه این جدول نشان داده که مفهوم مالکیت بیش از همه مفاهیم قابلیت تعمیم و تحول دارد، از این‌رو، بنیادی و مرکزی‌تر است. از آنجا که حالت‌نشانی براساس نقشی که گروه‌های اسمی در جمله بر عهده دارند انجام می‌پذیرد، می‌توان با توجه به ارتباط گروه‌های اسمی با یکدیگر و با طرحواره رویداد مرتبط، حالت‌های مختلف را با طرحواره‌های رویداد معرفی‌شده هاینه (۱۹۹۷) و هاینه و کوتوا (۲۰۰۲) تطبیق داد و در نهایت معنای هسته‌ای مالکیت را از درون ارتباط تکوین یافته برداشت نمود.

در مطالعاتی که بر روندهای تحول در رمزگذاری مفاهیم زبانی تمرکز دارند، همواره از مفهوم مالکیت به‌عنوان یکی از گسترده‌ترین اشتراکات شناختی بشر یاد شده‌است. این مفهوم را باید زیرمقوله هسته‌ای تحولات حالت به‌عنوان مجموعه‌ای از مقولات شعاعی دانست که تمام ویژگی‌های مرتبط با حالت‌های دیگر را در خود دارد. جندا^۱ (۱۹۹۳) نخستین بار به اهمیت مطالعه مقولات شعاعی در بسط استعاری حالت‌های دستوری اشاره نمود. به باور او معماری مقولات شعاعی خصوصاً در مورد نظام‌های ابرچندمعنا^۲ مانند حالت برخوردار از ساختاری درونی است، به‌صورتی که معانی مختلف همگی به یک معنای مرکزی مرتبط‌اند،

1. Janda

2. highly polysemic

حتی اگر جایگاه‌هایی دور از هم در سازمان پیچیده نظام حالت داشته باشند. لوراقی^۱ (۲۰۰۹: ۱۳۹) به درستی متذکر می‌شود که با فرض حضور مقولات شعاعی، بسط استعاری و تکوین نقش‌های دستوری جدید با دستوری‌شدگی، دیگر نیازی به فهرست کردن «نقش‌های پراکنده و غیرمرتبط حالت‌های دستوری» نیست. از آنجاکه هدف این قسمت از مقاله بازنمایی منبع‌بودگی مفهوم مالکیت است می‌کوشیم تا هسته معنایی مالکیت در روند هم‌آیندی حالت غیرفاعلی در تالشی را واکاوی کنیم. برآنیم تا نشان دهیم که معنای اصلی و مشترکی که در نشانه حالت غیرفاعلی تالشی، به معنای دیگر بسط می‌یابد و این نشانه را در بازنمایی حالت‌های دیگر به اشتراک می‌گذارد مفهوم مالکیت است. روند تکوین حالت‌های مختلف نحوی و معنایی از حالت ملکی در تالشی در جدول (۹) به تصویر کشیده شده‌است:

جدول شماره (۹): از حالت ملکی به دیگر حالت‌ها

از	به
حالت ملکی	حالت کنشگر (زمان گذشته)
	حالت مفعول مستقیم
	حالت مفعول ازی
	حالت مفعول برایی
	حالت مفعول به‌ای
	حالت مفعول بایی
	حالت مفعول دری

اینک براساس جدول، ارتباط حالت ملکی یا مفهوم مالکیت را با حالت‌های دیگر و نیز هسته‌بودگی معنایی این حالت را به تفصیل بیان می‌کنیم. تمامی استدلالات این پژوهش مبتنی بر هسته‌بودگی حالت ملکی بر دو پایه استوار شده است؛ نخست ویژگی مشترک حالت ملکی با حالتی که از آن بسط می‌یابد که پیش‌تر به آن اشاره گردید و دوم انتقال مفهوم مالکیت که در انتهای بحث مفصل بررسی خواهد گردید.

۳-۳-۱- از حالت ملکی به حالت کنشگر (در زمان گذشته)^(۷)

در توصیف نظام‌های انشقاق‌یافته حالت در تالشی جنوبی اشاره نمودیم که تالشی جنوبی در زمان گذشته، از یک نشانه حالت یگانه (نشانه حالت غیرفاعلی i- برای اسم مفرد و un- برای اسم جمع) برای نشان‌دار کردن کنشگر و مفعول مستقیم (و نیز دیگر حالت‌های غیراصلی)

1. Luraghi

استفاده می‌کند. حالت‌نمایی کنشگر در این وضعیت با نشانهٔ حالت فاعل فعل لازم تفاوت دارد. شاهد (۲۲) از تالشی جنوبی حالت‌نمایی‌های مذکور را به ترتیب در حالت کنشگر و حالت مفعول مستقیم به نمایش می‌گذارد:

- 22) Hasan-i igla tâza utul-i xariša. خرید اتومبیل تازه یک حسن.
حسن یک اتومبیل تازه خرید.

در استدلال برای ارتباط این دو مفهوم و هسته‌بودگی حالت ملکی در مقابل شعاعی‌بودگی حالت کنشگر دو استدلال ارائه می‌دهیم. یکی از استدلالات مبتنی بر اشتراک ویژگی کنترل مالک بر مملوک در حالت ملکی و کنترل رویداد کنشگر به مثابهٔ مالک رویداد است. لوراقی (۲۰۰۹: ۱۴۸) بیان تفاوت میان دو حالت کنشگر و ابزار، حداقل به دلیل فقدان ویژگی «عمدی‌بودگی» در به‌طور کامل رویداد را کنترل می‌کند و ابزار، حداقل به دلیل فقدان ویژگی «عمدی‌بودگی» در کنترل کامل رویداد نسبت به کنشگر از خود ضعف نشان می‌دهد. در شاهد (۲۳) از تالشی جنوبی کنشگر (Maryam) بر وقوع رویداد شستن لباس یعنی بر آغاز، اتمام و نیز نحوهٔ پیشبرد آن کنترل دارد:

- 23) Maryam-i xalâw-un šuštəša. شست لباس‌ها را مریم.
مریم لباس‌ها را شست.

از این‌رو، می‌توان با توجه به ویژگی کنترل، مالک و کنشگر را با یکدیگر مطابقت داد. در این انطباق، کنشگر، مالکی تصور می‌گردد که مملوک رویداد را در کنترل خویش دارد. بنابراین مسیر بسط استعاری از حالت ملکی به رمزگذاری کنشگر به‌صورت: حالت ملکی < کنشگر مشخص می‌گردد. سؤال در اینجا این است: چرا مسیر بسط استعاری را به صورت برعکس یعنی از کنشگر به حالت ملکی کنشگر < حالت ملکی رسم نمی‌نماییم؟ یعنی چرا بر هسته‌بودگی حالت ملکی و شعاعی بودن دیگر حالت‌ها اعتقاد داریم؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان دو دلیل ارائه نمود: نخست آنکه به باور بسیاری از محققین از جمله استسن (۲۰۰۹: ۷)، مالکیت، در وهلهٔ اول مفهومی «مردم‌شناسانه»، و وابسته به زیست-فرهنگ و تا حدودی جامعه و سیاست است، از این‌رو، به باور لانگاکر^۱ (۱۹۹۵: ۴۳) و هاینه (۱۹۹۷: ۲) مفهومی جهانی جهانی و از زمرهٔ بنیادی‌ترین ارتباطات بشری و مفاهیم شناختی به شمار می‌رود. بنابراین می‌تواند منبع دیگر مفاهیم دستوری قرار بگیرد که ویژگی جهانی و بنیادی بودن کمتری دارند.

1. Langacker

به‌عنوان استدلال دوم باید به طبیعت فرایند هم‌آیندی حالت بازگردیم. دیدیم که در خلال این تغییر، حالت‌های مختلف دستوری، نشانه‌های بازنمایی خویش را به یک نشانه واحد تقلیل می‌دهند. از این‌رو، این نشانه واحد، نشانه‌ای چندمعنا قلمداد می‌گردد. اما سؤال اینجاست: نشانه کدام یک از حالت‌های دستوری برای ابراز این چندمعنایی برگزیده می‌شود؟ قویاً برآنیم که نشانه حالتی برای بازنمایی دیگر حالت‌ها به خدمت گرفته شود که ویژگی‌های مشترکی با تمام حالت‌های هم‌آیند شده داشته باشد. یعنی بتوان ارتباطی منطقی میان این هسته معنایی و معناهای ساطع شده از آن بازشناخت. در نظام حالت هم‌آیند شده تالشی جنوبی، تنها حالت ملکی است که به دلیل برخورداری از ویژگی‌هایی خاص می‌تواند جایگاه هسته معنایی دیگر حالت‌های این زبان را داشته باشد، درحالی‌که هیچ یک از حالت‌های دیگر این ویژگی‌ها را ندارند. برای مثال اگر قرار بود هسته معنایی کنشگر با تنها یک ویژگی کنترل رویداد باشد، انشقاق حالت مفعول مستقیم با ویژگی کاملاً مخالف آن یعنی کنترل‌شوندگی و تأثیرپذیری ممکن نبود. از این‌رو استدلال دوم ما مبتنی بر وسعت و تنوع ویژگی‌ها و موقعیت‌هایی است که رابطه ملکی رمزگذاری می‌کند. مجموعه این ویژگی‌ها تحقق چندمعناشدگی را برای این مفهوم تسهیل می‌بخشد.

۳-۲-۳ از حالت ملکی به حالت مفعول مستقیم

براساس لوراقی (۲۰۰۳)، حالت مفعول مستقیم در اساس، تصویری از تأثیرپذیری است. از این‌رو نخستین استدلال ما در هم‌آیندی دو حالت ملکی و مفعول مستقیم بر پایه این ویژگی مشترک خواهد بود. بر این اساس، حالت ملکی (و اختصاصاً مفهوم مالک بیرونی) که ویژگی رمزگذاری وضعیت تأثیرپذیری دارد، می‌تواند برای بیان مفهوم مفعول مستقیم بسط یابد. در (۲۴) می‌بینیم که مفعول مستقیم پرتغال به‌طور کامل تحت تأثیر رویداد چیدن قرار می‌گیرد. نشانه *un*- در *partaxâl-un* نشانه حالت مفعول مستقیم است:

24) Maryam-i partaxâl-un čindeša.

چید پرتغال‌ها را مریم.

مریم پرتغال‌ها را چید.

لوراقی (۲۰۰۹: ۱۴۶) با بررسی تناوب‌های ممکن میان حالت‌های مفعول مستقیم و حالت ملکی در یونانی باستان بیان می‌دارد که ارتباط و اشتراک عمیق این دو حالت تنها با تکیه بر

مفهوم «تأثیرپذیری کامل»^۱ توصیف می‌شود. براساس ویژگی‌های روابط فضایی و مکانی، حالت مفعولی، بسط تأثیرپذیری را با امتداد در فضا و به‌صورت ممتد و پیوسته (از کنشگر به مفعول) نمایش می‌دهد، درحالی‌که حالت ملکی، این تأثیرپذیری را تا حدودی غیرمستقیم و با واسطه نشان می‌دهد (مثل تأثیرپذیری مفعول به‌ای که مالک بیرونی رخداد است). با این حال هر دو حالت، ویژگی تأثیرپذیری از رویداد را با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند.

۳-۳-۳- از حالت ملکی به حالت ازی

حالت ازی، حالتی است که به‌طور متعارف، بر «منبع»، «منشأ» و «مبدأ» آغاز گزاره دلالت دارد، هرچند که در بعضی از زبان‌ها بازنمایی حالت مکانی و نیز حالت ابزاری را نیز بر عهده دارد (بلیک^۲، ۲۰۰۴: ۳۲). نیکیفوریدو (۱۹۹۱: ۱۷۳) با مطالعه بر بسط‌های استعاری حالت ملکی دریافته که در بسیاری از زبان‌ها، نشانه حالت ملکی، بازنمایی حالت ازی را نیز بر عهده دارد. این حقیقت براساس استعاره «کُل‌ها (کامل‌ها) منشأ‌هایند» شکل می‌گیرد. بنابراین از آنجاکه مالک‌ها، کُل‌ها و کامل‌هایند،^(۸) پس منشأ نیز هستند، و چون حالت ازی، تصویر و بیان منشأ است، پس حالت ملکی می‌تواند منبع رمزگذاری حالت ازی باشد. این وضعیت درعین‌حال، بر مجاورت مکانی مالک و مملوک نیز دلالت دارد که یکی از ویژگی‌های بارز رابطه ملکی است که در تحول به حالت ازی مشاهده می‌شود. در (۲۵) *pešt-i* (پشت) که حالت ازی را از حرف اضافه *ku* (از) کسب کرده، همانند *xər-i* (ابر) که مالک *pešt* است و حالت ملکی دارد، حالت‌نشانی شده‌است.

۲۵) *âftâv xər-i pešt-i ku barma*. بیرون تابید از پشتِ ابر آفتاب.

نور خورشید از پشتِ ابر بیرون تابید.

پیرو بلیک (۲۰۰۴: ۳) باید گفت که عهده‌دار شدن حالت مکانی با حالت ازی نیز، طبیعی است چون حالت مکانی، در واقع منشأ مکانی یک پدیده را نمایش می‌دهد. به همین ترتیب، بازنمایی حالت ابزاری نیز با حالت ازی، منبع وقوع رخداد را با یک وسیله رمزگذاری می‌کند. در جمله (۲۶) «یک دیلم» گروه اسمی ابزاری است که با حالت‌نمای ازی همراه شده‌است. پیش‌تر و در مبحث مالکیت، از «کنترل» به‌عنوان یکی از مشخصه‌های حضور مفهوم مالکیت نام بردیم. در این گزاره می‌بینیم که حالت ابزاری که با حالت‌نمای ازی رمزگذاری شده‌است، مؤلفه «کنترل» را برای ابزار مورد اشاره نشان می‌دهد، یعنی نشان می‌دهد که ابزار در

1. total affectedness

2. Blake

«کنترل موقت» کنشگر بوده‌است یا به عبارتی، «مالکیت» ابزار در حال نمایش است. از این‌رو، کاملاً هویداست که در زیربنای حالت ازی با کارکرد حالت ابزاری، مفهوم بنیادی «مالکیت» حضور دارد.

(۲۶) من برای بازکردن این در، از یک دیلم استفاده کردم.

استدلال دوم برای ارتباط حالت ازی و مفهوم زیرساختی «مالکیت» به مفهوم متعارف حالت ازی اشاره داد. حالت ازی چه در مفهوم منبع مکانی و چه غیرمکانی، بر منبعی از پدیده‌ها دلالت دارد و نقطه شروع انتقال این پدیده‌ها را از این منبع به یک مقصد نشان می‌دهد. یعنی حالت ازی به سادگی بازنمایی انتقال «مالکیت» است. در جمله (۲۷) *das-i* (دست) با حرف اضافه *ku* تحت حاکمیت قرار گرفته و نشانه حالت ازی *i* دارد. این جمله نشان می‌دهد که مالک اولیه مرغ، «عباس‌آقا» بوده‌است و مالک بعدی «مریم». آنچه از داستان جمله استنباط می‌گردد، انتقال «مالکیت» از «عباس‌آقا» به «مریم» است. این انتقال مالکیت با حالت‌نمای ازی نشان داده شده‌است:

می‌گیرد از دست اقا عباس مرغ را مریم. *Maryam karg-i Abâs âqâ das-i ku vigerâ.* (27)
مریم مرغ را از دست عباس‌آقا می‌گیرد.

بنابراین در (۲۷) روند جابه‌جایی مالک و انتقال مالکیت با حالت‌نمای ازی نمایش داده می‌شود که بسط استعاری از حالت ملکی به حالت ازی را تسهیل می‌بخشد.

۳-۴-۳ از حالت ملکی به حالت بهای (جهتی، هدف و بهره‌ور) و برایی (بهره‌وری)

حالت بهای چه در بیان مفهوم دریافت‌کننده و هدف و چه در بیان مفهوم جهت، همانند حالت ازی، محتوای کلی «انتقال» را صورت‌بندی می‌کند. با این تفاوت که در حالت‌نمایی با حالت بهای، برخلاف حالت ازی، هدف، غایت، مقصد و محل دریافت رخداد رمزگذاری می‌شود. این مفهوم انتقال به هدف و مقصد، در حالت برایی نیز دیده می‌شود. مفهوم انتقال در رابطه با دو حالت مذکور، انتقال تأثیر رویداد است. بر همین اساس هاینه (۱۹۹۷) «مالکیت» را «هدف» می‌داند.^۱ پیش‌تر گفتیم حالت بهای (و نیز برایی) مالک بیرونی رویداد را رقم می‌زند (به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم) که از رویداد تأثیر می‌پذیرد. لوراقی (۲۰۰۹: ۱۴۷) براساس هم‌آیندی حالت‌های مفعول دری و مفعول بهای در هندواروپایی آغازین معتقد است

1. Possessions are goals

که حالت به‌ای، تبلور تجربه‌گر^۱ است، یعنی آن نقش معنایی انسانی که قطعاً تحت تأثیر رویداد قرار می‌گیرد ولی الزاماً تغییر وضعیت و یا تغییر ساختار درونی نمی‌دهد. بنابراین حالت مفعول به‌ای، در هر دو حالت جهت^(۹) و بهره‌وری نمایشی از ایستایی است. این ایستایی به باور لوراقی (۲۰۰۹: ۱۴۷) نقطه اشتراکی است که به هم‌آیندی دو حالت مفعول مکانی و مفعول به‌ای منتهی می‌شود، چون مفعول مکانی هم مفهومی برخوردار از حالت ایستایی مطلق است. به این باور لوراقی، می‌توان حالت ملکی را نیز اضافه نمود و یکی از اشتراکات معنی و انگیزه‌های هم‌آیندی حالت ملکی و حالت مفعول به‌ای (و نیز مفعول دری) را علاوه بر شرایط تأثیرپذیری از رویداد، ویژگی ایستایی حالت‌های مذکور دانست. در جملات (۲۸) تا (۳۱) به ترتیب، مؤلفه‌های جهت، دریافت‌کننده و هدف و نیز بهره‌ور با حالت‌نمای غیرفاعلی در تالشی حالت‌نشانی شده‌اند. در تمام اسم‌هایی که مفهوم حالت به‌ای را نمایش می‌دهند (به کوهستان، به اصغر، به پستی و برای محسن) به ترتیب، تأثیرگرفتن از رویدادهای مرتبط (آمدن آنها، لیوان دادن، تکیه دادن، شلوار خریدن) به نمایش گذاشته می‌شود:

28) aven sâl ba sâl jangal-i ku âyn. می‌آیند به کوهستان سال به سال آنها.

آن‌ها سال به سال به کوهستان می‌آیند.

29) a âvxur-i Asqar-i ku âda.

بده به اصغر لیوان را آن.

آن لیوان را به اصغر بده.

30) pušt-i ku takiya kardama.

کردم تکیه به پستی.

به پستی تکیه کردم.

31) Mohsen-i râ ševâr-i pasandima va ay xərîma.

خریدم آن را و پسندیدم شلوار برای محسن.

برای محسن شلوار پسندیدم و آن را خریدم.

۳-۳-۵- مالکیت و حالت بایی (ابزاری، همراهی)

پیش‌تر بیان کردیم که از موقعیت‌هایی که به برقراری یک مفهوم ملکی می‌انجامد، مجاورت مکانی مالک و مملوک و در دسترس و اختیار بودگی مملوک از سوی مالک است. به بیان دیگر، هم‌جواری (موقت یا پایدار) دو پدیده می‌تواند به ایجاد رابطه‌ای ملکی منتهی شود. در فرهنگ وبستر^۲ یکی از معانی مالکیت به صراحت، «شرایطی که در آن، چیزی در اختیار و

1. experiencer

2. Webster

دسترس کسی است»^۱ معرفی شده‌است. درعین حال مشاهده می‌شود که ویژگی «در اختیار و دسترس بودگی»، ویژگی دو حالت مفعول بایی (همراهی و ابزاری) نیز هست، به بیان دیگر حالت ملکی و حالت مفعول بایی در ویژگی مذکور با یکدیگر شریک‌اند. جندا (۱۹۹۳) در بررسی حالت ابزاری در زبان چک^۲، شبکه‌ای مشتمل بر چهار نوع مفهوم ابزاری معرفی می‌کند. یکی از مهم‌ترین مصداق‌های حالت ابزاری در پژوهش وی، «ابزار در دسترس مستقیم و همراه»^۳ است. پس می‌توان گفت نقطه اشتراک دو حالت ملکی و ابزاری و همراهی، ویژگی در دسترس بودگی، مجاورت، قرابت و نزدیکی است که هم در «حالت همراهی» (۳۲) Iraj-i na و هم در حالت ابزاری (۳۳) čaguš-i na دیده می‌شود:

32) Amad-i Iraj-i na vindəm.

دیدم با ایرج احمد را.

احمد را با ایرج دیدم.

33) čaguš-i na mix-i bežan.

بکوب میخ را با چکش.

با چکش میخ را بکوب.

همان‌طور که مالک، در مجاورت و در فضای رویداد و مملوک قرار می‌گرفت و بر رویداد کنترل داشت، حالت‌های ابزاری و همراهی هم ویژگی قرابت و مجاورت را نشان می‌دهد. هنگام بررسی مفهوم مالکیت، از مالکیت موقت سخن گفتیم. به نظر می‌رسد که این نوع از مالکیت در حالت‌های بایی (ابزاری و همراهی) متبلور می‌شود. حالت‌های مذکور، تصویری از ارتباطی موقت و غیردائمی را نشان می‌دهند که در زمینه آن، مؤلفه همراه یا ابزار به‌طور عینی، فیزیکی و ملموس، در مجاورت و فاصله مکانی بسیار نزدیک با مؤلفه دیگر رابطه قرار دارد و بنابراین در فضای تملک او به چشم می‌آید.

۳-۳-۶- مالکیت و حالت مکانی (دری)

در پیشینه مطالعات، مالکیت، مفهومی ذاتاً مکانی در نظر گرفته شده‌است. هاینه (۱۹۹۷: ۲۰۲-۲۰۷) بر ارتباط میان مکان و مفهوم تملک و نیز بنیادی بودن منابع مکانی در تکوین مفاهیم ملکی تأکید می‌کند. برهمین اساس، هاینه (۲۰۰۹: ۴۶۴) درخصوص روند تکوین حالت ملکی به صراحت بیان می‌دارد که تمام زبان‌های دنیا برای بیان مفاهیم ملکی از سه طرحواره رویداد مکان، منبع و هدف استفاده می‌کنند. به بیان دیگر حالت ملکی در اصل، طبیعتی مکانی دارد

1. the fact or state of having (something) at one's disposal:

<http://www.merriam-webster.com/thesaurus/possession>

2. Czech

3. Comitative and proximate instrumental

که با آن، مالک به‌عنوان مشارکی مکان‌محور مفهوم‌سازی می‌شود، یعنی مشارکی که رابطه مالکیتش در و بر پایه مکانی مشخص تحقق می‌یابد. یکی از شواهد بسیار جالب در تأیید این ادعا، پیشینه معنایی فعل «داشتن» در زبان فارسی است که در دوران باستان به مفهوم «ساکن بودن (در یک جای مشخص)»، «سکنی گزیدن» و «نگه‌داشتن» به کار می‌رفته است (کنت^۱؛ ۱۳۸۴: ۶۱۲). درعین حال اشاره کردیم که براساس لوراقی (۲۰۰۹: ۱۴۷) یکی از ویژگی‌های بارز حالت مکانی، ویژگی ایستایی است که با حالت ملکی به اشتراک گذاشته می‌شود. از این‌رو، انگیزه هسته‌بودگی حالت ملکی و ارتباط آن با حالت مکانی را می‌توان ابتدا در طبیعت مکانی این حالت و سپس در ویژگی ایستایی آن مشاهده نمود. از این‌رو باید گفت نشانه حالت غیرفاعلی در تالشی با هسته معنایی «مالکیت» به دلیل اشتراکات معنایی فوق با حالت مکانی، برای نمایش حالت مذکور به خدمت گرفته شده‌است. در (۳۴) مفعول دری kalâs-i (کلاس) وضعیت ایستایی فاعل را در مکانی مشخص و یا بهتر، مالکیت مکانی فعل را نشان می‌دهد:

باشم در کلاس الان باید من.
 34) az bi alân kalâs-i ku bumunum.
 من باید الان در کلاس باشم.

۳-۴- انتقال مالکیت و جابه‌جایی مالک: حلقه گمشده هم‌آیندی حالت

در بخش پیشین به ارتباط زیربنایی حالت ملکی با دیگر حالت‌های معنایی و نحوی پرداختیم اما سؤال اینجاست که ماهیت و سازوکار برقرار شدن این ارتباط چیست؟ نکته‌ای که حتی در مطالعات دستوری‌شدگی هاینه در رسم طرحواره‌های مرتبط با مالکیت از نظر دور مانده، تحول ماهیت و جایگاه «مالک» در روند تغییرات حالت است. هاینه در تمام طرحواره‌های مطرح‌شده تنها از عنوان «مالک» استفاده می‌کند، حال آنکه این پژوهش برآن است که هویت «مالک» می‌تواند در خلال تغییرات حالت، دستخوش تحول گردد. این موضوع با معرفی مفاهیم «مالک پیشین»^۲، «مالک فعلی»^۳ و «مالک پسین»^۴ تبیین خواهد شد.

۳-۴-۱- مفاهیم مالک پیشین و مالک پسین

این پژوهش با بررسی پیشینه مطالعات، تکیه بر روندهای چندمعنایی حالت در دیگر زبان‌ها، واکاوی توزیع این نشانه و مشترکات معنایی نقش‌های بازنمایی شده آن، حالت ملکی و مفهوم

1. Kent

2. retrospective possessor

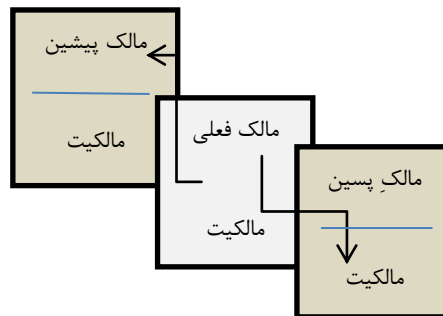
3. current possessor

4. prospective possessor

«مالک» را به‌عنوان مفهوم هسته‌ای و معنی منبع در فرایند هم‌آیندی حالت معرفی نموده‌است. مفهوم «مالکیت» و «مالک» در زبان‌شناسی و اختصاصاً در این مطالعه از مفاهیم صرفاً حقوقی و وابسته به دارایی‌های مالی و شخصی گسترده‌تر است. همین گستردگی و ارجاع به موقعیت‌های غیرحقوقی این مفهوم است که ما را به سمت شناسایی آن به‌عنوان منبع بازنمایی بسیاری از حالت‌های دستوری هدایت می‌کند. با وجود این مشاهده می‌شود که حتی در معتبرترین مطالعات این حوزه از جمله هاینه (۱۹۹۷) نیز به نقش «مالک» به‌عنوان رابطه تعیین‌کننده انواع حالت‌های دستوری و نقش‌های معنایی اشاره نشده‌است، درحالی‌که به نظر می‌رسد رخدادی که زیربنای تحولات مذکور است با فرایند انتقال «مالک» پدید می‌آید. این بدین معناست که اگر منبع چندمعنایی‌های موجود در نظام حالت تالشی را حالت ملکی قلمداد نماییم، برای حضور این رابطه در وهله اول به دو مؤلفه «مالک» و «مملوک» نیازمندیم. در طی بررسی روند تحولات حالت در بخش پیشین، دیدیم که مؤلفه «مالک»، عامل شکل‌گیری، امتداد و یا قطع رابطه مالکیت است، از این‌رو نقش فعال‌تر و مهم‌تری نسبت به «مملوک» دارد. پس انتظار می‌رود که مؤلفه «مالک» و یا حداقل بخشی از ویژگی‌های آن در روند دستوری‌شدگی حالت از حالت منبع به حالت مقصد و هدف انتقال یابد و حتی پس از انتقال، قابل بازیابی باشد. به بیان دیگر اگر قرار است «مالک»، به حالت‌های کنشگر، مفعول مستقیم، مفعول به‌ای، مفعول ازی، مفعول برایی و مفعول بایی تحول یابد، چه تغییر ماهیتی این روند را میسر می‌سازد؟ در پاسخ به این سؤال باید به روند انتقالی پرداخت که در تحولات حالت در هویت «مالک» به وقوع می‌پیوندد. در روند تحول حالت ملکی به حالت کنشگر، «مالک» در مفهوم‌سازی جدید، به کنشگر رویداد گذرا تحول می‌یابد و بر این رویداد کنترل دارد. یعنی «مالک فعلی» رویداد و عنصر کنترل‌کننده آن است. همین وضعیت در تحول «مالک» به حالت‌های مکانی و مفعول بایی (همراهی، ابزاری) نیز دیده می‌شود، چون در حالت‌های مذکور نیز، وضعیت مجاورت مکانی و در دسترس و اختیاربودگی در اکنون، ایجاد رابطه میان منبع ملکی و هدف‌های مکانی و مفعول بایی را تسهیل می‌بخشد. مفعول ازی اما تنها «مالک پیشین» در این شبکه چندمعنایی است. چون به‌عنوان مؤلفه منبع، مالکیت را از دست داده و به هدف دیگری منتقل می‌کند. حالت‌های مفعول به‌ای، مفعول برایی و مفعول مستقیم، «مالک پسین» هستند. همان‌طور که اشاره کردیم، در تحول از حالت ملکی به حالت‌های مذکور، آنچه زمینه‌ساز این تحول به شمار می‌رود، وضعیت تأثیرپذیری است. تأثیرپذیری در متعارف‌ترین شرایط، کسب تأثیرات رویداد است، پس به‌نظر می‌رسد در این

روند، سه حالت مذکور، «مالکین پسین (یعنی پس از انتقال اثر با کنشگر و فاعل)» تأثیرات رویداد می‌شوند. شکل (۳)، وضعیت انتقال مالکیت و جابه‌جایی فاعل در روند هم‌آیندی حالت را نشان می‌دهد:

شکل (۳): وضعیت انتقال مالک در روند هم‌آیندی حالت



دیدیم که مهم‌ترین عامل در ایجاد روند چندمعنایی و هم‌آیندی حالت، حضور مفهوم زیربنایی مالکیت و پس از آن، انتقال این مفهوم و نیز جابه‌جایی نقش مالک در رمزگذاری حالت‌های مختلف نحوی و معنایی است. جدول (۱۰) وضعیت «انتقال مالکیت» و «جابه‌جایی مالک» را با توجه به حالت‌های مختلف نشان می‌دهد:

جدول (۱۰): وضعیت انتقال مالک با توجه به حالت‌های مختلف دستوری

مالک پیشین	مالک فعلی	مالک پسین
حالت مفعول به‌ای (جهت و بهره‌ور)	کنشگر (در زمان گذشته)	حالت مفعول ازی
حالت مفعول برای (بهره‌ور)	حالت مفعول دری (مکانی)	
حالت مفعول مستقیم	حالت مفعول بایی (همراهی، ابزاری)	
حالت ملکی		

۵- نتیجه‌گیری

در این مختصر کوشیدیم نظام حالت را در تالشی جنوبی با تکیه بر واکاوی فرایند هم‌آیندی حالت و از منظر نقشی-شناختی بررسی کنیم و به سؤال اصلی پژوهش پاسخ دهیم؛ اینکه فرایند هم‌آیندی حالت در تالشی براساس چندمعناشدگی کدام یک از حالت‌های دستوری به وقوع پیوسته‌است. با پیروی از انگاره‌های شناختی-نقشی چندمعنایی نروگ و ملچوکف (۲۰۰۹) و هاینه (۲۰۰۹) نخست نشان دادیم که نشانه حالت غیرفاعلی، رمزگذاری چندین نقش معنایی از جمله حالت کنشگر در زبان گذشته، حالت مفعول مستقیم، حالت مفعول ازی،

حالت مفعول دری (مکانی)، حالت مفعول بایی (همراهی، ابزاری)، حالت مفعول به‌ای و حالت ملکی را بر عهده دارد. چنین فرایند پیچیده‌ای که مستلزم بسط استعاری یک معنای اصلی و پیدایش چندین معنای غیراصلی از این منبع است، شاهدی بر فرایند دستوری‌شدگی است. واکاوی داده‌های پژوهش نشان دادند که حالت ملکی به‌عنوان بنیادی‌ترین مفهوم شناختی بشر، منبع چندمعنایی حالت در زبان تالشی است. این فرایند با انتقال مفهوم «مالکیت» و جابه‌جایی مفهوم هسته‌ای «مالک» در حالت‌های انشقاق یافته از حالت ملکی تحقق می‌یابد. در خلال این تحول، نشانه حالت غیرفاعلی با حفظ مشخصات نقش اصلی خود، مالکیت، رمزگذاری حالت‌های دیگر نحوی و معنایی را برعهده می‌گیرد و تصویری از حضور فرایند هم‌آیندی حالت را به‌عنوان شاهدی از چندمعنایی و دستوری‌شدگی نشان می‌دهد.

پی‌نوشت

۱. در اینجا اشاره به اصطلاح‌شناسی مشتت حوزه حالت ضروری به نظر می‌رسد. در این پژوهش، اصطلاح‌شناسی مورد تأیید هسپلمت (Haspelmath) (۲۰۰۹: ۵۰۹) مبنی بر تمایز دو حالت oblique و nominative استفاده شده است. هسپلمت براساس مطالعات یونان کهن بر آن است که حالت nominative یا حالت فاعلی، حالت basic بنیادین بوده و حالت oblique در مقابل آن قرار دارد. درعین حال ذکر می‌کند که در زبان‌هایی که نظام حالت تضعیف‌شده دو جزئی دارند (مانند زبان‌های ایرانی) حالت nominative یا direct (یا حالت مستقیم که در واقع همان حالت فاعلی است) در مقابل حالت oblique قرار دارد. این مختصر، برای ایجاد تقارن و یکدستی در ترجمه این دو اصطلاح، معادل «حالت فاعلی» برای nominative یا basic و یا direct و معادل «حالت غیرفاعلی» برای حالت oblique را به کار گرفته است.

۲. در بیان بسیاری از امکانات دستوری مرتبط با مؤلفه غیرجاندار از عناصر انسانی استفاده می‌شود که برای انسان، ملموس‌تر و پربسامدتر است، همانند تکوین حروف اضافه در فارسی از منابع اعضای بدن (برای تکوین حروف اضافه از اعضای بدن نک. نغزگوی کهن و راسخ‌مهند، ۱۳۹۱).

۳. در ترسیم این شکل، تقدم و تأخر زمانی حالت‌های برآمده از حالت غیرفاعلی لحاظ نشده است. رسم چنین محور زمانی که نوعی نقشه معنایی محسوب می‌گردد نیازمند مطالعه وسیع دیگری است که در این مختصر نمی‌گنجد. پژوهش در این حوزه علاقه‌مندان پیشنهاد می‌شود.

۴. البته باید اضافه نمود این مفهوم «کنترل» که برخاسته از تحلیل‌های نقشی / رده‌شناختی است، با مفهوم «کنترل» در رویکردهای زایشی متفاوت است. مفهوم نقشی «کنترل» مفهومی

برخوردار از مؤلفه‌های کنشگری، تعدی، کنایی، نظام‌های جهت و سببی‌سازی است (نک. استسن، ۲۰۰۹: ۱۴). معادل نیابردن برای این واژه در این پژوهش نیز به دلیل اجتناب از هم‌پوشی با معادل فارسی «نظارت» برای این کلمه (control) در مطالعات زایشی است.

۵. لمبرت (۲۰۰۷: ۷۴) از مثال Greg threw rotten tomatoes at Lisa استفاده کرده‌است.

۶. دلبک و لامیروی (۱۹۹۶: ۸۸) از interested in the event برای توصیف ارتباط مالک بیرونی و رخداد استفاده می‌کنند که ظاهراً هم معنایی مثبت (معنای به‌دست آوردن (gaining) و هم معنایی منفی (معنای از دست دادن (losing) را برای ارتباط مذکور در نظر می‌گیرند.

۷. در این پژوهش، ویژگی Tense-Sensitivity یا «حساسیت به زمان» این حالت واکاوی نشده‌است. پژوهش در این باره را به فرصتی دیگر موکول می‌نماییم.

۸. این حقیقت خصوصاً در روابط ملکی جزء به کل مانند «این صندلی پایه دارد.» که در آن، صندلی، مالک و کل و پایه، مملوک و جزء است بیشتر هویدا می‌گردد.

۹. معتقدیم که مفعول به‌ای جهتی، در طبیعت خود به‌عنوان هدف، کاملاً ایستاست و آنچه در این مسیر و طرحواره مقصد - هدف غیرایستاست، فاعل، کنشگر و یا مفعول مستقیم است.

منابع

- رضایتی کیشه‌خاله، م. ۱۳۸۴. «ارگتیو در گویش تالشی»، گویش‌شناسی، (۱): ۴۱-۵۲.
- کنت، ر.گ. ۱۳۸۴. فارسی باستان. ترجمه س. عریان، تهران: پژوهشکده زبان و گویش سازمان میراث فرهنگی.
- نغزگوی کهن، م. ۱۳۷۳. بررسی گویش تالشی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.
- _____ ۱۳۸۷. «چگونگی شناسایی موارد دستوری‌شدگی در فارسی جدید»، دستور، (۴): ۳-۲۴.
- _____ ۱۳۸۹. «چگونگی شناسایی موارد دستوری‌شدگی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی (۲): ۱۴۹-۱۶۵.
- _____ ۱۳۹۲. «نقش پس‌افزافه‌ها در اعطای حالت (مطالعه‌ای موردی در گویش تالشی)»، زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، (۳): ۱۱۱-۱۳۲.
- نغزگوی کهن، م. و م. راسخ مهند. ۱۳۹۱. «دستوری‌شدگی و بسط استعاری»، پژوهش‌های زبانی، ۳ (۱): ۱۱۷-۱۳۴.

همایون، ه. ۱۳۷۹. *واژه‌نامه زبان‌شناسی و علوم وابسته*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Blake, B.J. 2004. *Case* (second edition). Cambridge: Cambridge University Press.
- Delbecque, N. & B Lamiroy. 1996. *Towards a typology of the Spanish dative*. In W.V. Belle & W. V. Langendonck (eds.), *The Dative: V.1: Descriptive studies*: 73–118. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Dixon, R.W.M. 1994. *Ergativity*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Evans, N. D. 1995. *A Grammar of Kayardild*. Berlin: Mouton De Gruyter.
- Haspelmath, M. 1999. *External possession in a European areal perspective*. In Doris L. Payne & Immanuel Barshi (eds.), *External possession*. (Typological Studies in Language, (39): 109–135. Amsterdam/Philadelphia: Benjamins.
- . 2009. *Terminology of Case*. In: Andrei Malchukov & Andrew Spencer (eds), *The Oxford Handbook of Case*, Oxford: Oxford University Press
- Havers, W. 1911. *Untersuchungen zur Kasussyntax der indogermanischen Sprachen*. Straßburg: Verlag von Karl J. Trübner.
- Heine, B. 1997. *Possession: Cognitive sources, forces, and grammaticalization*. New York: Cambridge University Press.
- . 2009. *Grammaticalization of Case*. In: Andrei Malchukov & Andrew Spencer (eds), *The Oxford Handbook of Case*, Oxford: Oxford University Press.
- Heine, B., U. Claudi, and F. Hünemeyer. 1991. *Grammaticalization: A conceptual framework*. Chicago: University of Chicago Press.
- Janda, L. 1993. *A Geography of Case Semantics: The Czech Dative and the Russian Instrumental*.
- König, Ekkehard & Haspelmath, Martin. 1997. *Les constructions a` possesseur externe dans les langues de l'Europe*. In Jack Feuillet (ed.), *Actance et Valence dans les langues de l'Europe*: 525–606. Berlin: Mouton.
- Lambert, S. 2010. *Beyond recipients: Towards a typology of dative uses*. Ph.D. dissertation, the University at Buffalo, State University of New York.
- Lander, Y. 2009. *Varieties of Genitive*. In: Andrei Malchukov & Andrew Spencer (eds), *The Oxford Handbook of Case*, Oxford: Oxford University Press
- Langacker, R. W. 1995. *Possession and Possessive Constructions*. In J. R. Taylor and R. E. MacLaury (eds.). *Language and the Cognitive Construal of the World*. Berlin: Mouton de Gruyter. 51–79.
- Luraghy, S. 2003. *On the Meaning of Prepositions and Cases. A study of the Expression of Semantic Roles in Ancient Greek*. Amstrdam: Benjamins.
- . 2009. *Case in Cognitive Grammar*. In: Andrei Malchukov & Andrew Spencer (eds), *The Oxford Handbook of Case*, Oxford: Oxford University Press.

- Malchukov, A. & H. Narrog. 2009. *Case Ploysemy*. In: Andrei Malchukov & Andrew Spencer (eds), *The Oxford Handbook of Case*, Oxford: Oxford University Press.
- Miller, B. V. 1953. *Talyšskij jazyk*. Moscow: Akademija Nauk.
- Nikiforidou, K. 1991. "The Meaning of the Genitive". *Cognitive Linguistics*, (2/2): 149–205
- Partee, B. 1997. Genitives – A Case Study. Appendix to T. M. V. Janssen. 'Compositionality'. In J. van Benthem and A. terMeulen (eds.). *The Handbook of Logic and Language*. Amsterdam: Elsevier. 70–464.
- Schulze, W. 2000. *Palangi Ahvolot: The Morphosyntax of a Northern Talysh Oral Account*, Munchen.
- Shibatani, M. 1994. "An integrational approach to possessor raising, ethical datives and adversative passives". *Berkeley Linguistic Society* (20): 461–486.
- Stassen, L. 2009. *Predicative Possession*. Oxford: Oxford University Press.
- Stilo, D.L. 1981. "The Tati Group in the Sociolinguistic Context of Northwestern Iran, *Iranian Studies*" (14): 137-187.
- Stolz, T. 1996. "Komitativ-Typologie: MIT- und OHNE-Relationen im crosslinguistischen. Überblick". *Papiere zur Linguistik*, (51) 1: 3–65.

زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

سال دوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۳

توصیف دستگاه فعلی گویش کُرتَه رایج در قلعه گنج (کرمان)

سپهر صدیقی نژاد^۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۲۲

چکیده

قلعه گنج و رودبار جنوب از شهرستان‌های جنوبی استان کرمان، خاستگاه و گستره رواج گونه‌های منطقه‌ای گویش کُرتَه، از گروه گویش‌های بشاگردی و وابسته به خانواده گویش‌های ایرانی جنوب غربی هستند. این گویش به لحاظ جغرافیایی در نقطه مرزی رواج خانواده زبانی خود و محل برخورد آن با گروه گویش‌های بلوچی مکرانی، از اعضای خانواده زبان‌های ایرانی شمال غربی واقع گردیده و علی‌القاعده، از حیث مختصات زبان‌شناختی نیز حلقه پیوند این دو خانواده زبانی محسوب می‌گردد. از منظر هم‌زمانی و براساس تحلیل پیکره زبانی مستخرج از گفتار دو زن و سه مرد ۳۵ تا ۷۸ ساله و کم/بی‌سواد کُرتَه‌زبان، پژوهش حاضر می‌کوشد دستگاه فعلی گونه زبانی کُرتَه رایج در شهرستان قلعه گنج را توصیف نماید. برای این هدف، مقولات دستوری مرتبط با فعل شامل مقولات واژنحوی زمان دستوری، نمود، وجه، مطابقه و جهت در این گونه زبانی بررسی و توصیف شده‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد دستگاه فعلی این گویش از سازوکارهای واژنحوی مجزا و متنوعی برای نمایش تمایزات مربوط به مقولات پنج‌گانه بالا بهره می‌گیرد.

واژگان کلیدی: گویش کُرتَه، ساختار تصریفی، دستگاه فعلی، مقولات واژنحوی.

✉ seddiqi_nejad@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان

۱- مقدمه

شهرستان‌های گرمسیری جیرفت، رودبار جنوب، عنبرآباد، فاریاب، قلعه‌گنج، کهنوج و منوجان در جنوب استان کرمان، سکونتگاه مردمانی با نژادها و طبقات اجتماعی گوناگون و آداب و رسوم و پیشینه فرهنگی بسیار غنی است. زبان و لهجه نقش بسیار پُررنگی در تعاملات اجتماعی ساکنان این منطقه دارد. این منطقه که به «رودبار زمین» معروف است، گستره رواج گونه‌هایی از سه زبان فارسی، بلوچی و براهویی، در کنار گویش غالب آن یعنی «رودباری» است. گویش «کُرتَه»، نزدیک‌ترین گویش به خانواده زبان بلوچی، و به‌طور مشخص بلوچی مکرانی، در دو شهرستان قلعه‌گنج و رودبار جنوب تکلم می‌شود. پیشینه اکثر کُرتَه‌زبانان دامداری و کوچ‌روی بوده‌است، ولی امروزه جامعه زبانی چهل هزار نفری آن در پهنه‌ای هزار کیلومتر مربعی در پیرامون هامون جازموریان سکنی گزیده‌اند. به لحاظ تبارشناسی، گویش کُرتَه وابسته به خانواده زبان‌های ایرانی جنوب غربی (محم‌دینیا، ۱۳۷۳: ح) و به لحاظ جغرافیای کاربرد، به نوعی مرحله گذار^۱ از بلوچی مکرانی به گویش رودباری و همچنین، نقطه تلاقی^۲ این دو گونه زبانی است که اصالت خانوادگی و ریشه زبانی متفاوتی دارند. به بیان دیگر، گویش کُرتَه حلقه پیوند جغرافیایی و نیز زبان‌شناختی^(۱) گونه‌های بلوچی (از زبان‌های ایرانی شمال غربی) و گویش رودباری (از گروه گویش‌های بَشْکَرْدی و منتسب به زبان‌های ایرانی جنوب غربی) است.

ساخت‌واژه، ساختمان درونی واژه‌ها، یعنی ترکیب تکواژها با هدف شکل‌گیری واژه‌ها و روابط آن با واژه‌های دیگر را بررسی می‌کند (نک. کاتامبا و اشتنهام^۳، ۲۰۰۶؛ هَسْپِلْمَت و سیمز^۴، ۲۰۱۰). ساخت‌واژه به دو زیرشاخه تصریف و واژه‌سازی (شامل ترکیب و اشتقاق) تقسیم می‌شود (بائر^۵، ۱۹۸۳: ۳۴). تصریف رابطه میان صورت‌های واژگانی^۶ یک پایه واژگانی^۷ را بررسی می‌نماید و واژه‌سازی رابطه میان پایه‌های واژگانی در یک خانواده واژگانی^۸ (هَسْپِلْمَت و سیمز، ۲۰۱۰: ۱۸). به بیان دقیق‌تر، ساخت‌واژه تصریفی مقولات واژنحوی^۹ کلمات، به‌ویژه اطلاعات

1. transition

2. contact

3. F. Katamba & S. Stonham

4. M. Haspelmath & A. D. Sims

5. L. Bauer

6. word-forms

7. lexeme

8. word family

9. morpho-syntactic categories

واژنحوی افعالِ زمان‌دار/ خودایستا^۱ شامل شخص^۲، شمار^۳، زمانِ دستوری^۴، وجه^۵ و نمود^۶ را نمود^۶ را بررسی می‌کند (بوی^۷، ۲۰۰۷: ۱۰۰). پژوهش حاضر می‌کوشد از دیدگاه هم‌زمانی و برای برای اهداف و اصول ساخت‌واژه تصریفی، به توصیف و معرفی عناصر ساخت‌واژی نشان‌دهنده مقولات واژنحویِ زمان دستوری، وجه، نمود، جهت و مطابقه در ساختمان تصریفی افعال خودایستای گویش کُرتَه بپردازد.

۲- پیشینه پژوهش

جز محمدی‌نیا (۱۳۷۳)، تاکنون هیچ پژوهش زبان‌شناختی مستندی در باب گویش کُرتَه نشده‌است. وی به تحلیل پانصد واژه منتخب گویش کُرتَه براساس معیارهای واج‌شناختی، ساخت‌واژی (ساختمان هجا و بُرش هجایی، وندهای واژه‌ساز و تکواژهای واژه‌ساز)، معنایی و کاربردشناختی پرداخته‌است.

به دلیل اشتراکات زبانی گویش کُرتَه با گونه‌های رودباری و بلوچی (مکرانی)، به مهم‌ترین پژوهش‌های آن گونه‌ها نیز اشاره می‌شود؛ مطلبی (۱۳۸۵) ماده‌های حال، گذشته و گذشته جعلی فعل، وندهای نشان‌دهنده وجه و نمود، نظام ضمیر و تصریف فعل در زمان‌های مختلف گویش رودباری را بررسی کرده‌است. درّی و همکاران (۱۳۹۲) شناسه‌های فعلی، ستاک‌ها و تصریف فعل در زمان‌های مختلف، و نیز ساخت مجهول را در گویش رودباری کوه‌شهری معرفی نموده‌اند. آهنگر (۲۰۰۷) نیز به توصیف نظام مطابقه، زمان دستوری، وجه، نمود و جهت در بلوچی گرَنچین پرداخته‌است.

این پیشینه گویای ضرورت پژوهش حاضر است. این مقاله گامی آغازین است و یافته‌های آن می‌تواند در تعیین مختصات ساخت‌واژی و تعیین دقیق جایگاه آن در پیوستار اتصال گویش‌های بلوچی مکرانی به گویش رودباری، و نیز تعیین تأثیر گونه‌های فارسی، بلوچی و رودباری بر آن کمک نماید.

-
1. finite
 2. person
 3. number
 4. tense
 5. mood
 6. aspect
 7. G. Booij

۳- مقولات واژنحوی افعال خودایستای گویش گرته^(۲)

۳-۱- زمان دستوری، وجه، نمود

زمان دستوری، وجه و نمود اصلی‌ترین مقولات تصریفی ذاتی‌اند که بر روی افعال نشان داده می‌شوند (تالرمَن^۱، ۱۹۹۸: ۵۶). زمان دستوری «بیان دستوری‌شده یک موقعیت در زمان^۲ است» (کامری، ۱۹۸۵: ۹)؛ یعنی «تعیین جایگاه یک موقعیت در زمان در رابطه با لحظه تولید گفتار (زمان دستوری مطلق)^۴ یا در ارتباط با موقعیت دیگری در بافت کلام (زمان دستوری نسبی)^۵» (نسبی)^۵ است (پنر^۶، ۲۰۱۵: ۶؛ آکسنوف^۷، ۲۰۰۶، ۱۷۵). زمان دستوری مطلق حامل تعبیر بنیادین بنیادین (معنای هسته‌ای) و شامل لحظه حاضر به‌عنوان مرکز اشاری زمانی است، ولی زمان دستوری نسبی حامل تعبیر ثانویه (معنای جانبی) است (آهنگر، ۲۰۰۷: ۸). البته زبان‌ها برای نشان دادن تقابل‌های زمان دستوری نظام‌های دستوری متفاوتی، مثلاً تمایز سه‌شقی و تمایز دوشقی دارند.

وجه نیز «دربدارنده واقعیت یک موقعیت در قالب نگرش، نیات یا انتظارات می‌باشد» (پنر، ۲۰۱۵: ۶)؛ یعنی «قطعیت، احتمال، مورد تمایل یا مشروط بودن یک رویداد را نشان می‌دهد و ارزش‌های تصریفی گسترده‌تری شامل امری (دستورات)، التزامی (رویدادهای غیرواقعی) و اخباری (رویدادهای قلمدادشده به‌عنوان واقعیت‌های عینی) را رده‌بندی می‌کند» (تالرمَن، ۲۰۱۱: ۸۴). وجه استفاده شده برای بیان رویدادهای واقعی را اخباری (نشان‌دهنده جملات واقعی)^۸ و وجه استفاده شده برای بیان رویدادهای فرضی را التزامی (نشان‌دهنده جملات غیرواقعی)^۹ می‌نامند (پالمر^{۱۰}، ۲۰۰۱: ۱).

نمود آن مقوله دستوری است که نحوه انجام یافتن فعل از حیث آغاز، پایان، استمرار، تکرار یا در جریان بودن را بیان می‌کند. در تقسیم‌بندی کلان، نمود به دو نوع دستوری و واژگانی تقسیم می‌شود. به عقیده کامری (۱۹۷۶: ۳) نمود با ماهیت رویدادها، «به‌ویژه از لحاظ ساختار زمانی درونی آنها» سروکار دارد. به بیان دقیق‌تر، نمود «حاوی نقطه‌نظر گوینده درباره

1. M. Tallerman
2. time
3. B. Comrie
4. absolute tense
5. relative tense
6. K. M. Penner
7. S. Axenov
8. realis
9. irrealis
10. F. R. Palmer

ساختار زمانی درونی یک موقعیت به‌عنوان یک کل واحد یا مراحل تشکیل‌دهنده و ساختار درونی آن «پیر، ۲۰۱۵: ۷) است. مشخصاً، اگر رویدادی به صورت یک کل واحد و بدون اشاره صریح به ساختار زمانی درونی آن لحاظ شود، دارای نمود کامل^۱ است ولی نمود ناقص^۲ بیانگر بیانگر رویدادهای در جریان و دارای اشاره صریح به ساختار زمانی درونی آنهاست و شامل مقولات عادی^۳ و پیوسته^۴ (به دو صورت استمراری^۵ و غیراستمراری^۶ مربوط به افعال حالتی^۷) حالتی^۸ است (کامری، ۱۹۷۶: ۲۵).^(۳)

بر این اساس، گویش کُرتَه تقابل زمان دستوری را به صورت تمایز بنیادین دوشقی (±گذشته)^(۴) در افعال خود نشان می‌دهد که زمان غیرگذشته همان زمان حال-آینده است؛ چراکه هیچ فعل کمکی برای ارجاع به زمان آینده ندارد و از زمان حال ساده یا استمراری بهره می‌گیرد. به علاوه، تمایز سه شقی مقوله وجه در این گویش شامل اخباری، التزامی و امری، و تمایز دوشقی نمودی آن نیز میان نموده‌های کامل و ناقص است. اما از آنجاکه «ارزش‌های سه مقوله زمان دستوری، نمود و وجه می‌تواند آزادانه با یکدیگر ترکیب شود» (تالرمَن، ۲۰۱۱: ۸۴)، در گویش کُرتَه نیز ارزش‌های آنها به صورت ترکیبی به کار می‌روند که توصیف خواهند شد.

۳-۱-۱- وجه اخباری

همانند بیشتر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، گویش کُرتَه نیز وجه اخباری را برای بیان رویدادهای واقعی و اشاره به قطعیت مفهوم جمله از دیدگاه گوینده به کار می‌گیرد. اکنون به توصیف افعال دارای وجه اخباری این گویش براساس زمان دستوری و نمود می‌پردازیم.

الف) گذشته

الف-۱) ساده (زمان گذشته، نمود کامل)

این افعال نشانگر زمان گذشته، نمود کامل و وجه اخباری، و به لحاظ صوری، ترکیب ستاک گذشته فعل و نشانه^۸های فاعلی‌اند^(۵). جدول ۱ تصریف دو فعل (لازم/ناگذر^۹ و متعدی/گذرا^{۱۰}) از این رسته را در گویش کُرتَه نشان می‌دهد.

1. perfect(ive) aspect
2. imperfect(ive) aspect
3. habitual
4. continuous
5. progressive
6. non-progressive
7. staative verbs
8. marker
9. intransitive
10. transitive

جدول ۱. صورت‌های تصریفی افعال گذشته ساده گویش کُرتَه^(۶)

مصدر شخص و شمار	jat-en زدن	nešt-en نشستن
اول شخص مفرد	jat-om	nešt-om
دوم شخص مفرد	jat-et	nešt-ey
سوم شخص مفرد	jat-i	nešt-ø
اول شخص جمع	jat-in	nešt-in
دوم شخص جمع	jat-uə	nešt-iə
سوم شخص جمع	jat-eš	nešt-en

الف-۱-۱) کاربردهای زمان گذشته

اهم کاربردهای زمان گذشته ساده در گویش کُرتَه بدین قرار است^(۷):

۱. بیان رویدادهای مقدم بر لحظه تولید کلام (بنیادی‌ترین کاربرد):

1) duəš ey bandar **raset-om** čahzihed.
دیروز از بندر ۱مف-گذ.رسیدن مک

دیروز از بندر عباس به چاه‌زیهد رسیدم.

به علاوه، از این زمان برای بیان معانی یا کاربردهای ثانویه زیر نیز استفاده می‌شود:

۲. بیان رویدادهای خلاف واقع:

2) age **dist-et** pa dorost-en.
اگر ۲مف-گذ.دیدن پس ۳مف.حار.بیط-درست

اگر [آن را] دیدی، پس درست است.

۳. بیان احتمال:

3) **yaht-in** o darab **mort-ø**, ta če
۱جم-گذ.آمدن و ۳مف-گذ.مُردن تو چه [کار]
a=kan-ey ba:dan?
۲مف-حار.کردن=و.فعلاً

آمدیم و داراب مُرد، بعداً تو چکار می‌کنی؟

۴. بیان رویدادهای قطعی‌الوقوع در آینده:

4) be-dar-ø alan **yaht-om**.
۲مف-حار.نگه‌داشتن-الآن ۱مف-گذ.آمدن

بایست الان آمدم.

۵. بیان ارجاعِ زمانِ نسبی (بیان رویدادها در رابطه با یک نقطهٔ ارجاعِ وابسته به بافت): معمولاً در این ساخت‌ها بند پیرو دارای فعل گذشته و نقطهٔ ارجاعِ زمانی وابسته به بافت است و بندهای پایه دارای ارجاع به زمان آینده یا گذشته در رابطه با نقطهٔ ارجاعِ زمانی وابسته به بافت.

5) age **dist-om** xo, waš=et a=guə-m.

۱مف-حا. گفتن=وفع ۲مف-ومف=به خُب ۱مف-گذ. دیدن اگر

اگر [او را] دیدم، به تو می‌گویم (ارجاع به زمان آینده).

6) weydiə **dist-om**, dega kar=i tamon-at.

۳مف-گذ. ربط-تمام ۳مف-ومف=کار دیگر ۱مف-گذ. دیدن وقتی

وقتی [او را] دیدم، کارش تمام [شده] بود (ارجاع به زمان گذشته).

الف-۲) ناقص (زمان گذشته، نمود ناقص)

در گویش کُرتّه افعال گذشته ساده به روش زیر می‌توانند بیانگر نمود ناقص از نوع عاداتی و تکراری نیز باشند که بدین منظور، پیش‌بست فعلی $a=$ به این افعال افزوده می‌گردد. در ادامه و براساس دیدگاه‌های رده‌شناختی کامری (۱۹۸۵: ۷۸-۸۲) دربارهٔ موارد کاربرد زمان گذشته در زبان‌های دنیا، اهم کاربردهای این افعال را برخواهیم شمرد.

۱- بیان رویداد یا حالتی که در برههٔ زمانی مشخصی در گذشته رخ داده‌است:

7) čand sal **a=raft-in** dehn dawar nomzad

نامزد منزل دهان ۱جم-گذ. رفتن=وفع سال چند

kar=in **a=ko**, **dar=in** **a=če**

گذ. چیدن=وفع ۱جم-وف=هیزم گذ. کردن=وف ۱جم-وف=کار

ta dega zan=eš dat-at=in.

۱جم-ومف=گک-گذ. دادن ۳جم-وف=زن دیگر تا

چند سال می‌رفتیم در [تحت‌اللفظی: جلوی] خانهٔ [پدر] نامزد کار می‌کردیم، [برایشان] هیزم جمع می‌کردیم تا [اینکه] بالأخره [به ما] زن می‌دادند.

۲- بیان رویدادهای عاداتی یا تکراری در گذشته:

8) ey sar sabah ta ruə-nešt **kar=in** **a=ko**,

گذ. کردن=وفع ۱جم-وف=کار غروب تا صبح سر از

šow mowkeh šom **a=yaht-in** dawar.

منزل ۱جم-گذ. آمدن=وفع شام موقع صبح شب

از اول صبح تا غروب کار می‌کردیم، شب موقع شام به منزل می‌آمدیم.

۳- بیان رویدادی منقطع در گذشته:

9) hami-towr **a=raft-in** ya how

مرتبه یک ۱جم-گذ. رفتن=وفع طور-همین

towar tofang-iə yah-ø.
 صدا نک-تفنگ ۳مف-گذ.آمدن

همین‌طور [داشتیم] می‌رفتیم [که] ناگهان صدای [شلیک] تفنگی آمد.

الف-۳) استمراری (زمان گذشته، نمود استمراری)

نمود ناقص استمراری بیانگر تداوم یا در حال انجام بودن یک رویداد است که با نمود ناقص عاداتی تفاوت اساسی دارد. صورت‌های فعل گذشته استمراری گویش کُرتَه که نشان‌دهنده وجه اخباری و نمود ناقص استمراری است، از ترکیب ستاک گذشته فعل کمکی *dašt-en* «داشتن» (= *dašt*)، پیش‌بست فعلی *a* (نشانه نمود ناقص) به همراه ستاک گذشته فعل اصلی ساخته می‌شود، با این توضیح که در گروه‌های فعلی متعدی (جز اول شخص مفرد و جمع) فعل کمکی و اصلی نشانه شخصی فاعلی متفاوتی می‌پذیرند (جدول ۲).

جدول ۲. صورت‌های تصریفی افعال گذشته استمراری گویش کُرتَه

مصدر شخص و شمار	<i>h^wart-en</i> خوردن	<i>h^waft-en</i> خواهیدن
اول شخص مفرد	<i>dašt-om a=h^wart=om</i>	<i>dašt-om a=h^waft=om</i>
دوم شخص مفرد	<i>dašt-ey a=h^wart=et</i>	<i>dašt-ey a=h^waft=ey</i>
سوم شخص مفرد	<i>dašt-ø a=h^wart=i</i>	<i>dašt-ø a=h^wow=ø</i>
اول شخص جمع	<i>dašt=in a=h^wart=in</i>	<i>dašt-in a=h^waft=in</i>
دوم شخص جمع	<i>dašt=iə a=h^wart=uə</i>	<i>dašt-iə a=h^waft-iə</i>
سوم شخص جمع	<i>dašt=en a=h^wart=eš</i>	<i>dašt-en a=h^waft=en</i>

الف-۳-۱) کاربردهای زمان گذشته استمراری

در گویش کُرتَه، افعال گذشته استمراری غالباً برای اهداف زیر استفاده می‌شوند (اقتباس از کامری، ۱۹۷۶: ۹۸-۱۰۳):

۱- بیان رویدادهای (نا)هم‌زمان در گذشته:

10) *weydiə ta yaht-at-ey, mo dašt-om*
 وقتی ۲مف-گک-گذ.آمدن تو ۱مف-گذ.کم
yow a=kaft-om.
 ۱مف-گذ.افتادن=ومف آب

وقتی تو آمده بودی، من داشتم حمام می‌کردم (رویدادهای ناهم‌زمان).

11) *mo dašt-om a=mošt-om ay ham*
 من ۱مف-گذ.جاروزدن=ومف ۱مف-گذ.کم او هم
dašt-ø non=i a=h^wa.
 ۳مف-گذ.کم ۳مف-وف=نان گذ.خوردن=وف

من داشتم جارو می‌زدم، او هم داشت غذا می‌خورد. (رویدادهای هم‌زمان)

۲- بیان رویدادی که در گذشته داشت واقع می‌شد:

12) **dašt-en** **a=raft-en** ke mo raset-om.
 ۱-مف-گذ.رسیدن من که ۳-جم-گذ.رفتن=وفع ۳-جم-گذ.کم
 داشتند [از اینجا] می‌رفتند که من [از راه] رسیدم.

(ب) زمان غیرگذشته (حال-آینده)

(ب-۱) ساده (زمان غیرگذشته، نمود ناقص)

در گویش کُرتّه این زمان دستوری اساساً بیانگر وجه اخباری و نمود (ناقص) عادت، و به‌طور ضمنی ارجاع به زمان آینده را نشان می‌دهد. ساختار تصریفی این افعال حاصل ترکیب پیش‌بست فعلی **a=**، ستاک حال فعل و شناسه‌های شخصی فاعلی زمان حال (یکسان برای افعال لازم و متعدی) است. صیغگان تصریفی دو فعل (لازم و متعدی) گویش کُرتّه به زمان مزبور در جدول زیر آمده‌است.

جدول ۳. صورت‌های تصریفی افعال غیرگذشته ساده در گویش کُرتّه

مصدر شخص و شمار	šošt-en شستن	h ^w aft-en خوابیدن
اول شخص مفرد	a=š <u>uər</u> -om	a=h ^w a <u>s</u> -om
دوم شخص مفرد	a=š <u>uər</u> -ey	a=h ^w a <u>s</u> -ey
سوم شخص مفرد	a=š <u>uər</u> -i	a=h ^w a <u>s</u> -i
اول شخص جمع	a=š <u>uər</u> -in	a=h ^w a <u>s</u> -in
دوم شخص جمع	a=š <u>uər</u> -iə	a=h ^w a <u>s</u> -iə
سوم شخص جمع	a=š <u>uər</u> -en	a=h ^w a <u>s</u> -en

افزون بر این، براساس پیکره زبانی پژوهش، شناسه سوم شخص مفرد در افعال متعدی **kort-en** «کردن» و **jat-en** «زدن» به صورت تهی (=Ø)، یعنی **a=kan-Ø** و **a=jan-Ø** است، فرایندی که در افعال **yaht-en** «آمدن»، **raft-en** «رفتن» و **dat-en** «دادن» همراه با تحول واکه‌ای در ستاک حال فعل، یعنی به صورت‌های **a=ye-Ø**، **a=ruə-Ø** و **a=da-Ø** است. آنچه در زیر می‌آید، مهم‌ترین کاربردهای زمان غیرگذشته در گویش کُرتّه، و برگرفته از نظریات رده‌شناختی کامری (۱۹۸۵: ۳۶-۴۱) درباره کاربردهای این زمان در زبان‌های دنیاست.

۱- بیان کارهایی که بر حسب عادت انجام می‌شود:

13) **ruə** ke dar **a=kah-i,** ey
 که بیرون ۳-مف-حا.افتادن=وفع از
e-don **harakat** **a=kan-in** **a=re-yn**
 حرکت ۱-جم-حا.کردن=وفع ۱-جم-حا.رفتن=وفع

suəreg ta šow dega bar a=gard-in dawar.
منزل ۱-جم-حا.گشتن=وَفَع پ_فَع دوباره شب تا شوره(زار)

خورشید که طلوع می‌کند، از اینجا حرکت می‌کنیم می‌رویم بیابان تا زمانی که شب به منزل برمی‌گردیم.

۲- ارجاع به زمان آینده:

14) sabah sahar a=reyn g^war doktor.
فردا صبح دکتر پیش ۱-جم-حا.رفتن=وَفَع سحر فردا

فردا صبح پیش دکتر می‌رویم.

۳- روایت رویدادهایی که در گذشته رخ داده‌اند (حال روایی):

15) doz-ongaw-on a=yar-en e-don
جم-گاوجم-دزد ۳-جم-حا.آوردن=وَفَع اینجا

sowar=eš a=kan-en a=bar-en-t=eš.

۳-جم-ومف=منج-۳-جم-حا.بردن=وَفَع ۳-جم-حا.کردن=وَفَع ۳-جم-ومف=سوار

دزدها گاوها را می‌آورند اینجا، سوارشان می‌کنند [و] می‌برندشان.

ب-۲) استمراری (زمان غیرگذشته، نمود مستمر)

این افعال نشانگر نمود مستمر که نوع ویژه‌ای از نمود ناقص است در زمان حال یا آینده‌اند و صورت‌های آنها دو ساختار تصریفی متمایز دارند:

الف) ترکیب پیش‌بست فعلی a=، مصدر فعل (ستاک گذشته+ تکواژ -en) و شناسه‌های شخصی زمان حال (جدول ۴).

جدول ۴. صورت‌های تصریفی افعال غیرگذشته استمراری الف در گویش کرته

مصدر شخص و شمار	mošt-en جارو زدن	raft-en رفتن
اول شخص مفرد	a=mošt-en-om	a=raft-en-om
دوم شخص مفرد	a=mošt-en-ey	a=raft-en-ey
سوم شخص مفرد	a=mošt-en-en	a=raft-en-en
اول شخص جمع	a=mošt-en-in	a=raft-en-in
دوم شخص جمع	a=mošt-en-iə	a=raft-en-iə
سوم شخص جمع	a=mošt-en-en	a=raft-en-en

ب) ستاک حال فعل کمکی dašt-en «داشتن» (= dar)، پیش‌بست فعلی a= و ستاک حال فعل اصلی، با این توضیح که برای فعل کمکی و اصلی شناسه شخصی زمان حال یکسان به کار می‌رود (جدول ۵).

جدول ۵. صورت‌های تصریفی افعال غیرگذشته استمراری ب در گویش کُرتَه

مصدر شخص و شمار	suəht-en سوزاندن	nešt-en نشستن
اول شخص مفرد	dar-om a=suəz-om	dar-om a=nend-om
دوم شخص مفرد	dar-ey a=suəz-ey	dar-ey a=nend-ey
سوم شخص مفرد	dar-i a=suəz-i	dar-i a=nend-i
اول شخص جمع	dar-in a=suəz-in	dar-in a=nend-in
دوم شخص جمع	dar-iə a=suəz-iə	dar-iə a=nend-iə
سوم شخص جمع	dar-en a=suəz-en	dar-en a=nend-en

به نظر می‌رسد ساختار الف حاصل وام‌گیری گویش کُرتَه از گویش رودباری، به‌عنوان گویش غالب منطقه باشد چراکه عمدتاً در گونه‌هایی از گویش کُرتَه یافت می‌شود که در مجاورت جغرافیایی با گویش رودباری رواج دارند ولی در عوض، ساختار ب در تمام گونه‌های گویش کُرتَه کاربرد دارد و از این رو، ساختار بنیادین گویش مزبور برای بیان زمان حال - آینده استمراری است. به هر روی، از این زمان اغلب برای بیان موارد زیر استفاده می‌شود:

۱- رویدادهایی که در زمان حال و در لحظه بیان گفتار در جریان‌اند:

16) hašam-on	alan	a=raft-en-en	hondeg	čok
جم-اهالی	الآن	۳جم-مص-گذ.رفتن=وفع	عروسی	پسر
dowruəš,	šoma	a=na-ya-y-iə?		
ا.خ	۲جم-میج-حا.آمدن-نف=وفع شما			

اهالی الان می‌روند [مراسم] عروسی پسرِ درویش، شما نمی‌آیید؟

۲- رویدادهایی (عمدتاً کوتاه مدت) که در لحظه بیان گفتار در شُرف وقوع هستند:

17) yaru-w-ak	be-ge(r)-ø,	dar-i	a=kah-i.
تص-میج-پسر	۲مف-حال.گرفتن-ام	۳مف-حا.کم	۳مف-حا.افتادن=وفع

پسرک را بگیر، دارد می‌افتد.

۳- ارجاع به زمان آینده:

18) hala	sar	sabah	dar-om	a=ra-m
حالا	سر	صبح	۱مف-گذ.کم	۱مف-حا.رفتن=وفع
ta	če	a=b-i.		
تا	چه	۳مف-حا.شدن=وفع		

فردا صبح دارم می‌روم تا [ببینم] چه [کار] می‌شود [کرد].

۴- حالات یا رویدادهای (عمدتاً بلند مدت) که در زمان حال، و نه لزوماً در لحظه بیان گفتار، جریان دارند:

19) čar	sal-en	ke	jašem	kermon
چهار	۳مف-حاربط-سال	که	ا.خ	مک
dars	a=xont-en-en.			
درس	۳مف-مص-گذ.خواندن=وفع			

چهار سال است که جاسم دارد [در دانشگاه] کرمان درس می‌خواند.

جمله بالا بیانگر این نکته است که رویداد بیان شده با زمان حال - آینده استمراری ضرورتاً در لحظه بیان در حال وقوع نیست، یعنی نمونه ۱۹ دارای نمود تداومی غیراستمراری^۱ است.

ج) نمود کامل

امروزه اصلی‌ترین تقسیم‌بندی نمود در زبان‌ها تمایز میان نمود کامل (کامل شدن عمل بیان شده توسط فعل) و نمود ناکامل (استمرار عمل فعل بدون مشخص کردن مرزهای پایانی آن) است (سلیمانی و حق‌بین، ۱۳۹۵: ۲۵۰). کامری (۱۹۷۶: ۱۶) نمود کامل را در نظر گرفتن یک موقعیت به‌عنوان یک کل، و بدون پرداختن به تمایزات میان مراحل مختلف تشکیل‌دهنده آن می‌داند. گیون^۲ (۲۰۰۱: ۲۸۸-۲۸۹) در توصیف مقایسه‌ای نمود کامل و نمود ناکامل می‌آورد: در نمود کامل تمرکز چشم‌انداز بر اتمام و حد و مرز داشتن^۳ است و ارتباط تنگاتنگی با زمان گذشته دارد و همانند مشاهده یک رویداد از فاصله دور و با استفاده از لنز دارای بزرگ‌نمایی زاویه‌تنگ است، حال آنکه در نمود ناکامل تمرکز چشم‌انداز به چیزی غیر از اتمام و حد و مرز داشتن، و همانند مشاهده یک رویداد از فاصله نزدیک و با استفاده از لنز زاویه‌گسترده است. به‌علاوه، گیون (همان‌جا) نمود ناکامل را به دو زیرشاخه اصلی تقسیم می‌کند: استمراری - دیرشی - پیوسته^۴؛ یعنی فرایند در جریان، و عادتی - تکراری^۵؛ یعنی رخدادهای تکرارشونده. گویش کُرتَه برای بیان نمود کامل از گذشته ساده^(۸)، گذشته کامل و حال کامل بهره می‌گیرد.

ج-۱) گذشته کامل

این زمان در گویش کُرتَه نشانگر وجه اخباری و نمود کامل^۶ است که موقعیتی قبل از نقطه ارجاع زمانی در گذشته را بیان می‌کند. معنای اصلی نمودی گذشته کامل در گویش کُرتَه

1. continuous non-progressive aspect
2. T. Givon
3. boundedness
4. progressive-durative-continuous
5. habitual-repetitive
6. pluperfect

ویژگی‌هایی مانند کامل‌بودگی^۱ و مقدم‌بودگی^۲ را دارد. صورت‌های تصریفی افعال گذشته کامل این گویش برحسب گذرایی^۳ افعال به دو شیوه زیر ساخته می‌شود:

۱- در افعال لازم از ترکیب ستاک گذشته فعل، تکواژ -at- (نشانه زمان گذشته کامل) و شناسه‌های شخصی فاعلی حاصل می‌شود که همواره به صورت ثابت به انتهای ساختمان فعل لازم می‌پیوندند (جدول ۶).

جدول ۶. صورت‌های تصریفی افعال لازم گذشته کامل در گویش کُرتّه

مصدر شخص و شمار	nešt-en نشستن	yaht-en آمدن
اول شخص مفرد	nešt-at-om	yaht-at-om
دوم شخص مفرد	nešt-at-ey	yaht-at-ey
سوم شخص مفرد	nešt-at-ø	yaht-at-ø
اول شخص جمع	nešt-at-in	yaht-at-in
دوم شخص جمع	nešt-at-iə	yaht-at-iə
سوم شخص جمع	nešt-at-en	yaht-at-en

۲- در افعال متعدی از ترکیب ستاک گذشته فعل، تکواژ -at- و واژه‌بست‌های عامل فاعلی حاصل می‌شود (جدول ۷) که می‌توانند به صورت شناور به عناصری غیر از فعل نیز افزوده شوند.

جدول ۷. صورت‌های تصریفی افعال گذشته کامل متعدی در گویش کُرتّه

مصدر شخص و شمار	h ^w art-en خوردن	riəht-en ریختن (متعدی)
اول شخص مفرد	h ^w art-at=om	riəht-at=om
دوم شخص مفرد	h ^w art-at=et	riəht-at=et
سوم شخص مفرد	h ^w art-at=i	riəht-at=i
اول شخص جمع	h ^w art-at=in	riəht-at=in
دوم شخص جمع	h ^w art-at=uə	riəht-at=uə
سوم شخص جمع	h ^w art-at=eš	riəht-at=eš

در گویش کُرتّه کاربرد افعال گذشته کامل عمدتاً با اهداف زیر صورت می‌پذیرد:

۱- بیان رویدادی که در گذشته دور رخ داده باشد:

awon 20) čan sal piəš yaht-at-en ramešk.
آنها ۲۰ سال چند پیش ۳جم-گک-گذ.آمدن مک

آنها چند سال پیش به رَمَشک آمده بودند.

1. perfectivity
2. anteriority
3. transitivity

۲- بیان شرط یا آرزو در گذشته:

21) age	pul-on	mon=eš	h ^w art-at,
اگر	جم-پول	۳جم-وف=من	گ-ک-گذ.خودن
a=jat=ent=om.			
۱مفوف=۳جمومف=گذ.زدن=وفع			

اگر پول‌های مرا خورده بودند، می‌زدمشان. (شرط)

بند پیرو در نمونه ۲۱ دارای ساخت گُنایی دوگانه است، بدین معنا که واژه‌بست عامل فاعلی eš- به صورت شناور به انتهای عنصری قبل از ستاک فعل (در اینجا، مفعولِ صریح اضافی) متصل شده و شخص و شمار فاعل را نشان می‌دهد.

22) kaškiə	aslan	a-wuə(don)	na-mont-at-om.
کاش	اصلاً	آنجا	۱مف-گ-ک-گذ.ماندن-نف

کاش اصلاً آنجا نمانده بودم. (آرزو)

ج-۲) حال کامل

صیغگان این افعال در گویش گُرتّه از ترکیب صفت مفعولی (ستاک گذشته + a-) و نشانه‌های شخصی فاعلی ساخته می‌شوند که همانند افعال گذشته کامل، نشانه‌های شخصی فاعلی متفاوتی برای افعال لازم و متعدی دارند؛ یعنی در افعال لازم شناسه‌های شخصی فاعلی، و در افعال متعدی واژه‌بست‌های عامل فاعلی، شخص و شمار فاعل را نشان می‌دهند (جدول ۸).

جدول ۸. صورت‌های تصریفی افعال حال کامل در گویش گُرتّه

مصدر شخص و شمار	nešt-en نشستن	dist-en دیدن
اول شخص مفرد	nešt-a-m	dist-a=m
دوم شخص مفرد	nešt-a-y	dist-a=t
سوم شخص مفرد	nešt-a-ø	dist-e=y
اول شخص جمع	nešt-a-yn	dist-a=yn
دوم شخص جمع	nešt-a-y-iə	dist-a-w=uə
سوم شخص جمع	nešt-a-n	dist-a=š

به‌علاوه، در گویش گُرتّه تکیه اصلی این دسته افعال بر روی هجای ماقبل هجای دارای صورتِ a- (نشانه حال کامل) قرار دارد. از مهم‌ترین کاربردهای افعال حال کامل می‌توان به این موارد اشاره نمود:

۱- بیان رویداد رخ داده یا حالت موجود در گذشته که ارتباط بارزی با زمان حال دارد:

- 23) zang=om ja, a=goht=i
 ۱مفوف=زنگ ,گذردن ۳مفوف=گذ.گفتن=وفع
 sabah-i bort-a=š bandar.
 ۳جموف=صمف-گذ.بردن این-صبح مک

زنگ زد، گفت [تحت‌اللفظی: می‌گوید] امروز صبح [او را] به بندرعباس برده‌اند.

۲- بیان رویدادی که در گذشته انجام و اتمام یافته است:

- 24) duəš-i raft-a-n g^war šīəx, ay ham
 ۳جم-صمف-گذ.رفتن این-دیروز پیش شیخ او هم
 rastat=ant-e-y dadgah.
 ۳مفوف=صمف-۳جموف=گذ.فرستادن دادگاه

دیروز پیش شیخ رفته‌اند، او هم [آنها را] به دادگاه فرستاده است.

۳- بیان قطعیت در آینده:

- 25) ta ta gozer bah-ay ma dega mort-a-yn.
 تو تا بزرگ ۲مف-حاشدن ما دیگر ۱جم-صمف-گذ.مردن
 تا [زمانی که] تو بزرگ شوی، ما دیگر [مسلماً] مُرده‌ایم.

۴- در معنای التزامی:

- 26) šayət hešt-a=t dawar yad na-h-ay.
 شاید ۲مفوف=صمف-گذ.گذاشتن منزل یاد ۲مف-حابدن-نف
 شاید [آن را در] منزل [جا] گذاشته‌ای [ولی] یادت نیست.

۳-۲- وجه التزامی

گویش کُرتّه از وجه التزامی برای بیان رویدادهای غیرواقعی یا فرضی و نیز غیرقطعی بودن مفهوم جمله از منظر گوینده بهره می‌گیرد. در این گویش وجه التزامی در قالب حال التزامی و گذشته التزامی و اغلب همراه با واژه‌های بیانگر عدم قطعیت مانند «(ای) کاش»، age «اگر»، balki «شاید»، و غیره نمود می‌یابد.

الف) حال التزامی

صورت بی‌نشان^۱ حال التزامی که بیانگر اعمال یا رویدادهای غیرواقعی اما ممکن و محتمل است، از افزودن پیشوند فعلی be- به ستاک حال و شناسه‌های شخصی فاعلی زمان حال ساخته می‌شود و در صورت منفی آن، پیشوند فعلی na- جایگزین be- می‌گردد. جدول زیر صورت‌های تصریفی دو فعل حال التزامی گویش کُرتّه را به تصویر می‌کشد.

1. unmarked

جدول ۹. صورت‌های تصریفی افعال حال التزامی در گویش کُرتّه

مصدر شخص و شمار	jat-en زدن	h ^w aft-en خوابیدن
اول شخص مفرد	be-ĵan-om	bo-h ^w as-om
دوم شخص مفرد	be-ĵan-ey	bo-h ^w as-ey
سوم شخص مفرد	be-ĵan-ø	bo-h ^w as-i
اول شخص جمع	be-ĵan-in	bo-h ^w as-in
دوم شخص جمع	be-ĵan-iə	bo-h ^w as-iə
سوم شخص جمع	be-ĵan-en	bo-h ^w as-en

مهم‌ترین کاربردهای صورت‌های حال التزامی در گویش کُرتّه بدین شرح است:

۱- بیان شرط ممکن و واقعی:

- 27) age **be-rast-i-t=i,** a=r-uə.
اگر ۳مف-ومف=میج-۲مف-ح.ا.فرستادن-ال ۳مف-ح.ا.رفتن=وفع
اگر او را بفرستی، می‌رود.

۲- بیان تمنا، آرزو یا نفرین:

- 28) kaškiə ham-uə **be-nend-en.**
کاش آنجا-تا ۳جم-ح.اننشستن-ال
ای کاش همان‌جا بمانند [تحت‌اللفظی: بنشینند]. (آرزو)
29) šallah **bo-r-uə** ke bar na-gard-i.
ان‌شاءالله ۳مف-ح.ا.رفتن-ال که ۳مف-ح.ا.گشتن-نف بر (پفع)
ان‌شاءالله که برود [و] برنگردد. (نفرین)

۳- بیان قصد و نیت (به همراه صورت‌های تصریفی مصدر h^wast-en «خواستن»):

- 30) a=h^wey-t-om sar h^wa **be-čen-om.**
۱مف-ح.ا.چیدن-ال سر خود ۱مف-میج-ح.ا.خواستن=وفع
می‌خواهم سر خودم را اصلاح بکنم [تحت‌اللفظی: بچینم]. (بیان قصد در زمان حال یا آینده)
31) a=h^wast-om sar h^wa **be-čen-om.**
۱مف-ح.ا.چیدن-ال سر خود ۱مف-گذ.خواستن=وفع
می‌خواستم سر خودم را اصلاح بکنم [تحت‌اللفظی: بچینم]. (بیان قصد در زمان گذشته)

۴- بیان اجبار، درخواست، اکراه و ضرورت انجام کار:

- 32) bayad zu-te ey e-don **be-re-yn.**
باید تف-زود از اینجا-تا ۱جم-ح.ا.رفتن-ال
باید زودتر از اینجا برویم.

33) mon=om a=h^wey (ke) ta dars **bo-xon-ey**.
 ۲مف-حا.خواندن-ال درس تو (که) ها.خواستن=وفع ۱مفوف=من
 من می‌خواهم [که] تو درس بخوانی.

34) bey çe **bi-ya-n** g^war mo.
 چه برای ۳جم-حا.آمدن-ال پیش من
 چرا پیش من بیایند؟

35) yani lazem-at-ø **be-ra-y?**
 یعنی ۳مف-گذ.ربط-لازم ۲مف-حا.رفتن-ال
 یعنی لازم بود بروی؟
 ۵- بیان توانایی و اجازه:

36) a=tah-ey čap **be-ger-ey?**
 ۲مف-حا.توانستن=وفع چاپ ۲مف-حا.گرفتن-ال
 می‌توانی چاپ (رقص هماهنگ مردانه) انجام بدهی [تحت‌اللفظی: چاپ بگیری]؟ (توانایی)
 37) waš=eš **bo-gua-m** **bi-ya-n?**
 ۳جمومف=به ۱مف-حا.گفتن-ال ۳جم-حا.آمدن-ال
 به آنها بگویم بیایند؟ (اجازه)

۶- بیان احتمال و عدم اطمینان به همراه کلمات ربطی balki «شاید» و šayad «شاید»:
 38) šayat=am **be-xar-in=i**.
 شاید هم آن را بخریم. ۳مفومف=۳جم-حا.خریدن-ال هم=شاید

ب) گذشته التزامی

گذشته التزامی بیانگر رویدادهای غیرواقعی، غیرممکن و غیرمحمّل است و به بیان آهنگر (۲۰۰۷: ۱۸) این فعل «اعمال یا رویدادهای خلاف واقع^۱ نظیر شک‌ها، شرایط غیرواقعی و آرزوها را در زمان گذشته، و نیز اعمال و حالات غیرممکن را در زمان حال یا آینده بیان می‌کند». در گویش کُرتَه از صورت‌های گذشته کامل افعال (با/ بدون پیشوند be- و تکواژگونه‌های آن)، معمولاً به همراه واژه age «اگر»، بدین منظور استفاده می‌شود (جدول ۶ و ۷).

39) age **raft-at-en** bayat ey **ba-mard=eš**
 ۳جم-گک-گذ.رفتن اگر باید از ۳جموف=مرد-تص
(be-)jat-at.
 اگر می‌رفتند، می‌بایست مرده را [کتک] می‌زدند. گک-گذ.زدن (ال)

1. counterfactual

مهم‌ترین کاربردهای صورت‌های گذشته التزامی در گویش کُرتَه از قرار زیر است:

۱- بیان شرط غیرواقعی:

- 40) age waš=i goht-at=et, na=m-a=dat=i.
 ۳مفوف=به اگر ۲مفوف=گ-گ-گذ.گفتن ۱مفوف=نف-دادن=وقع-

اگر (قضیه را) به او گفته بودی، (آن را) به تو نمی‌دادم.

۲- بیان احتمال به همراه کلمات ربطی balki «شاید» و šayad «شاید»:

- 41) balkiə h^wad-eš zu-te raft-at-en.
 شاید ۳جم-خود تف-زود ۳جم-گ-گ-گذ.رفتن

شاید خودشان زودتر رفته بودند.

۳- بیان آرزو به همراه کلمه ربطی kaškiə «(ای) کاش»:

- 42) kaškiə duəš-i raft-at-om.
 کاش این-دیروز ۱مف-گ-گ-گذ.رفتن

کاش دیروز رفته بودم.

- 43) kaškiə sabəh be-tah-om be-ra-m.
 کاش فردا ۱مف-حا.توانستن-ال ۱مف-حا.رفتن-ال

کاش فردا بتوانم بروم.

۴- بیان ضرورت انجام کار بعد از افعال بیانگر درخواست، امر و یا صفاتی مانند lazem «لازم» و mohem «مهم» یا فعل کمکی bayat «باید» و قیودی مانند hatman(d) «حتماً»:

- 44) bayat foruəht-at=et ey berat h^wa.
 باید ۲مفوف=گ-گ-گذ.فروختن از خود برادر

باید به برادر خودت فروخته بودی.

۵- بیان شرط غیرواقعی و غیرممکن:

- 45) mage goht-at=om če a=b-u?
 اگر ۱مفوف=گ-گ-گذ.گفتن چه ۳مف-گذ.شدن=وقع-

اگر گفته بودم، چه می‌شد؟

۳-۱-۳ وجه امری

این وجه به مفهوم امری بودن جمله از دیدگاه گوینده شامل دستور، توصیه، خواهش یا نهی اشاره می‌کند. همانند فارسی، در گویش کُرتَه نیز صورت‌های امر صرفاً برای دوم شخص مفرد و جمع صرف می‌شود و برای بیان امر برای سایر اشخاص، صورت‌های حال التزامی (نک. ۱-۲-۲ الف) استفاده می‌شود. صورت بی‌نشان امر دوم شخص مفرد از پیشوند امرساز be- و ستاک حال فعل تشکیل می‌شود و در صورت امری دوم شخص جمع شناسهٔ فاعلی iə- به انتهای

آن افزوده می‌شود. البته در صورت‌های امر منفی، پیشوند نهی *ma-/na-* جایگزین *be-* می‌گردد.

- 46) *be-ra-ø* *dawar šabon bo-gua-ø* *pul-on*
 ۲مف-حارفتن-ام ۲مف-حارفتن-ام ۱خ منزل ۲مف-حارفتن-ام
mo be-da-ø.
 ۳مف-حارفتن-ام ۳مف-حارفتن-ام من برو منزل شعبان [و] بگو پول‌های من را بدهد.
- 47) *be-nend-iə* *ba ĵoni, gap na-ĵan-iə.*
 ۲مف-حارفتن-ام به حرف درستی ۲مف-حارفتن-ام بی سروصدا بنشینید! حرف نزنید!

ساخت امری دارای پیشوند *be-*، ساخت بی‌نشان یا غالب برای وجه امر در گویش کرّته است و ساخت امری نشان‌دار^۱ یا مغلوب که پیشوند امرساز ندارد برای افعال مرکب و یک فعل ساده به کار می‌رود (نمونه‌های زیر).

- 48) *dar wa ø-kan-iə.*
 در باز ۲مف-حارفتن-ام در را باز کنید! (فعل مرکب)
- 49) *age na-y=i-da, ø-deh-iə-t=i.*
 اگر ۳مف-حارفتن-ام ۳مف-حارفتن-ام ۳مف-حارفتن-ام اگر (پول‌ها را) نداد، بزنی‌ش! (فعل ساده)

۳-۲- جهت

جهت آن ساختار دستوری است که تطابق میان نقش‌های معنایی و روابط نحوی در جملات را متأثر می‌سازد. مثلاً در ساختارهای دارای جهت معلوم^۲، کنشگر^۳ در جایگاه فاعل و کنش‌پذیر^۴ در جایگاه مفعول قرار دارد حال آنکه در ساختارهای دارای جهت مجهول^۵ کنش‌پذیر عهده‌دار رابطه نحوی فاعلی است و کنشگر در نقش غیرفاعلی ظاهر می‌شود (نک. پائین^۶، ۲۰۰۶، ۲۳۷-۲۴۷). مضافاً اینکه معلوم و مجهول معروف‌ترین انواع جهت هستند که عمدتاً با استفاده از ساختارهای دارای افعال کمکی در زبان‌ها نشان داده می‌شوند (آندرسون^۷،

1. marked
 2. active
 3. agent
 4. patient
 5. passive
 6. T. E. Payne
 7. G. D. S. Anderson

۲۰۰۶: ۳۴). آهنگر (۲۰۰۷: ۲۲) جهت را مقوله‌ای رابطه‌ای^۱ می‌داند که با جایگاه‌های اشغال شده موضوع‌های گروه اسمی فعل^۲ و نیز صورت خود فعل در ارتباط است. از حیث جهت، گویش کُرتّه از تمایز دو شقی میان معلوم و مجهول، و فاقد جهت میانه^۳ بهره می‌گیرد. جهت مجهول با سه مشخصه نمایانده می‌شود: الف) ایجاد تغییر ساختاری در جایگاه‌های فاعل و مفعول مستقیم به عنوان دو موضوع فعلی، بدین صورت که در ساخت مجهول گروه اسمی مفعول مستقیم با از دست دادن نشانه مفعولی خود، از جایگاه پس فعلی به جایگاه گروه اسمی فاعلی ارتقا می‌یابد و گروه اسمی فاعل حذف می‌گردد (مگر به ندرت و برای تأکید؛ ب) بروز تغییر تصریفی در صورت فعل اصلی، یعنی کاربرد وجه وصفی فعل متعدی در ساخت مجهول؛ و ج) حضور یکی از صورت‌های تصریفی فعل کمکی but-en «شدن» در ساخت مجهول. نمونه‌های زیر این سه مشخصه تمایزدهنده در گویش کُرتّه را به روشنی نشان می‌دهد:

50) mo miəš-on=om	foruəh.
۱مفوف=جم-گوسفند من	گذ.فروختن
	من گوسفندان را فروختم. (جهت معلوم)
51) miəš-on foruəht-a	but-en.
صمف-گذ.فروختن جم-گوسفند	۳جم-گذ.شدن
	گوسفندان فروخته شدند. (جهت مجهول)

۳-۳-۳- مطابقه

مطابقه آن رابطه دستوری است که در آن حضور صورت یک عنصر زبانی نیازمند حضور صورت متناظر عنصر دیگر است (تراسک^۴، ۲۰۰۷: ۱۰). در گویش کُرتّه که جزء زبان‌های ضمیرانداز^۵ است، تمام صیغگان افعال (به جز سوم شخص مفرد در برخی موارد) آشکارا از حیث شخص (اول، دوم، سوم) و شمار (مفرد و جمع) با موضوع‌های فاعلی خود مطابقت می‌کنند. جدول زیر ضمائر شخصی فاعلی آزاد گویش کُرتّه را نشان می‌دهد:

-
1. relational
 2. noun phrase arguments of verb
 3. middle voice
 4. R. L. Trask
 5. pro-drop languages

جدول ۱۰. ضمائر شخصی آزاد/منفصل در گویش کُرتّه

شمار شخص	مفرد	جمع
اول	mo(n)/ma	ma
دوم	ta	šoma
سوم	ay(i)	aw(o)n

به علاوه، در گویش کُرتّه مطابقت شخص و شمار فعل با فاعل می‌تواند به کمک نشانه‌های وابسته فاعلی صورت پذیرد که به ستاک فعل منضم می‌شوند. این نشانه‌های فاعلی بسته به زمان ستاک فعل در این گروه‌ها جای می‌گیرند:

۳-۳-۱- زمان گذشته (افعال لازم):

در افعال گذشته لازم، شناسه‌ها یا پسوندهای شخصی فاعلی همواره به صورت ثابت به انتهای ستاک فعل می‌پیوندند و شخص و شمار آن را نشان می‌دهند (نمونه ۵۲):

52) yaht-**om** vali ta h^waft-at-ey.
 ۱مف-گذ.آمدن ولی تو ۲مف-گک-گذ.خوابیدن

[من] آمدم، ولی تو خوابیده بودی.

۳-۳-۲- زمان گذشته (افعال لازم):

در افعال گذشته متعدی، مطابقت شخص و شمار فعل با فاعل با واژه‌بست‌های عامل فاعلی صورت می‌پذیرد. تفاوت پسوندهای شخصی فاعلی گذشته با واژه‌بست‌های عامل فاعلی در این است که واژه‌بست‌های عامل فاعلی در ساخت کُنایی (ارگتیو) می‌توانند به صورت شناور به عناصری غیر از ستاک فعل متصل شوند (نمونه ۵۳)، ولی شناسه‌های فاعلی همواره به میزبان فعلی می‌پیوندند و خاصیت حرکت در جمله ندارند.

53) pul-on=**om** da ey dori.
 ۱مفوف=جم-پول گذ.دادن از ا.خ.

پول‌ها را به دُر خاتون دادم.

۳-۳-۳- زمان غیر گذشته:

در زمان غیر گذشته گویش کُرتّه، مطابقت شخص و شمار تمامی افعال لازم و متعدی با فاعل جمله، با شناسه‌ها یا پسوندهای شخصی فاعلی یکسان صورت می‌پذیرد که همواره و بلافاصله پس از ستاک فعل ظاهر می‌شوند (نمونه ۵۴):

5۴) leyd a=nend-om čašt a=h^war-om.

بیرون امف-حا.نشستن=وفعدها نهار امف-حا.خوردن=وفعدها

بیرون می‌نشینم نهار می‌خورم.

نتیجه کلی آن خواهد بود که گویش کُرتّه از یک نظام مطابقت فاعلی دوگانه برخوردار است؛ بدان معنا که برای نمایش مطابقت شخص و شمار فعل با فاعل جمله، از پسوندهای فاعلی و واژه‌بست‌های فاعلی بهره می‌گیرد که در جدول‌های ۱۱ و ۱۲ نمایش داده شده‌اند.

جدول ۱۱. پسوندهای مطابقت فاعلی در گویش کُرتّه

شمار شخص	مفرد	جمع
اول	-om ~ -am	-in
دوم	-ey ~ -ay	-iə
سوم	-ø ~ -i ~ -en	-en ~ -an

جدول ۱۲. واژه‌بست‌های مطابقت فاعلی در گویش کُرتّه

شمار شخص	مفرد	جمع
اول	= (o)m ~ = (a)m	=in
دوم	= (e)t	=iə
سوم	=i	= (e)š

فعل ربطی پی‌بستی but-en «بودن» نیز بسته به زمان دستوری خود به صورت‌های

غیرگذشته و گذشته و به شرح جدول زیر نمود می‌یابد:

جدول ۱۳. صورت‌های تصریفی فعل ربطی در گویش کُرتّه

زمان شمار و شخص	غیرگذشته	گذشته
اول شخص مفرد	=om	at=om
دوم شخص مفرد	=ey	at=ey
سوم شخص مفرد	=en	at=ø
اول شخص جمع	=in	at=in
دوم شخص جمع	=iə	at=iə
سوم شخص جمع	=en	at=en

۴- نتیجه‌گیری

دستگاه فعلی گویش کُرتَه به کمک نشانه‌گذاری واژنحوی، تمایز مقولات زمان دستوری، وجه، نمود، مطابقه و جهت را نشان می‌دهد. در مقوله زمان دستوری میان زمان‌های گذشته و غیرگذشته (حال-آینده) تمایز می‌گذارد و در هر دو زمان، از صورت‌های فعلی خاصی برای نمایش مشخصه‌های نمودی کامل، ناقص و عاداتی بهره می‌گیرد. بدین منظور، علاوه بر ساختار اصلی خود، از ساختار $a=$ به همراه صورت مصدری افعال نیز برای نمایش نمود استمراری و آغازین استفاده می‌کند که نتیجه وام‌گیری از گویش رودباری است. از نظر مقوله وجه نیز دستگاه فعلی آن برای نمایش وجه سه‌گانه اخباری (بیان واقعیات)، التزامی (بیان غیرواقعیات و غیرممکن‌ها) و امری از تمایزات ساختاری فعل بهره می‌برد. به علاوه، این گویش دارای تمایز دوگانه برای جهت‌های معلوم و مجهول است و بهره‌گیری از ساختار مجهول امکانی در زمان‌های گذشته و غیرگذشته و با افعال لازم و متعدی از خصوصیات بارز دستگاه فعلی آن است. نهایتاً تمام صیغگان افعال این گویش از پایانه‌های شخصی (غیر) گذشته و نیز افعال ربطی متصل (غیر) گذشته برای نمایش مطابقه استفاده می‌کنند.

پانویس

۱. شاهد این مدعا پیوستار تحولات واج لبی شده xv از اوستایی به صورت‌های xw ، hw و w (و x) به ترتیب در زبان بلوچی، کُرتَه، رودباری و فارسی است که پیوستاری را از غلبه کامل مشخصه لبی‌شدگی به سمت حذف کامل آن تشکیل می‌دهند.
۲. واجگان کُرتَه از همخوان‌های r (روان تک‌زنجی)، r (روان چندزنجی)، gw (انسدادی، نرمکامی -لبی‌شده)، hw (سایشی، چاکنایی -لبی‌شده) و نیز واکه‌های مرکب $uə$ (پیشین) و $uə$ (پسین) بهره می‌گیرد که در آوانگاری داده‌های پژوهش بدون توجه به پایگاه واجی آنها استفاده شده‌اند.
۳. برای آگاهی بیشتر از طبقه‌بندی جامع انواع وجه‌ها و نموده‌ها نک. Bhat، 1999 و داوری، ۱۳۹۳.
۴. یعنی تمایز میان زمان گذشته (past tense) و زمان غیرگذشته (non-past tense).
۵. گویش کُرتَه در نظام گذشته خود از دو نوع نشانه فاعلی مجزا؛ شناسه‌های فاعلی (برای افعال لازم) و واژه‌بست‌های فاعلی (برای افعال متعدی) برای نمایش مطابقه فعل-فاعل بهره می‌گیرد که در قسمت ۲-۳ (مطابقه) به آن پرداخته شده است.
۶. تکواژهای گذشته‌ساز در گویش کُرتَه عبارت‌اند از: $-t$ ، $-et$ و $-at$.

۷. در بررسی کاربردهای گذشته در این گویش، پیرو نظریات رده‌شناختی کامری (۱۹۸۵: ۱۶-۲۳) درباره کاربردهای زمان گذشته در زبان‌های جهان بوده‌ایم.
۸. در قسمت ۱-۲-۱ (الف-۱) بحث شد.

فهرست اختصارات

auxiliary verb	فعل کمکی	کم	first person	اول شخص	۱
past tense	زمان گذشته	گذ	second person	دوم شخص	۲
Singular	مفرد	مف	third person	سوم شخص	۳
Locative	قید مکان	مک	proper name	اسم خاص	ا.خ
past perfect marker	نشانه گذشته کامل	گک	progressive marker	نشانه استمرار	اس
possessive pronoun	ضمیر ملکی	مل	subjunctive mood marker	نشانه وجه التزامی	ال
infinitive marker	نشانه مصدری	مص	imperative mood marker	نشانه وجه امری	ام
Hiatus	میانجی (میان‌هشت)	میج	Diminutive	نشانه تصغیر	تص
past participle marker	نشانه صفت مفعولی	صم ف	comparative degree marker	نشانه صفت تفضیلی	تف
indefinite article	نشانه نکره	نک	verbal prefix	پیشوند فعلی	پفع
prohibition marker	نشانه نهی	نهی	emphatic morpheme	تکواژ تأکیدی	تأ
subject clitic	واژه‌بست فاعلی	وف	Plural	جمع	جم
verbal clitic	واژه‌بست فعلی	وفع	present tense	زمان حال	حا
object clitic	واژه‌بست مفعولی	ومف	copula	فعل ربطی	رطب
			negation marker	نشانه نفی	نف

منابع

- داوری، ش. ۱۳۹۳. «نمود تکمیلی در زبان فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، (۷): ۱۶۹-۱۹۱.
- دری، ن. و م. خیراندیش، ز. مَریدی. ۱۳۹۲. «توصیف ساختمان فعل در گویش کوه‌شهری». ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، (۴): ۶۲-۸۸.
- سلیمانی، آ. و ف. حق‌بین. ۱۳۹۵. «زمان دستوری و نمود در گویش لری بالاگریوه». جستارهای زبانی، (۲): ۲۴۵-۲۶۲.
- مطلبی، م. ۱۳۸۵. «فعل در گویش رودباری (کرمان)». مطالعات ایرانی، (۹): ۱۹۱-۲۱۲.

محمدی‌نیا، م. ۱۳۷۳. واژگان گویش کُرتّه متداول در قلعه گنج کهنوج همراه با تحلیل واجی، ساخت‌واژه‌ای، معنایی و منظورشناختی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

- Ahangar, A. A. 2007. "A description of Verbal Sytem in Sarhaddi Balochi of Granchin". *Orientalia Suecana*, (56): 5-24
- Anderson, G. D. S. (2006). *Auxiliary Verb Constructions*, England: Oxford University Press.
- Axenov, S. 2006. *The Balochi language of Turkmenistan*, Sweden: Uppsala University Press.
- Bauer, L. 1983. *English Word-Formation*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Bhat, D. N. S. 1999. "The Prominence of Tense, Aspect and Mood". *Studies in language Companion series*, 49.
- Booij, G. 2007. *The Grammar of Words*, New York: Oxford University Press.
- Comrie, B. 1976. *Aspect*, London: Cambridge University Press.
- . 1985. *Tense*, London: Cambridge University Press.
- Givon, T. 2001. *Syntax: An Introduction. Vol I*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Haspelmath, M. & A. D, Sims. 2010. *Understanding Morphology*, England: Hachette UK Company.
- Katamba, F. & S, John. 2006. *Morphology*, New York: Palgrave Macmillan.
- Palmer, F. R. 2001. *Mood and Modality*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Payne, T. E. 2006. *Exploring Language Structure*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Penner, K. M. 2015. *The verbal system of the Dead Sea scrolls*, Boston: Brill.
- Tallerman, M. 1998. *Understanding Syntax*, London: Hodder Arnold.
- . 2011. *Understanding Syntax*, London: Hodder Education.
- Trask, R. L. 2007. *Language and Linguistics, the Key Concepts*, 2nd Ed. London: Routledge.

ساخت واژگان خویشاوندی تالشی با رویکرد اجتماعی

دکتر علی نصرتی سیاهمزیگی ✉

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۳۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۵/۱۳

چکیده

واژه‌های خویشاوندی از اساسی‌ترین عناصر زبان‌اند که به آنها از منظرهای گوناگون نگریسته‌اند. در این جستار، ضمن گردآوری واژگان خویشاوندی تالشی جنوبی (شفت)، آنها را به بنیادی، ترکیبی، ناتنی و ساختگی بخش کرده‌ایم. ساخت و ارجاعی یا خطابی بودن آنان را بررسیده و از ساختار زبانی راه به ساختار اجتماعی برده‌ایم؛ استواری یا سستی پیوند خویشاوندی، ارجمندی و بی‌ارجی، خوشایندی یا ناخوشایندی برخی خویشان، جنسیت، برترنهادن خویش پدری یا مادری، ساختار قدرت در خانواده، تأثیر خانواده گسترده و هسته‌ای بر واژگان خویشاوندی، تنوع واژگانی یا نبود واژه برای برخی خویشان را پژوهیده‌ایم. شیوه مقاله توصیفی و تحلیلی است، هم از پژوهش کتابخانه‌ای بهره برده‌ایم، هم میدانی. در تالشی جنوبی شفت پیوند خویشاوندی گسترده و استوار است، الگوی قدرت پدرسالارانه، تنوع واژگانی پدر بسیار، و الگوی اقامت پدرمکانی است. جنسیت برجستگی دارد و دگرگونی اجتماعی برخی واژگان خویشاوندی را برانداخته‌است. پدر، مادر و خواهر گونه اهریمنی هم دارند. برخی پیوندهای خویشاوندی واژه ندارند و صرفاً توصیف می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: واژگان خویشاوندی، تالشی جنوبی شفت، ساخت واژه، زبان‌شناسی اجتماعی

۱- مقدمه

زبان با ساخت اجتماعی^۱ و نظام ارزش‌های جامعه درگیر است. بر جامعه اثر می‌نهد و جامعه نیز بر ساختار واژگان^۲ (ترادگیل^۳، ۱۳۷۶: ۳۷). ساختار خانواده و جامعه و نیز استواری یا سستی پیوند با خویشان در پس واژگان خویشاوندی نهفته است. مطالعه حوزه خویشاوندی را «هسته مطالعات تمامی فرهنگ‌های جوامع» دانسته‌اند (اشتروس، نقل از روح‌الامینی، ۱۳۸۵: ۱۴۰).

تالشی از زبان‌های ایرانی شمال غربی است که در میانه دو رود کورا در جمهوری آذربایجان و سفیدرود بدان سخن می‌گویند. سه گویش تالشی را نیز رودها از هم می‌گسلند؛ میان کورا و ناورود گستره تالشی شمالی، میان ناورود و سفارود گستره تالشی مرکزی و میان سفارود و سفیدرود گستره تالشی جنوبی است. تالشی جنوبی بخش‌هایی از شهرستان‌های شفت، فومن، ماسال و شاندرمن، صومعه‌سرا و رضوان‌شهر را در بر می‌گیرد.

در این پژوهش واژگان خویشاوندی تالشی جنوبی شفت را براساس سه گونه سیاهمزی، نصیرمحله و لاسک بررسی‌ده‌ایم، از هر گونه یک گویشور برگزیده‌ایم^(۱). از پژوهش کتاب‌خانه‌ای نیز بهره برده‌ایم. واژگان خویشاوندی را بر پایه الگوی باطنی^(۲) به بنیادی و ترکیبی بخش کرده‌ایم. واژگان بنیادی یا ساخت ساده دارند، یا ساده‌اند و همراه صفت می‌آیند. اینان دو دسته‌اند؛ نسبی و سببی. واژگان ترکیبی از پیوستن دو یا چند واژه بنیادی با اضافه یا بی اضافه ساخته می‌شوند. به واژگان خویشاوندی نانتی و ساختگی^(۳) نیز پرداخته‌ایم. واژگان پیرامونی خویشاوندی، جمعی و برخی واژگان نگنجیده در دسته‌های پیشین را جداگانه آورده‌ایم. ساخت برخی واژه‌های خویشاوندی را نشان داده‌ایم، ساده، مرکب یا وصفی، چگونگی ترکیب؛ اضافی یا غیراضافی، تمایز جنسیتی، تنوع واژگانی برخی خویشان، ارجاع^۴ و خطاب^۵ واژگان و افزون بر ساختار واژگان به بررسی اجتماعی پرداخته‌ایم؛ الگوی اقامت و قدرت، گسترده یا هسته‌ای بودن خانواده، استواری یا سستی پیوند خویشاوندی، ارجمندی و بی‌ارجی، خوشایندی یا ناخوشایندی برخی خویشان، برتری خویش پدری یا مادری، نبود واژه برای برخی خویشان، و گاه سنجش واژگان خویشاوندی تالشی با فارسی. برای این کار از کنایه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و ترانه‌های مربوط به واژه‌های خویشاوندی نیز بهره برده‌ایم. بدین شیوه تاکنون به واژگان خویشاوندی تالشی ننگریسته‌اند.

1. social structure

2. structure lexico

3. Trudgill

4. reference

5. address

۲- پیشینه پژوهش

به واژگان خویشاوندی از درجه‌هایی گونه‌گون نگریسته‌اند؛ زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و روان‌شناسی. نخست مورگان^۱ به واژگان خویشاوندی پرداخت و آنان را بازتاب تمایزهایی چون جنس، نسل، بستگان سببی و نسبی دانست. پس از وی مورداک^۲ شش الگو برای روابط خویشاوندی شناسایی کرد و سال‌ها بعد لاونزبری^۳ الگوی دیگری بدان افزود (استاجی، ۱۳۹۴: ۴-۶). بیتس و پلاگ^۴ (۱۳۷۵) خویشاوندی و معیارهای آن را در قوم یانومامو پژوهیدند. ترادگیل (۱۳۷۶) به رابطه زبان، فرهنگ و تفکر، و وارداف^۵ به زبان‌شناسی اجتماعی واژگان خویشاوندی پرداخت. زاهدی (۱۳۸۸) واژگان خویشاوندی فارسی را با انگلیسی سنجید، باطنی (۱۳۷۴) به شبکه‌ی صوری اصطلاحات خویشاوندی در فارسی و اجزای سازنده‌ی معنایی آن پرداخت و نیز (۱۳۶۴) پیوند خویشاوندی و برش معنایی گوناگون آن را در فارسی و انگلیسی نشان داد. کوشک جلالی (۱۳۷۶) ابهام در معنا و کاربرد اصطلاحات خویشاوندی فارسی را بررسیید. استاجی (۱۳۹۴) از منظر تاریخی و رده‌شناختی به واژگان خویشاوندی در زبان فارسی نگریست و نشان داد که نظام واژگان خویشاوندی فارسی با همگانی‌های گرینبرگ^(۴) مطابقت دارد.

در زمینه پژوهش در گویش‌های ایرانی منصوری و رحمانی (۱۳۹۴) نظام واژه‌های خویشاوندی بیش از پنجاه گویش ایرانی را بررسی‌دند. حسنوند عموزاده (۱۳۹۳) به نسبت زبانی در واژگان خویشاوندی گویش لکی دره‌شهر پرداخت. عباسی و کزازی (۱۳۹۲) واژگان خویشاوندی هورامی را براساس معیارهای مورداک بررسی‌دند. یوسفی نصیرمحلّه (۱۳۸۴) به مسائل جامعه‌شناختی گویش تالشی، و رضایتی کیشه‌خاله و چراغی (۱۳۸۷) به واژه‌شناسی اجتماعی گویش گیلکی در حوزه اصطلاحات خویشاوندی و جنسیت پرداختند.

۳- واژگان خویشاوندی

باطنی (۱۳۷۴: ۱۶۱) واژگان خویشاوندی فارسی را از نظر ریخت‌شناسی به دو دسته بنیادی و ترکیبی بخش کرده‌است. اعضای شبکه‌های خویشاوندی فارسی و تالشی تفاوت‌هایی اندک دارد که در هر بخش می‌آید.

-
1. Morgan
 2. Murdoch
 3. Lounsbury
 4. Bates & Plog
 5. Wardhaugh

۳-۱- واژگان خویشاوندی بنیادی

واژگان بنیادی یا ساده‌اند یا واژگان ساده‌ای که یک صفت، بی اضافه بدان پیوسته باشد. این واژگان در دو شبکه بسامان می‌شوند، نسبی و سببی (نک. همان‌جا).

۳-۱-۱- واژگان خویشاوندی بنیادی نسبی

این واژگان در فارسی و تالشی چهارده عضو دارد.

پدربزرگ؛ aqa, bâbâ, pūlla baba

pūlla baba مرکب است و بقیه ساده. همه برای خطاب و ارجاع به کار می‌آیند^(۵). aqa در تالشی شفت خطابی و مهرآمیز است و بیشتر به پدربزرگ‌ها یا پیرمردان سیّد گویند. میان پدربزرگ پدری و مادری تفاوتی نیست و هر دو را یکسان خطاب کنند و ارجاع دهند.

مادر بزرگ؛ mama, dede, pūla dede, pūla nana

همه برای خطاب و ارجاع به کار می‌آیند. pūla nana و pūla dede مرکب و بقیه ساده‌اند^(۶). pile کودکانه است.

پدر؛ pahar, pə, amu, gagâ, ajân, abâ, âqâjân, âqâ, aqa, dada, bâbâ, baba

تنوع واژگانی پدر در تالشی بسیار است و همه ساخت ساده دارند. سادگی واژه پدر، افزون بر ارج و ارزش، به اصل کم‌کوشی و بسیار خطاب‌شدن بازمی‌گردد. این واژه‌ها در معنا یکسان نیستند؛ baba بیشتر به کار می‌رود و ارجاعی و خطابی است. dada مهرآمیز و کهن است و کمتر شنیده می‌شود. aqa بیشتر به پدران سیّد و نیز برای بزرگداشت، در خطاب پیران و ریش‌سفیدان و سادات به کار می‌آید، از این‌رو، «âqâjân, âqâ, aqa aqa be ka kâ barâ» (آقا آقا باید از خانه بلند شود) را کنایه از «احترام جامعه به شخص در گرو احترام فرزندان او بدوست» به کار برند. âqâjân و âqâ در بین تالش‌های شهرنشین کاربرد دارد. abâ در خانواده‌های مذهبی به کار می‌رود. ajân بسیار مهرآمیز و کم‌کاربرد است. gagâ روایی ندارد و کاربرد آن را نشانه فرودستی اجتماعی خانواده می‌دانند^(۷). خطاب amu به پدر، یادگار خانواده گسترده^۱ در جامعه سنتی است که پسران همسران خود را به خانه پدر می‌آوردند و یک جا می‌زیستند. از آنجاکه عموزادگان بزرگ‌تر کودک، پدر او را عمو خطاب می‌کردند، کودک نیز به پیروی آنان پدر خویش را عمو خطاب می‌کرد. البته با برافتادن خانواده گسترده این خطاب نیز برافتاده است.

1. extended family

ساخت سادهٔ pə در نصیرمحلّه برای ارجاع و خطاب به کار می‌رود اما در سیاهمزیگی و لاسک تنها در دو کاربرد به جا مانده‌است: در کنایه‌ها و تعبیرها؛ əštə pə xub, əštə mǎ xub. (پدرت خوب، مادرت خوب.) و برای دشنام؛ čə pə lanat! (بر پدرش لعنت!). در ساخت ترکیبی برای ارجاع خویشان زن و شوهر به کار می‌رود: yən pə (پدرزن). pə در فومن و تالشی مرکزی برای ارجاع و خطاب کاربرد دارد. pahar در تالشی شفت واژهٔ اهریمنی پدر است. ساخت ساده‌اش برای دشنام به کار می‌رود: tǎ čə pahar kalla ātaš žandiya. (کلهٔ پدرش را آتش زدی) و در ساختار ترکیبی برای ارجاع خویشان ناتنی: pahar yən (زن‌بابا).

مادر؛ dede. nana. dede. aji. mǎmǎn. mǎ. dedejān. muar همهٔ این واژه‌ها ساده‌اند. تنوع واژگانی پدر بیش از مادر و نشانهٔ ساختار پدرسالارانهٔ جامعهٔ تالش‌زبان است. nana برای خطاب و ارجاع به کار می‌رود، نیز به هر زن سالمندی برای بزرگداشت گویند. dede و aji مهرآمیزند، aji کم‌کاربرد است. mǎmǎn نزد تالش‌های شهری کاربرد دارد. ساخت سادهٔ mǎ در نصیرمحلّه برای ارجاع و خطاب به کار می‌رود اما در سیاهمزیگی و لاسک تنها در کنایه‌ها و تعبیرها و دشنام به کار می‌رود. این ساخت در ترکیب برای خویشان زن و شوهر مانند yən mǎ (مادرزن) و šūyara mǎ (مادرشوهر) به کار می‌رود. muar واژهٔ اهریمنی مادر در تالشی شفت است. ساخت ساده‌اش برای دشنام به کار می‌رود و ساخت ترکیبی‌اش برای ارجاع خویشان ناتنی: muara šū (شوهرِ مادر).

عمو؛ amu

ساده است، هم برای خطاب به کار می‌رود هم ارجاع. پدر را نیز amu خطاب کنند (نک. بخش پدر). برای خطاب به عمو القاب و صفات mašta (مشهدی)، kablâ (کربلایی)، hâji (حاجی)، âqâ (آقا)، aqa (آقا) و gul (گل) می‌افزایند. به کوچک‌ترین عمو gula amu گویند و گونهٔ خطابی دیگرش amuguli است. گاه این ترکیب‌ها نام خاص می‌شود.

عمه؛ bibi

ساده، خطابی و ارجاعی است. هنگام خطاب، برخی به عمهٔ کوچک gula bibi (عمهٔ گل) گویند اما بیشتر، نام عمه‌ها را به bibi افزایند.

دایی؛ dâjân, dâyi, xâlu

همهٔ این واژه‌ها ساده‌اند و برای ارجاع و خطاب به کار می‌روند. بیش از همه dâyi به کار می‌رود. xâlu کمتر شنیده می‌شود اما در xâlen (زن‌دایی)^(۸) کاربرد دارد. در خطاب به xâlu و

dâyi نیز القاب و صفات aqa, âqâ, hâji, kablâ, mašta و gul افزایشند اما برای dâyi کم‌کاربرد است. dâjân یکدلانه‌تر است و روایی بیشتری برای خطاب دارد.

خاله؛ mâšəl

ساده است و برای خطاب و ارجاع به کار می‌رود. بیشتر بی هیچ صفت یا لقبی خطاب می‌شود. همهٔ واژگان خویشاوندی که با mâšəl ساخته می‌شوند ترکیب اضافی‌اند مانند mâšəla zâ (خاله‌زا)، درحالی‌که واژه‌های خویشاوندیِ عمو و عمه، مرکب‌اند. نشانه‌های برتر نهادن خویش پدر بر مادر در نظام خویشاوندی^۱ تالشی شفت بسیار است؛ تمایز جنسیتی در فرزندان خاله نیست و بیشتر mâšəla zâ (خاله‌زا) به کار می‌رود و mâšəla zua (پسرخاله) و mâšəla kila (دخترخاله) بسیار کم‌کاربرد است، حال آنکه bibi zâ (عمه‌زا) و amu zâ (عموزا) در زبان نیست. خاله از خویشان دم دست در کنایه‌ها و تعبیرهاست و نقشی پررنگ در زبان کنایه دارد، برای نمونه mâšəli šū duen (خاله را شوهر دادن) کنایه از «به سختی گوشمال دادن» است، برای «نمایاندن اشتباه کسی» گویند: ənta kari kə əštə mâšəl geša bu. (این‌گونه می‌کنی که خاله‌ات عروس می‌شود). (برای دیگر کنایه‌ها نک. نصرتی سیاهمزیگی، ۱۳۸۶).

خواهر؛ xuar, xâvar, lele, xâli, xâ

xâ در ارجاع به کار می‌رود^(۹). lele خطابی و ارجاعی و مهرآمیز است و هنگام خطاب، بیشتر با jân به کار می‌رود. xâvar تنها در نام دختران اکنون سالخورده مانده‌است. xuar اهریمنی است. برای دشنام و ساخت ترکیب اضافی به کار می‌رود، مانند: xuara zâ (خواهرزاده).

برادر؛ abâ, bərvār, burar, bərâ

همهٔ اینها ساده‌اند. bərâ خطابی و ارجاعی است. معمولاً برای خطاب به برادر القاب و صفات aqa, âqâ, hâji, kablâ, mašta و gul افزایشند. با aqa bərâ به بزرگ‌ترین برادر، با gula bərâ به کوچک‌ترین برادر خطاب کنند و برای یکدلی bərâ guli نیز گویند. گاه از روی کاربرد بسیار، به‌ویژه در خانواده‌های پرجمعیت، aqa bərâ و gula bərâ اسم خاص می‌شوند. abâ تنها در نصیرمحلّه در خطاب برادر به کار می‌رود. گاه پسوندهای تحبیب li و te هنگام خطاب، به برادران کوچک‌تر افزوده می‌شود. burar در سیاهمزیگی و bərvār در نصیرمحلّه و لاسک در حالت اضافی به کار می‌روند: burara zâ یا bərvara zâ (برادرزاده). مردان هنگام سخن، برای همدلی بیشتر ... čəmə bərâ rā bəvâm (برای برادرم بگویم ...) می‌گویند و این،

1. kinship system

تکیه کلام برخی است. زنان هنگام سخن گفتن درباره خوبی‌های مرد نامحرم čəmə nâzayna bərâya (برادرِ نازنینِ من است) گویند. مردان نیز در چنان هنگامه‌ای، čəmə nâzayna xâya .. (خواهرِ نازنینِ من است ...) می‌گویند. تالش‌ها گاه فریادخواهی یا شگفت‌زدگی bərâme گویند^(۱۰) و این کلیدی‌ترین شبه‌جمله تالشی است. نیز هم‌زبانان خویش را tâləša bərâ خطاب کنند.

دختر؛ kila, kilali, kilate, nanaguli, ruli, ru, juju

kila ساده است، برای خطاب و ارجاع کاربرد دارد. kilali بیشتر در ترانه‌ها به کار می‌رود:

âgârdən rama nâri (پیش‌قراول گله را برگردان)

vigârdən rama nâri (پیش‌قراول گله را برگردان)

bige burčema neri (گوسفندِ نرِ سفیدِ چشم‌روشن را بگیر)

sar âbər xâla neri (گوسفندِ نرِ خال‌خالی را سر ببر)

ay kilali jânəm, kilali (ای دخترک جان، ای دخترک)

čəmə jânəm kilali (جانِ من، دخترک ...) (فریدی هفت‌خوانی، ۱۳۸۹: ۹۱)

kilate مهرآمیز است. برای نازداشت دختران را با ruli و ru خطاب کنند. juju نیز برای نازداشت دخترچگان است. پدران گاه برای احترام و نازداشت دختران خویش را nanaguli (مادر گل) خطاب می‌کنند. به دخترچه kilaxərdan گویند.

نگرش تالش‌ها اندکی جنسیت‌زده است. نمونه را در تالشی جنوبی به دختر در خانه مانده و شوی نکرده‌ای که خانه را می‌پاید و کارهای خانه را می‌کند به شوخی گویند:

ka u bar pisa kila sar viruma?

(خانه و پیرامونش بر سر دخترکچه فروآمده‌است؟).

به دختر پا به سن گذاشته شوی نکرده kana kila (کهنه‌دختر) و ništa kila (نشسته‌دختر)

گویند اما به چنان پسری azaba jun (جوانِ عَزَب) گویند. در زبانزدهای تالشی هست که:

bəz dār u meš dār u kila dāri umidi niya.

(به بُزدار، زنبوردار و دختردار امیدی نیست.)^(۱۱)

در کنایه نیز zua sâl kila karden (در سال پسر - سالی که همه پسر زایند - دختر زاییدن) به مفهوم شکست خوردن در روزگاری است که همه چیز برای پیروزی آماده است.

پسر؛ zua, zual, zuaguli, kula, kulate, bilibili, bilikuta

zua ساده و پرکاربردترین است، برای ارجاع و خطاب به کار می‌رود. برای نازداشت بدان li و te افزایش، گرچه zuali کم کاربرد است. گاه نیز zuaguli گویند. kula نیز ساده، ارجاعی و خطاب

است، بیشتر برای اشاره به پسر ناشناس یا خوارداشت به کار می‌رود و برای تحییب با پسوند *te* می‌آید. گاه شوهران را با این واژه خطاب کنند. در گذشته‌های دور، برای نازداشت، پسر یا نوه خویش را با تعبیرهای نکوهیده *bilibili* و *bilikuta* خطاب می‌کردند. گاه اینها اسم خاص می‌شد. *zua nafs* به جنس پسر و *zuaxərdan* به پسرپچه گویند. در فرهنگ تالشی داشتن پسر نشان سعادت‌مندی است، از این‌رو، گویند:

zar dār lakə, zua dār nelakə.

(زردار می‌افتد، پسر دار نمی‌افتد.)

یا در عروسی در آیین *kaša danəšā* (در آغوش نشانیدن)، هنگام نشستن عروس و داماد در جایگاه، پسرپچه‌ای را در آغوش عروس می‌نشانند بدین امید که نخستین فرزندش پسر باشد.

نوه؛ -

در تالشی شفت برای نوه واژه نیست و به جایش *zua zā* (نوه پسری؛ فرزند پسر) و *kila zā* (نوه دختری؛ فرزند دختر) گویند. زبان دلبستگی‌های ما را باز می‌تاباند (یول، ۱۳۸۵: ۳۰۸)، از این‌رو، برخی واژه‌ها در زبانی واژگانی شده^۱ یا واژگانی نشده‌اند. در تالشی شفت فرزند پسر یا دختر بودن مهم و جنسیت نوه در جایگاه سپسین است، و راست این است که فرزند پسر عزیزتر است. این از سرودی که برای نوه‌های پسری می‌خوانند نیز برمی‌آید:

kila zā dəšbendi zāya, zua zā jân u dili zāya.

(زاده دختر، زاده دشمن است، زاده پسر، زاده دل و جان.)

نتیجه؛ -

در تالشی شفت برابر نهاد ساده ندارد و بیشتر *zua zā bəzā* (نتیجه پسری؛ فرزند فرزند پسر) و *kila zā bəzā* (نتیجه دختری؛ فرزند فرزند دختر)، *zā bəzā* و *zā avi zā* (زاده زاده) گویند.

۳-۱-۲- واژگان خویشاوندی بنیادی سببی

شبکه واژگانی است که به پیوند خویشاوندی از راه زناشویی اشارت و در فارسی هفت عضو دارد (نک. باطنی، ۱۳۷۴: ۱۶۲ و ۱۶۳). در تالشی شفت شش عضو دارد چون «جاری» مرکب است.

زن؛ *pəlâpaj, zanuna, yēnak, yēn*

yēn به معنی زن (در برابر شوی، همسر) است، برای خطاب به کار نمی‌رود و تنها بدان ارجاع می‌دهند. *yēnak* دویپهلوست. ارجاعی و خطاب‌ی است. با آن هم به همسر خطاب کنند و هم به

1. lexicalized

هر زن دیگر. به زن در مفهوم عام *yenak* گویند. نیز این واژه در سیاهمزیگی در ساختار واژگان خویشان زن به کار می‌رود؛ *yenaki varasa* (خویشان زن) که ترکیبی با یک اضافه است و ناخوشایندی و دوری خویشان زن را می‌نمایاند. این ترکیب در نصیرمحلّه و لاسک *yen fâmil* است. به زن ناشناس نیز *yenak* گویند. به مردی که رفتار یا گفتار زنانه دارد *yenaka* زن خویش نزد دیگران به کار برند. به جز این واژه، *xərdanen* (بچه‌ها) در حالت فاعلی و *xərdanun* (بچه‌ها) در حالت غیرفاعلی و *pəlâpaj* (پلویز) نیز گویند. نگاه تالش‌ها به زن از تعبیر *pəlâpaj* و عبارت زیر برمی‌آید:

bəhâri kəlâk čəmə u čəmə asbi sar, pâyizi kəlâk čəmə yen u čəmə əsba sar.
(باران بهاری بر سر من و اسبم [باردا]، باران پاییزی بر سر زن و سگم.)

شوهر؛ *šū*, *šūar*, *mərd*, *mərdak*, *mərduna*

همه ساده‌اند. *šū* پرکاربرد است، برای ارجاع است نه خطاب. *šūar* برای ساخت اضافی در واژگان ترکیبی به کار می‌رود: *šūara mâ* (مادرشوهر). گاه شوهران را با *mərdak* خطاب کنند اما بیشتر برای مرد ناشناس و در ساختار واژگان خویشان شوهر به کار می‌رود مانند *mərdaki* *varasa* (خویشان شوهر) و نمونه‌ای از ناخوشایندی خویشان شوهر است. معنی جوان‌مرد نیز دارد؛ *a mərdaka* (او جوان‌مرد است).

زنان با *mərduna* در نبود همسر خویش بدو ارجاع دهند. افزون بر این *xərdanun baba* و *xərdanun aqa* (پدر بچه‌ها) نیز گویند. در ترانه‌ها شوهر را *rūka xəđâ* (خدای کوچک) نیز نامیده‌اند. *mərd* کهن است و تنها در ترکیب‌ها مانده‌است، مانند *piramərd* (پیرمرد)، *kayxəđâ mēra* (کدخدا مرد).

هوو؛ *avezə*, *avəsi*, *avəsti*

کاربرد خطایی ندارند و ارجاعی‌اند^(۱۳). هر سه ساخت ساده دارند. هوو در تالشی نماد دشمن است و خواهران ناسازگار را بدان مانند کنند.

عروس؛ *arus*, *geša*, *veyi*

هر سه ارجاعی و خطایی‌اند. *veyi* در لاسک به کار می‌رود اما در سیاهمزیگی و نصیرمحلّه از بین رفته‌است و *geša* و *arus* گویند. در گویش‌های دیگر تالشی جنوبی و مرکزی نیز به

عروس veyu یا vayu گویند^(۱۴). به زنِ پسر؛ zua yen، به زنِ برادر bur yen، bəṛā yen و bərven گویند^(۱۵).

داماد؛ zəmə

ارجاعی و خطاب‌ی است. در معنی نسبت شوهر با خانواده همسر، گاه برای شوخی یا خوارداشت بدان kula (پسر) یا پسوند te (ک) افزایند. در فارسی افزون بر داماد، شوهر خواهر نیز گویند اما در تالشی شفت این ترکیب نیست. به داماد سرخانه ka sara zəmə گویند که برابر معنایی فارسی آن است و به دلیل پدرمکان^۱ بودن جامعه تالش با خواری همراه است، زیرا در خانواده‌های گسترده، زن به خانواده همسر می‌پیوندد نه مرد.

باجناق؛ hama zəmə

در تالشی ترکیبی با یک اضافه است. این نسبت در فارسی زمینه‌ای برای شوخی است اما در تالشی شفت این گونه نیست.

۳-۲- واژگان خویشاوندی ترکیبی

واژگان خویشاوندی ترکیبی با به هم پیوستن دو یا چند واژه بنیادی ساخته می‌شود. گاه نقش‌نمای اضافه دارد و گاه ندارد. تا جایی که معنا برمی‌تابد می‌توان هر واژه را با واژه‌های دیگر درآمیخت اما در فارسی معمولاً بیش از سه واژه بنیادی در کنار هم نمی‌آید (باطنی، ۱۳۷۴: ۱۶۵). در تالشی زنجیره واژه‌های بنیادی از فارسی گسترده‌تر است. برای نمونه nana māšəla zā (خواهرزاده مادر) ساختار اضافی ندارد و خطاب می‌شود.

جاری / زن برادرشوهر؛ xeyvaryen xəvaryen

این واژه‌ها ارجاعی و ساده‌اند. در سیاهمزیگی و نصیرمحله همه واژه‌های خویشاوندی شوهر غیرساده‌اند جز این واژه‌ها. ماندگاری این واژه‌ها پیوند استوار این خویش را می‌نماید. در خانواده‌های گسترده پیشین که پسران، همسران را به خانه پدر می‌آوردند، پیوند زنان برادران بسیار استوار می‌نمود. امروز که دگرگونی‌های اجتماعی^۲ خانواده‌های گسترده را برانداخته و خانواده هسته‌ای^۳ بر ساخته نیز به دلیل قدرت و استواری برخی پیوندها واژگان وابسته بدانها همچنان در دایره واژگانی‌اند.

1. patrilocal

2. social change

3. unclear family

زن‌عمو؛ amu yen, amiyen, amen

در فارسی مرکب دوجزبی است اما در تالشی سیاهمزیگی و لاسک، با فرایند واجی کاهش، ساده شده‌است؛ amen^(۱۶).

پسرعمو؛ amu zua, amuza

پسرعمو دو ساخت دارد، ساده که دچار فرایند آوایی کاهش شده؛ amuza و مرکب دوجزبی؛ amu zua. زن پسرعمو در فارسی ترکیبی سه‌جزبی است، در نصیرمحلّه و لاسک نیز چنین است اما در سیاهمزیگی با فرایند واجی کاهش ساده شده‌است؛ amuzen.

دخترعمو؛ amu kila

دخترعمو همانند فارسی مرکب دوجزبی است. برخی واژگان ترکیبی با عمو، که در فارسی با اضافه می‌آیند در تالشی شفت ساخت مرکب دارند مانند amuza zâ yen (زن فرزند پسرعمو؛ زن پسرعموزا)، که در تالشی واژه مرکب سه‌جزبی است و در فارسی ترکیب با اضافه.

پسردایی؛ dâyi zua

در ساخت، مانند فارسی مرکب دوجزبی است. در تالشی شفت، پسردایی یک جزء از پسرعمو بیشتر دارد شاید برای برترنهادن خویش پدر بر خویش مادر. dâyi zua zâ (فرزند پسردایی) مرکب سه‌جزبی و amuza zâ (فرزند پسرعمو)، مرکب دوجزبی است.

دختردایی؛ dâyi kila, xâlu kila

در ساخت مانند فارسی مرکب دوجزبی است.

زن‌دایی؛ dâyen, xâlen, xâllen, dâyi yen

هم ساده به کار می‌رود و هم ترکیبی.

پسرعمه؛ bibi zua

مانند فارسی مرکب است. زن پسرعمه در فارسی ترکیب با یک اضافه است و در سیاهمزیگی ساده؛ bibzen.

دخترعمه؛ bibi kila

مانند فارسی مرکب است.

شوهرعمه؛ bibiya šū

در فارسی مرکب دوجزایی است و در تالشی شفت ترکیب اضافی. تالشان شوهرعمه را با اضافه به کار می‌برند اما زن‌عمو را ساده. گویی خویش سببی از جنس زن از خویش سببی از جنس مرد ارج بیشتری دارد. دیگر واژگان خویشاوندی عمه همانند عموست.

پسرخاله / دخترخاله؛ -

بیشتر بی‌تمایز جنسیتی و با *māšəla zâ* به کار می‌رود.

شوهرخاله؛ māšəla šū

ترکیبی با یک اضافه است و در فارسی واژه مرکب دوجزایی. شوهرخاله در تالشی محبوب نیست؛ به همیشه همراه و مزاحم *māšəla šū* گویند، نیز او را نه شوهرخاله که عمو و دایی خطاب کنند.

پدرزن؛ yen pə

ساختارش مانند فارسی مرکب دوجزایی است. این واژه به هیچ روی برای خطاب کاربرد ندارد. معمولاً پدرزن را دایی و عمو خطاب می‌کردند.

مادرزن؛ yen mā

مانند فارسی مرکب دوجزایی است. معمولاً مادرزن را زن‌دایی و زن‌عمو خطاب می‌کردند.

برادرزن؛ yen bəra

مرکب دوجزایی است. برای خطاب به کار نمی‌رود و جنبه ارجاعی دارد. معمولاً برادرزن را با نام خطاب کنند. هنگام اضافه، برای خویشان زن نیز ساخت اضافی برادر به کار می‌رود: *yen burara zâ* (فرزند برادرزن)، که در تالشی و فارسی ترکیبی و با یک اضافه است.

خواهرزن؛ yen xâ

چونان فارسی مرکب دوجزایی است. برای ارجاع به کار می‌رود، برای خطاب نام خواهرزن را گویند. هنگام اضافه، برای خویشان زن نیز ساخت اضافی خواهر به کار می‌رود: *yen xuara zâ* (فرزند خواهرزن)، در تالشی و فارسی ترکیبی و با یک اضافه است.

پدرشوهر؛ *šūara pə*

ترکیبی اضافی است و تنها در تالشی جنوبی شفت به کار می‌رود. در دیگر بخش‌های تالشی جنوبی و نیز تالشی مرکزی واژه ساده *xasura* به کار برند^(۱۷). این واژه کهن (برای ریشه‌شناسی، نک. حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱۱۴۵) در تالشی شفت حتی در ترکیبی نمانده است.

مادرشوهر؛ *šūara mǎ*

ساختار *šūara pə* با *šūara mǎ* (پدرشوهر) یکی است. در تالشی جنوبی، جز شفت، و نیز در تالشی مرکزی به مادرشوهر *xəsərg* گویند (نک. رضایتی کیشه‌خاله و خادمی ارده: ۶۱؛ رفیعی جیردهی: ۱۲۱). مادرشوهر در زبان ناخوشایند است؛ *šūara mǎ ben* (مادرشوهر بودن) کنایه از «آزاردهنده بودن» و *šūara mǎ giri* (مادرشوهربازی در آوردن) کنایه از «دستوردادن» است.

خواهرشوهر؛ *šūara xâ .bâji .ira*

ترکیب اضافی *šūara xâ* برای ارجاع است. در سیاهمزیگی، خواهرشوهر را *bâji* خطاب می‌کردند و با توجه به جایگاه وی در خانواده صفتی بدان می‌افزوند؛ *xânəm* (خانم)، *âqâ* (آغا)، *šâ* (شاه)، *gul* (گل) که البته امروز از بین رفته‌اند. در دیگر گونه‌های تالشی جنوبی و تالشی مرکزی به خواهرشوهر *ira* گویند (نک. رضایتی کیشه‌خاله و خادمی ارده: ۶۱؛ رفیعی جیردهی: ۳۶).

برادرشوهر؛ *šūara burar .šūara bəra .dadaš .xeyvar*

برادرشوهر در سیاهمزیگی و نصیرمحلّه ترکیب اضافی است؛ *šūara bəra*، اما در دیگر گویش‌های تالشی جنوبی و تالشی مرکزی ساده است^(۱۸)؛ *xeyvar*. این واژه در این دو جای تنها در *xəvəryen* (جاری / زن برادرشوهر) مانده است. در سیاهمزیگی، برادرشوهر را *dadaš* خطاب می‌کردند و با توجه به ارج برادرشوهر در خانواده بدان صفتی می‌افزوند؛ *xân* (خان)، *âqa* (آقا)، *gul* (گل)، *mullâ* (مُلا). به برادرشوهر کوچک *gula dadaš* و به برادرشوهر درس-خوانده *mullâ dadaš* می‌گفتند.

۳-۳- واژگان خویشاوندی ناتنی

واژگانی هستند که به پیوندهای خویشاوندی برآمده از ازدواج دوباره اشارت دارند. این واژگان با دگرگونی در واژگان خویشاوندی نسبی ساخته می‌شوند. در فارسی قدیم به واژگان خویشاوندی «اندر» می‌افزودند؛ خواهراندر. امروز یا پیشوند «نا» و پسوند «ی» را به پدر، مادر،

پسر و دختر می‌افزایند و یا صفت ناتنی را به عمو، عمه، خاله و دایی. برادر و خواهر با هر دو شیوه ساخته می‌شوند. به ناپدری و نامادری شوهرننه و زن‌بابا نیز گویند (نک. باطنی، ۱۳۷۴: ۱۶۵). زبان تالشی برای ساخت واژگان خویشاوندی ناتنی شیوه‌هایی گوناگون دارد: برای پدر و مادر ناتنی واژه‌های اهریمنی pahar (پدر) و muar (مادر) را به زن و شوهر افزایند و ترکیب اضافی می‌سازند؛ به برادر و خواهر پیشوند nâ افزایند؛ به برادر و خواهر پدري (از یک پدر و مادر جدا) بی‌تمایز جنسیتی paharyen zanda (زن‌بابازاده) می‌گویند؛ در سیاهمزی به پدر، مادر، برادر و خواهر صفت پاییزی می‌افزایند. در تالشی شفت برای برادر مادری و خواهر مادری، عموی ناتنی، عمه ناتنی، دایی ناتنی و خاله ناتنی واژه نیست.

سردمهری با خویش ناتنی در فرهنگ ایرانی هست و در تالشی نیز. این در زبان نیز آشکار است. کاربرد واژه‌های اهریمنی، داشتن ترکیب اضافی، واژگان «زاده زن‌بابا» که تمایز جنسیتی ندارد و پدر و مادر در آن در محاق‌اند، و پیشوند نفی «نا» نشانه‌های سردمهری با این خویشان است. البته این نامهربانی در جلگه‌نشینان تالشی کمتر است.

ناپدری / شوهرمادر؛ muara šū. m̄ara šū. p̄ayiza baba

این واژه‌ها خطابي نیستند^(۱۹). muara šū در muara šū (شوهرمادر) واژه اهریمنی مادر است و در این ترکیب با یک اضافه آمده. muara šū به مفهوم دشمن به کار می‌رود. در سیاهمزی برای خویشاوندان ناتنی، نیز ناپدری، تعبیر شاعرانه p̄ayiza (پاییزی) به کار می‌رود. ترکیب اضافی p̄ayiza baba ناخوشایندی muara šū را ندارد اما به ناپدری روی خوش نشان نمی‌دهد، شاید پاییزی از آن‌رو که از نیمه راه به خانواده پیوسته، یا تازگی بهارگون خویش تنی را ندارد.

نامادری / زن‌بابا؛ pahar yen. p̄ayiza dede. p̄ayiza nana. abji baba yen

تنها تفاوت muara šū (شوهرمادر) با pahar yen (زن‌بابا) این است که ناپدری ساخت ترکیبی دارد و نامادری مرکبِ دوجزبی است. پس شوهرمادر از زن‌بابا ناخوشایندتر است. این دو واژه در دیگر ویژگی‌ها همانندند؛ خطابي نیستند و در ساختارشان واژه اهریمنی هست. در سیاهمزی صفت پاییزی برای نامادری نیز به کار می‌رود. نامادری در کوهستان ناخوشایندتر است. در جلگه به دلیل نیاز به نیروی کار، چندهمسری رواج بیشتری داشته و نامادری را abji یا baba yen خطاب کنند.

برادر ناتنی؛ *paharyen zanda, pâyiza bərâ, nâbərâ*

هیچ‌یک از اینان خطابی نیستند، *paharyen zanda* (زن‌بابازاده) تمایز جنسیتی ندارد، ناخوشایند و کنایه از دشمن است. فرزندان ناسازگار را بدان مانند کنند. مثلی نیز هست:

šavi havâ havâ nebu, paharyen zanda bərâ nebu

(هوای شب، هوا نمی‌شود، زن‌بابازاده برادر نمی‌شود).

البته *paharyen zanda* در جلگه به کار نمی‌رود. در برابر خویشاوندی ناتنی، به برادر تنی *xuba bərâ* (برادر خوب)، *əštaniya bərâ* (برادر خودی) و *taniya bərâ* (برادر تنی) گویند.

خواهر ناتنی؛ *paharyen zanda, pâyiza lele, nâxâ*

ساخت همه این واژه‌ها همانند برادر ناتنی است. هیچ‌یک خطابی نیستند و برای ارجاع به کار می‌روند. نکته در خواهر ناتنی آن است که صفت پاییزی نه به واژه پرکاربرد *xâ* که به واژه مهرآمیز *lele* افزوده می‌شود، نیز *nâ* را به *lele* نیفزایند. در برابر نسبت خویشاوندی ناتنی، به خواهر تنی نیز *xuba xâ*، *əštaniya xâ* و *taniya xâ* گویند.

پسر زن / دختر زن؛ *yen kila / yen zua*

مرکب دوجزیی و تنها برای ارجاع به کار می‌روند.

پسر شوهر / دختر شوهر / بچه شوهر؛ *šūara xərdan / šūara kila / šūara zua*

ترکیب با یک اضافه و تنها برای ارجاع به کار می‌روند. ترکیب اضافی بودن این سه واژگان نشان می‌دهد که فرزندان شوهر از فرزندان زن ناخوشایندترند.

شوهر زن [پیشین]؛ *yen šū*

مرکب دوجزیی، برای ارجاع، و کنایه از دشمن است.

۳-۴- واژگان خویشاوندی ساختگی

ناخویشانی را که در خانواده پذیرفته می‌شوند و چونان خویش با آنان رفتار می‌شود، در این دسته گنجانده‌ایم.

برادر شیری / خواهر شیری؛ -

برای برادر و خواهر شیری در تالشی شفت واژه نیست و آن را در حالت مصدری با *i sina šət* *harden* (از یک پستان شیر خوردن) توصیف کنند.

خانه‌خواه؛ xunaxâ

در اقتصاد سنتی، خانواده کوه‌نشینان دامدار، بر پایهٔ پیمانی زبانی، در بازارهای هفتگی، در برابر گرفتن برنج، در شالیزار کشاورزان جلگه‌نشین کار می‌کردند و هنگام کار در چند دُور، گاه بیش از یک ماه، در خانهٔ کشاورز می‌ماندند و با خانوادهٔ کشاورز هم‌سفره می‌شدند. کوه‌نشینان به کشاورزی که با او پیمان می‌بستند xunaxâ می‌گفتند. گاه این پیمان برای سالیان، پیایی می‌شد، و خانواده‌ها در درازای سال و روزهای بیکاری آمد و شد داشتند و این پیوندهای کاری دوستی‌هایی استوار می‌گشت و چونان خویشاوند رفتار می‌کردند و همدیگر را در خانواده پذیرا می‌شدند. امروز با اینکه پیمان‌گذاران نیستند، آن دوستی‌ها در فرزندان به جا مانده‌است.

فرزندخوانده؛ dâšta

تعبیر dâšta (داشته) برای فرزندخوانده در خود خواری و ناخوشایندی دارد. در فارسی این واژه نسبت فرزندنی نهفته است اما در تالشی هیچ نسبتی نیست. برای پدرخوانده، برادرخوانده و خواهرخوانده نیز واژه‌ای نیست.

۳-۵- دیگر واژگان خویشاوندی

در این بخش بدان دسته از واژگان خویشاوندی پرداخته‌ایم که در دسته‌بندی‌های پیشین نمی‌گنجند، جمعی و یا از واژگان پیرامونی خویشاوندی هستند.

بچه، فرزند؛ avlâd, zâk xærd ru ruli xærdan

همهٔ این واژه‌ها ساده‌اند. xærdan بیشتر برای ارجاع به کار می‌رود و خطابش هنگام ترساندن و گوشمال است. ruli و ru مهرآمیزند و بیشتر برای خطاب دختران به کار می‌رود. zâk کم‌کاربرد است. xærd تنها در ترکیب xærd u xâl (بر و بچه) به جا مانده و جنبهٔ ارجاعی دارد. avlâd (اولاد) ارجاعی است و خطاب نمی‌شود.

جد؛ jaddâ, jad, jat

این سه واژه خطابی نیستند. در تالشی شفت jat یا jad به نیای سید گویند. jaddâ بیشتر برای ندا به کار می‌آید.

نیاکان؛ hapəšt .pəšt .pədar bâbâ .bənjaqa bâbâ

خویش پس از پدر بزرگ در تالشی شفت ابهام‌آمیز است و با واژگانی گونه‌گون بیان می‌شود. hapəšt (هفت پشت) بیشتر برای غر و لُند کاربرد دارد: tə čəmə hapəšti kala âtaš žandīya. (تو کله هفت پشت مرا آتش زدی).

نیای مادری؛ –

برای نیای مادری در تالشی شفت واژه‌ای نیست.

همسر؛ –

برای همسر در تالشی شفت واژه نیست و yēn (زن) و šū (شوهر) به کار برند.

خانواده؛ –

برای خانواده در تالشی شفت واژه نیست و i ka âdam (یک خانه آدم) توصیف می‌شود. تعریف خانواده در فارسی نیز ابهام دارد و پیش‌تر بدین ابهام پرداخته‌اند (نک. کوشک جلالی).

خانوار؛ kuč

خویشاوند دور؛ xâlâvaz u guzâvaz

در ساخت، ترکیب عطفی دو واژه مرکب است. تعبیر ناپسند xâlâvaz u guzâvaz (از شاخه جدا شده و ...)، افزون بر خوارداشتی نمونه بی‌ارجی خویش دور و ناخوشایندی آن است.

زن به زن کردن؛ dəsariya xiši .yēn bə yēn karden

ازدواج برادر و خواهری با خواهر و برادری دیگر را زن‌به‌زن کردن یا خویشی دوسره گویند^(۲۰).

دوده؛ dūa

این واژه تنها در نفرین مانده است؛ čē dūa xədâ dakəšə. (خدا دوده او را خاموش کند).

نژاد؛ nətâj

به نژاد، نوه‌ها و نبیره‌ها گویند.

خودی / بیگانه؛ digari / əštani

əštani (خودی، خویشاوند) در برابر digari (دیگری، بیگانه) به کار می‌رود.

تبار، تخم؛ tæxm, varasa

نامزد؛ numzad

فرزند نامشروع؛ bij, mul

۴- نتیجه‌گیری

در بررسی واژگان خویشاوندی تالشی شفت درمی‌یابیم که پدر، مادر و خواهر گونه‌های اهریمنی دارند که برای دشنام، ترکیب اضافی، ساخت واژه‌های مرکب برای خویشان ناتنی و خویشان همسر به کار می‌رود. الگوی قدرت پدرسالارانه است زیرا تنوع واژگانی پدر بیش از هر واژه دیگری است و همه ساخت ساده دارند، مادر بزرگ گونه کوکانه دارد اما پدر بزرگ ندارد. نیز در ساخت واژگان نشانه‌های برتر نهادن خویشان پدر بر مادر هویداست؛ پسر عمو ساده است، پسردایی مرکب دوجزیی، خویشان خاله با ترکیب اضافی می‌آیند، خویشان عمه با واژه مرکب، تمایز جنسیتی در فرزندان خاله نیست، با خاله در زبان شوخی می‌شود با عمه نه. پسر و دختر در ساخت یکسانند اما در کنایه دختر را خوار دارند، پسر را نشانه نیک‌بختی دانند، برای خطاب عمو و دایی القاب به کار برند، برای عمه و خاله نه.

پیوند خویشاوندی در تالشی استوار و گسترده، و دلبستگی بدان بسیار است. برخی واژگان خویشاوندی که در فارسی ترکیب اضافی‌اند در تالشی واژه مرکب‌اند مانند فرزند پسر عمو که در تالشی مرکب دوجزیی است و در فارسی ترکیب با یک اضافه. ساخت خویشان خاله در تالشی و فارسی یکسان است. برخی واژگان خویشاوندی از خانواده گسترده مانده‌اند و امروز کاربردشان اندک شده مانند خطاب عمو به پدر، القابی که عروس‌ها بدان برادرشوهر، خواهرشوهر یا مادرشوهر را خطاب می‌کردند، یا القاب خطابی عمو و دایی.

خویشان همسر ناخوشایندند، ساخت اضافی دارند. خویشان ناتنی در کوهستان ناخوشایندتر از جلگه‌اند. در ساخت این واژه‌ها در جلگه که چندهمسری رواج بیشتری داشته واژه‌های اهریمنی نیست. در تالشی شفت عمو، عمه، دایی و خاله ناتنی، پدرخوانده، برادرخوانده و خواهرخوانده واژگانی نشده‌اند. برای پسر نامادری و دختر نامادری واژه نیست و با مرکب سه‌جزیی و بی‌تمایز جنسیتی (زن‌بابازاده) می‌آیند. تمایزی میان نابردار و ناخواهر پدری و مادری نیست.

برخی واژه‌های کهن خویشاوندی از تالشی شفت به‌ویژه سیاهمزیگی و نصیرمحلّه رخت بر بسته‌اند حال آنکه در تالشی مرکزی و دیگر جاهای تالشی جنوبی کاربرد دارند مانند xeyvar (برادرشوهر)، xasura (پدرشوهر)، xəsərg (مادرشوهر) و veyu (عروس). کاربرد برخی نیز نشانه فرودستی اجتماعی، اقتصادی یا فرهنگی است و بر افتاده‌اند، مانند gagā (پدر). در سیاهمزیگی برای خویشان ناتنی تعبیر شاعرانه پاییزی به کار می‌رود که در فرهنگ دیگری دیده نشده است. برخی واژگان خویشاوندی توصیف می‌شوند، مانند «یک خانه آدم» برای خانواده. برخی واژگان ابهام‌آمیزند، مانند پدر پدر بزرگ و پیشینیان وی. خویش دور ارجی ندارد. پیوندهای اقتصادی در جامعه سنتی پیوندهایی خویشاوندی ساخته است.

پی‌نوشت

۱. نویسنده گویشور سیاهمزیگی است. گویشور لاسک، فردوس گلپور لاسکی، و گویشور نصیرمحلّه، کبری قدسی خواه است. از این دو بزرگوار سپاسگزارم.
۲. نک. مقاله اصطلاحات خویشاوندی در زبان فارسی، در کتاب مسائل زبان‌شناسی نوین، از محمدرضا باطنی.
۳. اصطلاح ساختگی را از «بیتس» و «پلاگ» وام گرفته‌ایم که در بررسی ساختار خویشاوندی قوم «یانومامو» به کار برده‌اند (نک. بیتس و پلاگ، ۱۳۷۵).
۴. گرینبرگ (Greenberg) مفهوم نشان‌داری را به حوزه زبان‌شناختی اصطلاحات خویشاوندی کشاند و نشان داد بین واژگان خویشاوندی رابطه سلسله‌مراتبی برقرار است (استاجی، ۱۳۹۴: ۱۰).
۵. هر سه واژه در سیاهمزیگی به کار می‌روند اما در نصیرمحلّه pūlla baba، و در لاسک bâbâ به کار می‌رود.
۶. همه در سیاهمزیگی به کار می‌روند جز mama. در لاسک اما فقط mama به کار می‌رود. در نصیرمحلّه mama و dede می‌گویند.
۷. اگر از راه شوخی پدر کسی را gagā خطاب کنند به شوخی خواهد گفت: čərâ vâv gagâ, bəvâ qanda haf de! (چرا می‌گویی gagâ، بگو حبه قند!).
۸. در لاسک xâllen گویند. نیز dâjân به کار نمی‌رود.
۹. در لاسک و نصیرمحلّه تنها xâli به کار می‌رود.
۱۰. در پهلوی brâmak به معنی گریه و زاری آمده (فروشی، ۱۳۵۸: ۱۰۱)، نیز برادر با سانسکریت bhartâr- به معنی محافظ و حامی سنجیدنی است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۴۳۱).
۱۱. یادآوری دوست نازنینم فردوس گلپور لاسکی

۱۲. در سیاهمزی: *yenaka māmčā*، در نصیرمحلّه: *yenaka sara* و در لاسک: *yenaka māmāčā*.
۱۳. در سیاهمزی: *avəsti*، در نصیرمحلّه: *avəsi* و در لاسک: *avezə*.
۱۴. در تالشی مرکزی *vayu* (رضایتی کیشه‌خاله و خادمی ارده: ۶۲) و در دیگر گویش‌های تالشی جنوبی *veyu* (رفیعی جیردهی: ۲۶۳) گویند.
۱۵. در سیاهمزی: *bərā yen*، در نصیرمحلّه: *bur yen* و در لاسک: *bərven*.
۱۶. در سیاهمزی: *amen*، در لاسک: *amiyen* و در نصیرمحلّه: *amu yen*.
۱۷. در تالشی جنوبی، به جز شفت *xasyara* به کار برند (نک. همان: ۱۱۶) و در تالشی مرکزی *xas'ura* (نک. رضایتی کیشه‌خاله و خادمی ارده، ۱۳۸۷: ۶۱).
۱۸. در تالشی مرکزی *xeyvar. xəryar xəri* (همان: ۶۱) و در دیگر گویش‌های تالشی جنوبی *xeyvar* (رفیعی جیردهی: ۱۱۸) گویند.
۱۹. در سیاهمزی و نصیرمحلّه: *muara šū* و در لاسک: *māra šū*.
۲۰. در سیاهمزی *yen bæ yen karden* و در لاسک *dəšariya xiši* گویند.

منابع

- استاجی، ا. ۱۳۹۴. «بررسی اصطلاحات خویشاوندی در زبان فارسی». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، دانشگاه فردوسی مشهد، (۱۳): ۱-۱۹.
- باطنی، م. ر. ۱۳۶۴. *زبان و تفکر*. تهران: زمان.
- _____. ۱۳۷۴. *مسائل زبان‌شناسی نوین*. تهران: آگاه.
- بیتس، د. و ف. پلاگ. ۱۳۷۵. *انسان‌شناسی فرهنگی*. ترجمه م. ثلاثی. تهران: علمی.
- ترادگیل، پ. ۱۳۷۶. *زبان‌شناسی اجتماعی*. ترجمه م. طباطبایی. تهران: آگه.
- حسن‌دوست، م. ۱۳۹۳. *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*. تهران: آثار.
- حسنوند عموزاده، ا. ۱۳۹۳. «نسبیت زبانی در واژگان خویشاوندی گویش لکی دره‌شهر». *فرهنگ / یلام*، (۴۴ و ۴۵): ۱۳۸-۱۵۴.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. و ا. خادمی ارده. ۱۳۸۷. *فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی*. رشت: دانشگاه گیلان.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. و ر. چراغی. ۱۳۸۷. «واژه‌شناسی اجتماعی گویش گیلکی». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، (۱۶۱): ۹۵-۱۱۰.
- رفیعی جیردهی، ع. ۱۳۸۶. *لغت‌نامه تالشی*. رشت: دانشگاه گیلان.
- روح‌الامینی، م. ۱۳۸۵. *گرد شهر با چراغ*. تهران: عطار.
- زاهدی، ک. ۱۳۸۸. «خویشاوندی در خانواده و بازتاب آنها در زبان». *خانواده پژوهی*، (۱۹): ۲۸۱-۳۰۸.

- عباسی، ب و ک. کزازی. ۱۳۹۲. «بررسی واژگان خویشاوندی هورامی براساس معیارهای موردادک»، *مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*، (۲): ۵۶-۳۱.
- فره‌وشی، ب. ۱۳۵۸. *فرهنگ زبان پهلوی*. تهران: دانشگاه تهران.
- فریدی هفت‌خوانی، آ. ۱۳۸۹. *موسیقی تالشی*. رشت: سوره مهر.
- کوشک جلالی، ع. ۱۳۷۶. «اصطلاحات خویشاوندی در زبان فارسی، ابهام در معنا و کاربرد واژه‌ها». *نامه فرهنگستان*، (۱۱): ۱۱۳-۱۳۰.
- منصوری، م و ش. رحمانی. ۱۳۹۴. «نظام واژه‌های خویشاوندی در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، (۱۰): ۱۵۷-۱۷۵.
- نصرتی سیاه‌مزی، ع. ۱۳۸۶. *تالشی‌نامه؛ فرهنگ تعبیرات و کنایات تالشی*. رشت: ایلیا.
- یوسفی نصیرمحلّه، م. ۱۳۸۴. *مسائل جامعه‌شناختی گویش تالشی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه گیلان.
- یول، ج. ۱۳۸۵. *بررسی زبان*. ترجمه ع. بهرامی. تهران: رهنما.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال دوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۳

ویژگی های آوایی شمال غربی در گیلکی

دکتر اسفندیار طاهری^۱ ✉

الهه حسینی ماتک^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۲۷

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۳۱

چکیده

گیلکی از گویش های شمال غربی ایران است که در کرانه های جنوب غربی دریای خزر در استان گیلان صحبت می شود و به همراه تالشی، مازندرانی و سمنانی گروه گویش های خزر را تشکیل می دهد. این گویش گونه های مختلفی در رشت، لاهیجان و لنگرود دارد، اما گونه کهن تر و اصیل تر آن؛ گالشی، گویش برخی کوه نشینان شرق گیلان است. این گویش از زبان فارسی تأثیر زیادی گرفته است. تأثیر فارسی بر واژگان و ساخت آوایی گیلکی چنان است که ویژگی های آوایی شمال غربی آن تا اندازه زیادی از میان رفته یا تنها در برخی ساخت های کهن مانده است. هدف مقاله بررسی گونه های مختلف گیلکی برای یافتن و بررسی ویژگی های آوایی شمال غربی در این گویش است. با بررسی واژگان گیلکی به ویژه در گونه های اصیل تر آن مانند گالشی سعی کرده ایم واژه ها و ساخت های کهنی که ویژگی شمال غربی گیلکی را نشان دهد بیابیم.

واژگان کلیدی: گیلکی، گویش های شمال غربی، ویژگی های آوایی، گویش های خزر، گالشی

✉ taheri.esfandiar@gmail.com

۱. استادیار فرهنگ و زبان های باستانی، دانشگاه اصفهان

۲. کارشناس ارشد زبان شناسی همگانی

۱- مقدمه

گیلکی از گویش‌های شمال غربی ایران است که به همراه مازندرانی و سمنانی گروه گویش‌های خزر را تشکیل می‌دهد (ویندفور، ۱۹۸۹: ۲۹۵). این گویش در کرانه‌های جنوب غربی دریای خزر در استان گیلان صحبت می‌شود و گونه‌های مختلفی در مناطق مختلف استان گیلان مانند رشت، انزلی، لاهیجان، لنگرود و دیلمان دارد (لوکوک، ۱۹۸۹: ۲۹۶)، اما گونه کهن‌تر و اصیل‌تر آن را با نام گالشی در گویش برخی کوه‌نشینان شرق گیلان می‌بینیم. گویش‌های ایرانی که شاخه غربی از زبان‌های ایرانی نو را تشکیل می‌دهند، براساس خاستگاه و چگونگی تحول تاریخی آواهای خود به دو گروه اصلی گویش‌های شمال غربی و جنوب غربی تقسیم می‌شوند، خاستگاه گویش‌های شمال غربی شمال غرب ایران باستان بوده است، منطقه‌ای که در دوره باستان زبان مادی رواج داشت، به بیان دیگر گویش‌های شمال غربی بازمانده زبان مادی هستند (کُرَن، ۲۰۰۳: ۵۰). گویش‌های شمال غربی در روند تحول تاریخی خود دستخوش دگرگونی‌های آوایی شده‌اند یا پاره‌ای ویژگی‌های آوایی را حفظ کرده‌اند، که به‌ویژه شبیه ویژگی‌های آوایی پارتی است و از این جهت در برابر گویش‌های جنوب غربی قرار می‌گیرند که خاستگاهشان جنوب غرب ایرانی باستان یعنی منطقه رواج فارسی باستان بوده است و دگرگونی‌های آوایی‌شان شبیه فارسی میانه و فارسی است. گیلکی نیز به جهت داشتن برخی ویژگی‌های آوایی و شباهت با دیگر گویش‌های شمال غربی به‌ویژه آنهایی که در کرانه‌های دریای خزر رواج دارند، گویشی شمال غربی دانسته شده است، اما در زمینه واژگان و ساخت آوایی تأثیر زیادی از زبان فارسی گرفته است. تأثیر فارسی بر واژگان و ساخت آوایی این گویش چنان است که ویژگی‌های آوایی شمال غربی این گویش تا اندازه زیادی از میان رفته یا تنها در برخی ساخت‌های کهن پنهان مانده است. اما بسیاری از ویژگی‌های آوایی شمال غربی این گویش را همچنان در واژه‌های کهن این گویش یا در گونه‌های کهن‌تر گیلکی مانند گالشی می‌توان دید.

هدف این مقاله بررسی گونه‌های مختلف گیلکی برای یافتن و بررسی ویژگی‌های آوایی شمال غربی در این گویش است. پس با بررسی واژگان گیلکی سعی بر یافتن واژه‌ها و ساخت‌های کهنی داریم که ویژگی شمال غربی گیلکی را نشان دهد، تا هم واج‌شناسی تاریخی این گویش بررسی شود و هم جایگاه گیلکی در میان گویش‌های خزر و دیگر گویش‌های شمال غربی روشن‌تر شود. داده‌های این مقاله بیشتر از واژه‌نامه‌های گیلکی، به‌ویژه

«فرهنگ گیل و دیلم» نوشته محمود پاینده لنگرودی (۱۳۶۶) و پژوهش‌ها درباره این گویش و داده‌های میدانی نویسنده دوم مقاله، که گویشور گیلکی است، برگرفته شده، ضمن اینکه ایشان تلفظ واژه‌ها را نیز بازبینی کرده‌اند.

۲- ویژگی‌های آوایی شمال غربی در گیلکی

۲-۱- ایرانی باستان **ts* < مادی *s*، فارسی باستان *θ* < گویش‌های شمال غربی *s*، گویش‌های جنوب غربی *h*

این از کهن‌ترین دگرگونی‌های آوایی است که در دوره باستان، فارسی باستان را از مادی و دیگر زبان‌های ایرانی باستان مانند اوستایی جدا می‌کرد. گیلکی از این جهت با گویش‌های شمال غربی هماهنگ است و این ویژگی آوایی را در گیلکی تنها در واژه *luās* «کفتار، شغال، نوعی روباه» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۳۰۹، ۴۰۰) می‌بینیم. از ایرانی باستان **raupātsa* و هماهنگ با پارتی *rōbās* «روباه» (مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۲۹۷) و دیگر گویش‌های شمال غربی مانند بلوچی *rōpāsk* «روباه» (کُرَن، ۲۰۰۵: ۳۷۸)، هورامی *ruāsa* «روباه» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۰۷)، تالشی شمالی *rivos* «روباه» (پیریکو، ۱۹۷۶: ۱۹۱)، تاتی خلخال *liyās* «روباه» (یارشاطر، ۱۹۵۹: ۵۵) که در برابر صورت جنوب غربی «روباه» در فارسی یا بختیاری *rūwâ* «روباه» (طاهری، ۱۳۸۹: ۳۳۲) قرار می‌گیرد.

۲-۲- ایرانی باستان **dz* < مادی *z*، فارسی باستان *d* < گویش‌های شمال غربی *z*، گویش‌های جنوب غربی *d*

این ویژگی آوایی نیز به دوره ایرانی باستان برمی‌گردد که فارسی باستان را از اوستایی و مادی جدا می‌ساخت. تقابل *z* با *d* در دوره میانه نیز ادامه یافته‌است و پارتی *z* در برابر فارسی میانه *d* قرار می‌گیرد. در دوره نو *z* در گویش‌های شمال غربی در برابر *d* در گویش‌های جنوب غربی قرار می‌گیرد.

گیلکی *zāmā / zōmā* «داماد» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۳۵۳) از ایرانی باستان **dzāmātar*، همانند پارتی *zāmād* (مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۳۷۹) و دیگر گویش‌های شمال غربی مانند: تالشی شمالی *zomo* «داماد» (پیریکو، ۱۹۷۶: ۱۰۸)، تاتی خلخال *zāmā* «داماد» (سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱: ۱۷۱)، افتری سمنان *zomā* «داماد» (همایون، ۱۳۷۱: ۱۱۲)، هورامی *zamā* «داماد» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۱۴)، کردی *zāwā* «داماد» (مکنزی، ۱۹۶۱)، بلوچی *zāmāt / zāmās* «داماد» (کُرَن،

۲۰۰۵: ۳۷۹، جوشقانی *zumā* «داماد» (برجیان، ۲۰۱۰)، در برابر فارسی «داماد»، بختیاری *dowā* «داماد» (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۸۹).

در گونه رشتی و بیشتر گونه‌های گیلکی فعل *dānə stə n* «دانستن» به کار می‌رود که برگرفته از فارسی است، اما صورت شمال غربی این فعل به صورت *zənəstən* «دانستن» در ناحیه کوهستانی دیلمان کاربرد دارد، همچنین ماده مضارع این فعل را در ساخت واژه *na-zən* «ناشناس» می‌بینیم (صبوری و روشن، ۱۳۹۳: ۱۲۷). این فعل از ریشه ایرانی باستان **dzan-* «دانستن» است که برابر شمال غربی آن را در پارتی *-zān / -zānād* و دیگر گویش‌های شمال غربی نیز می‌بینیم، مانند: تالشی شمالی *zine* «دانستن» (پیریکو، ۱۹۷۶: ۱۰۷)، تاتی خلخال *zānəsen* «دانستن» (سبزه‌علی‌پور، ۱۳۹۱: ۳۲۵)، افتری سمنان *bezonāun* «دانستن» (همایون، ۱۳۷۱: ۴۹)، بلوچی *-zān / -zānt* «دانستن» (کُرن، ۲۰۰۵: ۳۷۹)، هورامی *zānāy* «دانستن» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۱۴)، جوشقانی *-zon* «دانستن» (برجیان، ۲۰۱۰)، در برابر فارسی «دانستن»، بختیاری *dūnestan* (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۸۹).

ماده مضارع فعل «خواستن» در گویش‌های شمال غربی باید مختوم به *-z* باشد، که این ویژگی را در بیشتر گویش‌های شمال غربی نیز می‌بینیم: تالشی خوشابر *-xāz* (حاجت‌پور، ۱۳۸۳: ۲۰۳)، کردی *-xwāz*، هورامی *-wāz* (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۱۴)، که بازمانده از صورت مادی *-hwāza** هستند، در برابر گویش‌های جنوب غربی که این ماده در آنها مختوم به *-h* است (مانند فارسی «خواه-») و بازمانده از فارسی باستان *-hwāda**. (بسنجید با پارتی *-wxāz* ماده مضارع «خواستن» در برابر فارسی میانه *-xwāh*). در گیلکی فعل «خواستن» با ماده مضارع *-xā* به کار می‌رود (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۳۳۵) که صورت جنوب غربی و برگرفته از فارسی است، اما به نظر می‌رسد صورت شمال غربی در ترکیب *zan-xāzi* «زن خواستن، خواستگاری» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۳۶، ۳۳۵) دیده می‌شود که در بیشتر گونه‌های گیلکی مانند رشتی و لنگرودی به کار می‌رود.

۳-۲- ایرانی باستان **θr* < مادی *θr*، فارسی باستان *ϕ* < گویش‌های شمال غربی *r/hr*، گویش‌های جنوب غربی *s*

فارسی باستان با داشتن *ϕ* در برابر مادی قرار می‌گرفت که *θr* ایرانی باستان را حفظ کرده بود. در دوره میانه *θr* ایرانی باستان در پارتی به *hr* دگرگون شد و *ϕ* فارسی باستان در فارسی میانه *s* تبدیل شده است، در نتیجه این تقابل را به صورت پارتی *hr* در برابر فارسی میانه *s*

می‌بینیم (بسنجید با پارتی *puhr* «پسر» در برابر فارسی میانه *pus* «پسر»). در دوره نو این تقابل به همین شکل ادامه یافت، با این تغییر که با حذف *h* (و در برخی گویش‌ها کشش جبرانی واکه پیش از آن)، *r* یا *hr* در گویش‌های شمال غربی در برابر *s* در گویش‌های جنوب غربی قرار می‌گیرد. این ویژگی در واژه‌های زیر در گیلکی باقی مانده است:

گیلکی *dārā / dahrə* «داس» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۱۴۲). از ایرانی باستان **dāθra-*، همانند بیشتر گویش‌های شمال غربی مانند تاتی خلخال *dārā* «داس درو و جمع‌آوری گندم و علف» (سبزعلیپور، ۱۳۹۱: ۵۴)، افتری سمنان *da:re* «داسی که با آن گندم را درو می‌کنند» (همایون، ۱۳۷۱: ۱۱۵)، جوشقانی *dare* «داس» (برجیان، ۲۰۱۰)، نایینی *da:r* «داسی بزرگ برای دروی گندم» (ستوده، ۱۳۶۵: ۱۱۵)، زازاکی *dahri* «وسیله‌ای شبیه داس برای تراشیدن چوب» (تاد، ۱۹۸۵: ۱۴۲)، در برابر *dās* در فارسی و دیگر گویش‌های جنوب غربی.

گیلکی *xujir* «خوب، زیبا» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۴۲۴) از ایرانی باستان **hu-čiθra-* «نیک‌نژاد» که برابر آن در دیگر گویش‌های شمال غربی نیز به همین معنی دیده می‌شود، مانند تاتی الموت *xojir* (پرهیزگاری، ۱۳۸۹: ۱۲۰)، گزی *īžir* (یزدانی، ۱۳۹۱: ۳۱۱)، برابر جنوب غربی این واژه در هیچ‌یک از گویش‌های جنوب غربی باقی نمانده است. برابر فارسی «هژیر» نیز صورت شمال غربی است و از پارتی وارد فارسی شده است.

در واژه گیلکی رشتی *nimiār* «گونه‌ای دستاس» که باید از ترکیب *nīme* «نیمه» و *ār* آسیاب ساخته شده باشد، *ār* صورت شمال غربی است از ایرانی باستان **āθra- (> *ar-θra)* که در دیگر گویش‌های شمال غربی به غیر از بلوچی و کردی نیز دیده می‌شود، مانند: خوانساری *ār* (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۱۵۳)، افتری سمنان *ārey* (همایون، ۱۳۷۱: ۹۶)، جوشقانی *ār* (برجیان، ۲۰۱۰)، در برابر فارسی «آس» در آسیاب و دستاس و گویش‌های جنوب غربی مانند بشگردی *yāš* «آسیاب» (شروو، ۱۹۸۸)، لارستانی *āš* «آسیاب» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۲۳۴) و فینی *hāš* «دستاس» (نجیبی فینی، ۱۳۸۱: ۱۴۳).

۴-۲- ایرانی باستان **su-* < مادی *sp*، فارسی باستان *s* < گویش‌های شمال غربی *sp / sb / sv*، گویش‌های جنوب غربی *s*

این ویژگی آوایی نیز به دوره ایرانی باستان بر می‌گردد که فارسی باستان *s* در برابر مادی *sp* قرار می‌گرفت، مانند اوستایی و مادی *aspa-* «اسب» در برابر فارسی باستان *asa-* «اسب» (در

ترکیب *asa-bāra* «سوار، برنده اسب» نک. کنت، ۱۹۵۳: ۱۷۳). این ویژگی تنها در یک واژه گیلکی مانده است:

گیلکی رشت *savaj* «شپش»، یا ساخت دیگری از آن در گیلکی انزلی *sabajka* «شپش مرغ» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۳۶۵) از ایرانی باستان **tsuīš-* (مادی *spiš-* «شپش») به روشنی ویژگی شمال غربی را نشان می‌دهد، همانند دیگر گویش‌های شمال غربی مانند تالشی شمالی *sibiž* «شپش» (پیریکو، ۱۹۷۶: ۲۰۲)، تاتی جنوبی *esbeja* «شپش» (آل احمد، ۱۳۷۰: ۱۵۳)، افتری سمنان *espej* «شپش» (همایون، ۱۳۷۱: ۱۲۴)، هورامی *hašpiši* «شپش» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۹۸)، ویدری *isbij* «شپش» (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۳: ۲۲). در برابر گویش‌های جنوب غربی مانند بختیاری *šeš* (طاهری، ۱۳۸۹: ۳۳۶)، فینی *šeš* «شپش» (نجیبی فینی، ۱۳۸۱: ۱۰۱) که بازمانده از فارسی باستان **siš-* هستند (همراه با همگونی *s* با *š*).

واژه شاخص دیگری که این ویژگی را نشان می‌دهد، واژه «سگ» است (بسنجید با پارتی *ispag* در برابر فارسی میانه *sag*، مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۸۶، ۳۰۶) که در بیشتر گویش‌های شمال غربی دیده می‌شود: تالشی شمالی *sipə* (پیریکو، ۱۹۷۶: ۲۰۳)، تاتی خلخال *əsbə* «سگ» (سبزلپیور، ۱۳۹۱: ۱۷۵)، افتری سمنان *espa* «سگ» (همایون، ۱۳۷۱: ۱۲۱) در برابر فارسی «سگ» و بختیاری *say* (طاهری، ۱۳۸۹: ۳۳۳). اما در همه گونه‌های گیلکی یا صورت *sak* به کار می‌رود که برگرفته از فارسی است، یا واژه دیگری به کار می‌برند هم‌ریشه با ایرانی باستان **kuta-* / *kuti-* (بسنجید با رشتی *kuti* «توله سگ»). اما شاید صورت شمال غربی واژه به صورت جزء مرده *sab* در واژه *sabdu zayə* «توله سگ» باقی مانده باشد، هرچند ساخت *sabdu* برای نگارندگان روشن نیست.

۵-۲- *č* میان‌واکه‌ای ایرانی باستان < گویش‌های شمال غربی *ž*, *ž*، گویش‌های جنوب غربی *z*
این ویژگی آوایی را از دوره میانه به بعد در زبان‌های ایرانی غربی می‌بینیم (در دوره میانه پارتی *ž* در برابر فارسی میانه *z*)، سپس در دوره نو *ž* یا *z* در گویش‌های شمال غربی برابر است با *z* در گویش‌های جنوب غربی. *č* میان‌واکه‌ای ایرانی باستان در گیلکی *ž* شده که نشان می‌دهد گیلکی در این مورد با گویش‌های شمال غربی هماهنگ است. این ویژگی را در واژه‌های زیر می‌بینیم:

یکی از واژه‌هایی که این ویژگی را به خوبی نشان می‌دهد، واژه برابر با «روز» است. در گیلکی برای این واژه *rūz* به کار می‌رود که از فارسی به این گویش وارد شده است، اما صورت

اصل این واژه در گیلکی rūja «ستاره» است، از ایرانی باستان *raučah- «روشن، روز» (پارتی rōž در برابر فارسی میانه rōz). دگرگونی معنایی این واژه از «روز» به «ستاره» نمونه‌های مشابهی در دیگر گویش‌های ایرانی دارد: در کردی rōž به معنی «آفتاب» هم به کار می‌رود (چایت، ۲۰۰۳: ۵۲۱)، در گونه‌های مختلف بشکردی نیز rūz / res به معنی «آفتاب، روز» است (شرو، ۱۹۸۸). نمونه دیگر این ویژگی را در هم‌ریشه دیگر این واژه در گالشی lūjink و رشتی lūjanak «دریچه بام خانه‌های سفالی» و گالشی lūjun-bar «دریچه، پنجره کوچک» (پابنده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۳۶۵) می‌بینیم که برابر با «روزن» در فارسی است (از ایرانی باستان *raučana-).

این ویژگی را همچنین در ماده مضارع چند فعل می‌بینیم که z در گیلکی برابر با z و ž در دیگر گویش‌های شمال غربی و در برابر z در فارسی و گویش‌های جنوب غربی قرار می‌گیرد: sūj- ماده مضارع «سوختن» (کریستین‌سن، ۱۳۷۴: ۳۶)، sāj- ماده مضارع «ساختن» (پابنده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۴۲۸)، paj- ماده مضارع «پختن» (کریستین‌سن، ۱۳۷۴: ۳۶).

گیلکی j «ز» از ایرانی باستان *hača «از»، همانند برخی گویش‌های شمال غربی مانند مازندرانی (ساری) je «ز، در» (شکری، ۱۳۷۴: ۱۳۳) و هورامی ja «ز، در» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۹۸) در برابر فارسی ze / az «ز» یا گویش‌های جنوب غربی مانند بختیاری ze «ز» (طاهری، ۱۳۸۹: ۱۳۷). گیلکی jīr «زیر» از ایرانی باستان *hača-adari همانند دیگر گویش‌های شمال غربی مانند تالشی شمالی žī (پیریکو، ۱۹۷۶: ۱۰۳)، کردی žēr (تاکستون، ۲۰۰۹: ۲۳۸)، جوشقانی jīr (برجیان، ۲۰۱۰: ۸۵)، در برابر zīr در فارسی و گویش‌های جنوب غربی.

گیلکی (لنگرودی و لاهیجانی) owja «پاسخ، جواب آواز و صدای کسی را دادن» که در فعل مرکب owja da:n به کار می‌رود باید بازمانده از صورت کهن تر āwāj باشد (پابنده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۲۵۶؛ صبوری و روشن، ۱۳۹۳: ۱۲۷) از ایرانی باستان *ā-wāč- که در برابر فارسی «آواز» قرار می‌گیرد.

۶-۲- ایرانی باستان z آغازی و میان‌واکه‌ای < گویش‌های شمال غربی ž, j, y؛ گویش‌های جنوب غربی z

همانند دگرگونی č میان‌واکه‌ای ایرانی باستان، z میان‌واکه‌ای و آغازی ایرانی باستان نیز از دوره میانه به بعد در دو مسیر تحول یافته‌است، در دوره میانه پارتی ž در برابر فارسی میانه z و در دوره نو ž یا z و در مواردی y در گویش‌های شمال غربی برابر با z در گویش‌های جنوب غربی

است. در گیلکی *j** آغازی و میان‌واکه‌ای ایرانی باستان حفظ شده‌است. واژه‌های شاخصی که به‌ویژه چنین تمایزی را بین گویش‌های شمال غربی و جنوب غربی نشان می‌دهند، واژه‌های برابر «زن» و «زدن» هستند که صورت شمال غربی هیچ‌کدام در گیلکی باقی نمانده‌اند، اما این ویژگی را در واژه‌های زیر می‌بینیم:

گیلکی *tīj* (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۱۴۳) از ایرانی باستان **taija-* همانند دیگر گویش‌های شمال غربی مانند تالشی شمالی *tiž* (پیریکو، ۱۹۷۶: ۲۱۳)، هورامی *tež* (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۱۰) و خوانساری *tīž* (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۱۸۹).

گیلکی *bīj* یا *dabīj-* ماده مضارع فعل «برشته شدن» همچنین در ماده گذرای آن *bījan-* «برشته کردن» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۱۲۸) از ایرانی باستان **braij-* «برشته کردن»، همانند بلوچی *brej*، هورامی و کردی *birež-* (چونگ، ۲۰۰۷: ۲۳)؛ در برابر فارسی و گویش‌های جنوب غربی *berīz-*.

گیلکی *dajə* «نشان داغ بر تن گوسفند» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۶۳۸)، از ایرانی باستان **daj-* «سوختن»، فارسی میانه *daz-* ماده مضارع به معنی «سوختن» (چونگ، ۲۰۰۷: ۵۳)، در برابر بختیاری *deze* «نشان، علامت» (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۸۷).

گیلکی *mijik* «مژه» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۲۷۸) از ایرانی باستان **maij-* «پلک زدن» (چونگ، ۲۰۰۷: ۲۵۸). همانند تالشی شمالی *mižə* (پیریکو، ۱۹۷۶: ۱۴۲)، افتری سمنان *mojek* (همایون، ۱۳۷۱: ۱۴۱)، کردی سورانی *biržang* (تاکستون، ۲۰۰۹: ۱۷۲)، نایینی *mejgon* (ستوده، ۱۳۶۵: ۲۳۴)، سیوندی *meženk* (لوکوک، ۱۹۷۹: ۱۸۵) در برابر بختیاری و بویراحمدی *merzeng* (طاهری، ۱۳۸۹: ۳۱۹؛ ۱۳۹۵: ۲۵۶).

۷-۲- ایرانی باستان *w-* < گویش‌های شمال غربی *v-*، گویش‌های جنوب غربی *b-*

این ویژگی در دوره نو در گویش‌های ایرانی ایجاد شده‌است و تا دوره میانه از این جهت تفاوتی بین زبان‌های شمال غربی و جنوب غربی دیده نمی‌شود. واژه‌هایی که این ویژگی را نشان می‌دهند به فراوانی در گیلکی دیده می‌شوند، مانند *vāron* «باران» و *vārasan* «باریدن» از ایرانی باستان **war-* «باریدن»، در برابر فارسی «باران» و «باریدن»؛ *vərf* «برف» از ایرانی باستان **wafra-* در برابر فارسی «برف»؛ *wəlg* «برگ» از ایرانی باستان **walka-* «برگ»، در برابر فارسی «برگ»؛ *vī* «بید» از ایرانی باستان **waiti-*، در برابر فارسی «بید»؛ *vā* «باد» از ایرانی باستان **wāta-* «باد»، در برابر فارسی «باد»؛ *varə* «بره» از ایرانی باستان **warnaka-*، در برابر فارسی «بره»؛ و

۸-۲- ایرانی باستان $wr-$ < گویش‌های شمال غربی $var-$ ، گویش‌های جنوب غربی $gor-$ درحالی‌که $*wr-$ ایرانی باستان در گویش‌های شمال غربی به صورت $var-$ باقی مانده‌است، در گویش‌های جنوب غربی از دوره میانه به بعد به $gor-$ تبدیل شده‌است. گیلکی از این جهت همانند دیگر گویش‌های شمال غربی است و $*wr-$ ایرانی باستان را به صورت $var-$ حفظ کرده‌است:

گیلکی (گالشی) $varg$ «گرگ» از ایرانی باستان $*wṛka-$ «گرگ» (در کنار $gurg$ در رشتی و دیگر گونه‌های گیلکی)، همانند دیگر گویش‌های شمال غربی مانند تالشی شمالی vag (پیریکو، ۱۹۷۶: ۴۰)، مازندرانی (ساری) $verg$ (شکری، ۱۳۷۴: ۳۴۷)، تاتی خلخال $varg$ (سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱: ۱۵۵)، افتری سمنان $varg$ (همایون، ۱۳۷۱: ۱۳۶)، جوشقانی $varg$ (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۹۰) و هورامی $warg$ (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۱۱)؛ در برابر فارسی و دیگر گویش‌های جنوب غربی $gorg$.
گیلکی گالشی vak «قلوه، کلیه» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۶۳۹) در کنار $qulba$ «قلوه» در دیگر گونه‌های گیلکی؛ همچنین در ترکیب گیلکی $vak kulā$ «قلوه‌گاه» (همان: ۶۴۰) بازمانده از ایرانی باستان $*wṛdka-$ «کلیه» است که در دیگر گویش‌های شمال غربی نیز دیده می‌شود: تالشی شمالی vek (پیریکو، ۱۹۷۶: ۴۱)، تاتی خلخال vek (سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱: ۶۹)، افتری سمنان $vakku$ (همایون، ۱۳۷۱: ۱۳۶)، جوشقانی vek (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۹۱) و هورامی $wilk$ (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۱۱)؛ در برابر $gord$ در فارسی «گرده»، بختیاری $gordāla$ «کلیه، قلوه» (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۹۶) و بویراحمدی $gorda$ «کلیه، قلوه» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۳۰).

گیلکی رشتی $višta$ ، اشکوری $vašna / vašta$ «گرسنه» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۱۶۸)، از ایرانی باستان $*waršna-$ / $waršta-$ «گرسنه»؛ همانند دیگر گویش‌های شمال غربی مانند: تالشی شمالی $vəšyən$ (پیریکو، ۱۹۷۶: ۴۴)، مازندرانی (ساری) $vešna$ (شکری، ۱۳۷۴: ۳۴۸)، تاتی خلخال $vešīr$ (سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱: ۱۵۵)، افتری سمنان $vašon$ (همایون، ۱۳۷۱: ۱۳۶)، جوشقانی $veša$ (برجیان، ۲۰۱۰: ۸۷)؛ در برابر فارسی «گرسنه» و بختیاری $gosne$ (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۹۶)، از ایرانی باستان $*wṛsna-$.

۹-۲- ایرانی باستان $*wi-$ < فارسی میانه و پارتی $wi-$ < گویش‌های شمال غربی $we-$ ، گویش‌های جنوب غربی $go-$

ایرانی باستان $wi-$ که در دوره میانه در زبان‌های فارسی میانه و پارتی همچنان باقی مانده بود، در دوره نو در گویش‌های شمال غربی به صورت $we-$ باقی مانده‌است، درحالی‌که در

گویش‌های جنوب غربی به *go-* تبدیل شده. نمونه‌های این ویژگی را در واژه‌های زیر در گیلکی می‌بینیم:

گیلکی *veyēr / vēr* «محل کم‌عمق رودخانه، راهی که بتوان با بالا زدن شلوار از بخش کم عمق رودخانه گذشت» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۶۹۳)، همچنین در اصطلاح *vēr zaan* «رد شدن از رودخانه»، از ایرانی باستان **wi-tāra-* (بسنجید با فارسی میانه و پارتی *widār*) و بازمانده صورت کهن‌تر *viyār* (از صورت آغازی *vidār*) است؛ در برابر فارسی «گذار» در اصطلاح «بی گذار به آب زدن» که در دیگر گویش‌های جنوب غربی نیز دیده می‌شود، مانند بختیاری *goḏār* (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۹۵) و بویراحمدی *giyār* هر دو به معنی «بخش کم‌عمق رودخانه که به آسانی بتوان از آن گذشت» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۲۹).

گیلکی گالشی *vurūtan, vurūj* «گریختن» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۶۲۲) از ایرانی باستان **wi-raik/č-vəritan, vərij-*؛ همانند دیگر گویش‌های شمال غربی مانند تاتی خلخال *vəritan, vərij-* (سبزعلیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۶)، تالشی شمالی *vite* (پیریکو، ۱۹۷۶: ۴۵) در برابر صورت جنوب غربی *guruxtan* که در گونه رشتی به کار می‌رود، یا در برابر فارسی «گریختن» و بختیاری *gorohḏen* (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۹۶).

گیلکی *vāšādan* «باز کردن (رختخواب، سفره غذا، تور ماهیگیری)، گشودن» از ایرانی باستان **wi-šāta-* (فارسی میانه و پارتی *wišādan*) در برابر فارسی «گشادن» و بویراحمدی *gəšīyan* «گشودن» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۳۱).

۱۰-۲- ایرانی باستان *r̥C* < گویش‌های شمال غربی *arC*، گویش‌های جنوب غربی *erC / orC* (*r̥* واکه‌ای) ایرانی باستان در دوره میانه در زبان‌های ایرانی میانه غربی قبل از همخوان‌های لبی به *or* و قبل از همخوان‌های غیرلبی به *er* تبدیل شده است، مانند پارتی و فارسی میانه *burden* «بردن»، *kirdan* «کردن». همین دگرگونی در گویش‌های جنوب غربی مانند فارسی نیز باقی مانده، اما در گویش‌های شمال غربی به *ar* تبدیل شده است. در گیلکی نیز این ویژگی همانند گویش‌های شمال غربی دیده می‌شود:

گیلکی *kalm / kəlm* «کرم» از ایرانی باستان *kṛmi-* «کرم»، همانند برخی گویش‌های شمال غربی مانند مازندرانی *karm* (ادلما، ۲۰۱۱: ۴۰۱)، نایینی *karm* «کرم» (ستوده، ۱۳۶۵: ۱۹۷)، اردستانی *ka:m* «کرم» (با حذف *ṛ* ابراهیمی و عظیم‌پور اردستانی، ۱۳۹۰: ۱۹۰). در برابر فارسی و گویش‌های جنوب غربی *kerm*.

برخی گونه‌های گیلکی mordan/mardan «مردن»، همچنین damärden «خفه شدن، مردن در آب» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۶۲۲؛ کریستین‌سن، ۱۳۷۴: ۸۱)، از ایرانی باستان *mr̥ta-، همانند دیگر گویش‌های شمال غربی مانند تالشی شمالی marde (پیریکو، ۱۹۷۶: ۱۳۷)، تاتی خلخال marden (سبزه‌علی‌پور، ۱۳۹۱: ۳۲۶)، افتری سمنان bamrdon «مردن» (همايون، ۱۳۷۱: ۵۲)، هورامی marday (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۰۲)، جوشقانی mard- (برجیان، ۲۰۱۰: ۹۲)، در برابر mordan در فارسی و گویش‌های جنوب غربی. همانند این ویژگی را در ماده ماضی فعل‌های «بردن» و «پرسیدن» نیز در گیلکی می‌بینیم: گیلکی رشت، لاهیجان و رودسر bardan در برابر burden در دیگر گونه‌های گیلکی (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۱۲۵) از ایرانی باستان *br̥ta-؛ همچنین گیلکی رشت و غرب گیلان vapärseen/vavärsēn «پرسیدن» (همان: ۱۸۸؛ کریستین‌سن، ۱۳۷۴: ۱۰۹) از ایرانی باستان *pr̥sa- که در دیگر گویش‌های شمال غربی نیز دیده می‌شود: تالشی شمالی barde (پیریکو، ۱۹۷۶: ۲۴)، تاتی خلخال barden (سبزه‌علی‌پور، ۱۳۹۱: ۳۲۳)، هورامی barday (مکنزی، ۱۹۶۶: ۹۰)، جوشقانی bard- (برجیان، ۲۰۱۰: ۹۲) به ترتیب در برابر فارسی bordan و porsidan.

گیلکی xars / xərs «خرس» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۳۲۴)، از ایرانی باستان *ṛsa- در برابر فارسی و گویش‌های جنوب غربی xers. در برخی گویش‌های شمال غربی برابر این واژه با همخوان ṣ دیده می‌شود، که باید بازمانده صورت افزوده واژه در ایرانی باستان باشد، یعنی بازمانده صورت *arša- (بسنجید با اوستایی arša-)، مانند تاتی کرینگانی aš (کارنگ، ۱۳۳۳: ۵۲)، هورامی hašša (مکنزی، ۱۹۶۶: ۹۸).

۱۱-۲- ایرانی باستان $\text{ṛt} / \text{ṛz}$ < گویش‌های شمال غربی rC ، گویش‌های جنوب غربی l
خوشه همخوانی $\text{ṛt} / \text{ṛz}$ ایرانی باستان که در گویش‌های جنوب غربی به l تبدیل شده، در گویش‌های شمال غربی و از جمله گیلکی باقی مانده است:
گیلکی purt، لنگرودی purd «پل» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۷۳۵) از ایرانی باستان *pr̥tu- (در اصل pard، بسنجید با گیلکی kudan «کردن» از *kardan)، همانند برخی گویش‌های شمال غربی مانند تالشی شمالی pirt (پیریکو، ۱۹۷۶: ۱۸۴)، تاتی کجل pard (یارشاطر، ۱۹۶۰: ۲۷۸)، تاتی شاهرود perd (یارشاطر، ۱۹۵۹: ۵۴)، کردی pird (تاکستون، ۲۰۰۹: ۲۱۵)، در برابر فارسی و گویش‌های جنوب غربی «پل».

در کنار گیلکی رشتی spel که صورت جنوب غربی واژه است، گیلکی لنگرودی saparz و رحیم‌آبادی esparz «طحال» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۵۹) صورت شمال غربی را حفظ کرده‌اند، از ایرانی باستان *sprzan- «طحال»، همانند دیگر گویش‌های شمال غربی مانند تالشی شمالی siparz (پیریکو، ۱۹۷۶: ۲۰۳)، افتری سمنان espars «مردن» (همایون، ۱۳۷۱: ۱۲۰)، در برابر فارسی میانه spul «طحال» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۷۶)، و برخی گویش‌های جنوب غربی مانند لارستانی espol «طحال» (اقتداری، ۱۳۳۴: ۲۵۶).

۱۲-۲- ایرانی باستان št < گویش‌های شمال غربی št، گویش‌های جنوب غربی st خوشه همخوانی št ایرانی باستان که در گویش‌های جنوب غربی st شده، در گیلکی همانند دیگر گویش‌های شمال غربی št باقی مانده‌است:

گیلکی غرب گیلان damišten / vamištan (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۴۶۲) «ادرار کردن» از ایرانی باستان *mišta-، همانند دیگر گویش‌های شمال غربی مانند تاتی خلخال damāšten «میزیدن، ریدن» (سبزیلیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۱)، در برابر گویش‌های جنوب غربی مانند بختیاری mesten «ادرار کردن» (طاهری، ۱۳۸۹: ۳۱۹)، بویراحمدی mēsan «ادرار کردن» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۵۶).

گیلکی čāšt «حدود ظهر»، همچنین در واژه‌های pīš čāšt «پیش از ظهر» و var čāšt «بعد از ظهر» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۶۰۸)، همانند دیگر گویش‌های شمال غربی مانند تاتی خلخال čāšta «غذای نیمروزی بین نهار و صبحانه» (سبزیلیپور، ۱۳۹۱: ۱۵۹)، مازندرانی čāšt «غذای بین صبحانه و نهار» (شکری، ۱۳۷۴: ۱۹۴)، هورامی čāšti «غذا» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۹۲)، در برابر بختیاری čāst «ظهر، نهار» (طاهری، ۱۳۸۹: ۲۸۲) بویراحمدی čās «پیش از ظهر، غذای پیش از ظهر» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۱۶).

گیلکی virištan «برخاستن» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۳۳۵، کریستین‌سن، ۱۳۷۴: ۱۰۸) در برابر فارسی «برایستادن» و بختیاری worestāden «برخاستن» (طاهری، ۱۳۸۹: ۳۴۷).

۱۳-۲- ایرانی باستان *dw- < گویش‌های شمال غربی b-، گویش‌های جنوب غربی d- تنها واژه‌ای که در گیلکی این ویژگی را نشان می‌دهد، واژه «در» است. در گیلکی زیر تأثیر فارسی عموماً صورت dar به کار می‌رود، اما صورت bar «در» در برخی گونه‌های گیلکی استفاده می‌شود. این واژه به‌ویژه در ساخت ترکیب‌های زیر باقی مانده‌است: lēša bar «در چوبی آغل»، گالشی rūš bar «در محل عبور و مرور»؛ lujun bar «دریچه، پنجره کوچک»؛

bar āson «آستانه در، چارچوب در» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۳۶۵، ۳۵۷، ۲۱) و bartə «در چوبی حیاط خانه»، همانند دیگر گویش‌های شمال غربی مانند تالشی شمالی bərə «در» (پیریکو، ۱۹۷۶: ۳۳)، تاتی خلخال bar «در» (سبزیپور، ۱۳۹۱: ۲۰۸)، هورامی bara «در» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۹۰)، افتری سمنان bar «در» (همایون، ۱۳۷۱: ۱۱۲)، جوشقانی bar «در» (برجیان، ۲۰۱۰: ۸۵)، در برابر dar در فارسی و گویش‌های جنوب غربی.

۱۴-۲- ایرانی باستان -y* < گویش‌های شمال غربی -y، گویش‌های جنوب غربی -j
واژه‌های گیلکی jow «جو»، jâ «جا»، jân «جان» که می‌توانند برای بررسی این ویژگی به کار روند، وامواژه از فارسی‌اند (کریستین‌سن، ۱۳۷۴: ۳۷). تنها واژه اصلی که این ویژگی را نشان می‌دهد jît «قطعه‌چوب تراشیده که بر شانه ورز [گاو نر] قرار می‌گیرد و دو سر طناب کلاف سر به آن وصل می‌شود، تا گاجمه [گاوآهن] را به حرکت درآورد» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۱۴۰) است، که صورت جنوب غربی است و برابر آن را در افتری سمنان jot «یوغ» (همایون، ۱۳۷۱: ۱۴۷) نیز می‌بینیم اما برابر شمال غربی واژه را در تاتی خلخال می‌بینیم: تاتی خلخال yit در واژه‌های yit davassan «بستن ورزا برای شخم زدن»، yiti yâr «شخم زننده» (سبزیپور، ۱۳۹۱: ۲۷۸). این واژه که برابر «جفت» در فارسی و هم‌ریشه با واژه «یوغ» است (از ایرانی باستان -yuxta (بسنجید با اوستایی -yuxta «به هم بسته شده»، بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۳۰۱)، شاهدهی اصیل برای بررسی این ویژگی آوایی است و گویا نشان می‌دهد که -y ایرانی آغازی در این گویش همانند گویش‌های جنوب غربی به -j تبدیل شده‌است. هم‌ریشه آن که در فارسی به صورت «جوغ» و «یوغ» (وامواژه از پارتی) وجود دارد، در گویش‌های شمال غربی با -y و در گویش‌های جنوب غربی با -j دیده می‌شود: مانند خوانساری yō «یوغ» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۲۷۱)، جوشقانی yō (برجیان، ۲۰۱۰: ۸۵)، در برابر گویش‌های جنوب غربی مانند بویراحمدی jî «یوغ» (طاهری، ۱۳۹۵: ۲۴۰). اگر واژه گیلکی jîgā/ jîgā «جا، مکان» را که برابر با فارسی «جایگاه» است، واژه‌ای اصیل بدانیم، نیز شاهد دیگری برای این موضوع است. صورت شمال غربی این واژه را برای مثال در هورامی yāge «جا» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۰۷)، نایینی yāga «ظرف» (ستوده، ۱۳۶۵: ۱۱۵)، یا جوشقانی yāgâ «لحاف» (زرگری، ۱۳۹۱: ۳۹۰) می‌بینیم. البته دگرگونی -y آغازی ایرانی باستان به -j در برخی گویش‌های شمال غربی مانند بلوچی و کردی نیز دیده می‌شود (در این باره نک. کُرن، ۲۰۰۳: ۵۵) و با این‌همه ویژگی آوایی جنوب غربی محسوب می‌شود.

۳- نتیجه‌گیری

گیلکی با وجود تأثیرپذیری زیاد از زبان فارسی، هنوز ویژگی‌های آوایی شمال غربی را، هرچند بیشتر در واژه‌های گونه‌های کهن‌تر و کهنه‌تر مانند گالشی و یا در گفتار گویشوران کهن‌سال گیلکی نشان می‌دهد. از سوی دیگر برخی از این ویژگی‌ها تنها در یک یا چند واژه دیده می‌شود. برای نمونه تنها واژه‌ای که ویژگی شمال غربی s را در برابر جنوب غربی h نشان می‌دهد، luās است که در برخی گونه‌های گیلکی به معنی «شغال» یا «کفتار» باقی مانده‌است، یا در مورد ویژگی شمال غربی sp در برابر جنوب غربی s، تنها واژه savaʃ «شپش» این ویژگی را نشان می‌دهد و واژه‌های دیگری مانند espa «سگ» که در تالشی یا سمنانی به کار می‌رود، در گیلکی دیده نمی‌شود و با واژه دیگری مانند kuti «سگ» جایگزین شده‌است. در برخی موارد واژه‌هایی که این ویژگی‌ها را نشان می‌دهند از میان رفته و با واژه‌های دیگر، یا با واژه‌های فارسی جایگزین شده‌اند. در تنها موردی که هماهنگی گیلکی را با گویش‌های شمال غربی نمی‌بینیم، تحول y-ایرانی باستان است که در گیلکی برخلاف بیشتر گویش‌های شمال غربی و همانند گویش‌های جنوب غربی به j تبدیل شده‌است. این پدیده در برخی دیگر از گویش‌های شمال غربی مانند کردی، بلوچی، خوانساری و خوری نیز دیده می‌شود.

منابع

- آل احمد، ج. ۱۳۷۰. *تات‌نشین‌های بلوک زهره*، تهران: امیرکبیر.
- ابراهیمی، ق. و ع. عظیم‌پور اردستانی ۱۳۹۰. *واژه‌نامه گویش اردستان*، اصفهان: فردا.
- اقتداری، ا. ۱۳۳۴. *فرهنگ لارستانی*، تهران: فرهنگ ایران زمین.
- اشرفی خوانساری، م. ۱۳۸۳. *گویش خوانساری*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پاینده لنگرودی، م. ۱۳۶۶. *فرهنگ گیل و دیلم*، فارسی به گیلکی، تهران: امیرکبیر.
- پرهیزگاری، ا. ۱۳۹۱. *بررسی گویش مراغی*، تهران: ترفند.
- حاجت‌پور، ح. ۱۳۸۳. *زبان تالشی*، گویش خوشابره، رشت: گیلکان.
- رضایی باغبیدی، ح. ۱۳۸۳. «گویش ویدری»، *گویش‌شناسی*، (۳/۱): ۲۲-۳۸.
- زرگری، ر. ۱۳۹۱. *تاریخ، فرهنگ و هنر جوشقان قالی*، اصفهان: نشر پرسش.
- سبزه‌لیپور، ج. ۱۳۹۱. *فرهنگ تاتی*، رشت: فرهنگ ایلپا.
- ستوده، م. ۱۳۶۵. *فرهنگ نایینی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شکری، گ. ۱۳۷۴. *گویش ساری (مازندرانی)*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صبوری، ن. و ب. روشن. ۱۳۹۳. «ریشه‌شناسی چند واژه از گویش گیلکی»، *ادب پژوهی*، (۳۰): ۱۱۷-۱۳۲.

- طاهری، ا. ۱۳۸۹. گویش بختیاری کوهرنگ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ . ۱۳۹۵. گویش لری بویراحمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کارنگ، ع. ۱۳۳۳. تاتی و هرزنی. تهران: چاپخانه شفق.
- کریستین‌سن، آ. ۱۳۷۴. گویش گیلکی رشت، ترجمه ج. خمامی‌زاده، تهران: سروش.
- نجیبی فینی، ب. ۱۳۸۱. بررسی گویش فینی، تهران: نشر آثار، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- همایون، ه. ۱۳۷۱. گویش/فتری، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- یزدانی، م. ۱۳۹۱. ساختار دستوری و واژه‌نامه زبان گزلی، اصفهان: نشر هشت بهشت.
- Bartholomae, C. 1904. *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.
- Borjian, H. 2010. "The Dialect of Jowshaqan, Part One: Phonology, Morphology and Syntax", *Iran and the Caucasus*, (14): 83-116.
- Cheung, J. 2007. *Etymological dictionary of Iranian verb*, Leiden.
- Durkin-Meisterernst, D. 2004. *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout.
- Edelman, D. I. 2011. *Etimologiceskiy Slovar Iranskix jazikov*, [فرهنگ ریشه‌شناختی]، Tom 4, Moskva.
- Kent, R. 1953. *Old Persian*, New Haven, Connecticut.
- Korn, A. 2005. *Toward a Historical Grammar of Balochi*, Wiesbaden.
- _____ . 2003. "Balochi and the Concept of North-Western Iranian, C. Jahani, A. Korn (eds.) *The Baloch and Their Neighbours. Ethnic and Linguistic Contact in Balochistan in Historical and Modern Times*. Wiesbaden: 49-60
- Lecoq, P. 1989. "Le dialectes Caspiens et les Dialectes du Nord-Ouest de l'Iran", in *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden.
- _____ . 1979. *Le Dialecte de Sivand*, Wiesbaden.
- MacKenzie, D. N. 1961. "The Origins of Kurdish", *Transactions of the Philological Society*, 60(1): 68-86.
- _____ . 1966. *The Dialect of Awroman*. København.
- Pireyko, L. A. 1976. *Talyšsko-Russkij slovar* (فرهنگ تالشی- روسی)، Moskva.
- Skjærvø, P. O. 1988. "Baškardi", in *Encyclopedia Iranica*, (III, Fasc. 8): 846-850.
- Thackston, W. M. 2009. *Sorani Kurdish, A Reference Grammar*, Harvard.
- Todd, T. L. 1985. *A Grammar of Dimili also Known as Zaza*, Ann Arbor: Michigan State University, rep. Electronic Publication, 2008.
- Windfuhr, G. 1989. "Western Iranian Dialects", in *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden: 294-295.
- Yarshater, E. 1959. "The Dialect of Shahrud (Khalkhal)", *BSOAS*, (22): 52-68.
- _____ . 1960. "The Tati Dialect of Kajal", *BSOAS*, (23): 257-268.

تأملی بر جاینام‌شناسی منطقه تات‌زبان شاهرود خلخال

دکتر جهان‌دوست سبزلپور^۱ ✉

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۸

تاریخ پذیرش: ۹۶/۵/۲۵

چکیده

جاینام‌شناسی یا بررسی نام‌های جغرافیایی، از زیرشاخه‌های زبان‌شناسی است که اصول و قواعد خاصی دارد. این علم در ایران در دهه‌های اخیر رواج یافته، اما هنوز جایگاه خود را پیدا نکرده‌است. جاینام‌ها در گویش‌های ایرانی کمتر از زبان فارسی بررسی شده‌است. تاتی عنوانی کلی از گویش‌های ایرانی است که در نواحی مختلف ایران و خارج از ایران رواج دارد و به دو دسته شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود. بررسی جاینام‌های تاتی به شناخت بیشتر این گویش‌ها کمک می‌کند. هدف این مقاله ضمن طرح مسائل کلی در جاینام‌شناسی ایرانی، مطالعه انواع جاینام‌های منطقه تات‌زبان شاهرود خلخال، با تمرکز بیشتر بر روستای «درو» *dərav* و بررسی ویژگی‌های زبانی آنها است.

واژگان کلیدی: زبان تاتی، توپونیمی، جاینام‌شناسی، گونه دروی، شاهرود خلخال

۱- مقدمه

توپونیمی^۱ واژه‌ای یونانی است مرکب از دو بخش؛ «topo» به معنای زمین و «onim» به معنای نام (ترقی اوغار، ۱۳۸۱: ۱۳۹). گویا بار نخست که ایرانیان با این علم آشنا شدند برایش معادل «وجه تسمیه» به کار بردند (رفاهی، ۱۳۸۰: ۱۶) و بعدها «جاینام‌شناسی» را برگزیدند که اسمی است مرکب و در اصل اضافهٔ مقلوب نام جای است (نک. احدیان- بختیاری، ۱۳۸۸: ۱۸۱).

رفاهی (۱۳۸۰: ۱۶)، به نقل از توکلی مقدم نوشته‌است: «در ممالکی همچون کشورهای اروپایی وجه تسمیه بر اعلام جغرافیایی اطلاق شده و درمورد مصدر یک شیء واژه ریشه‌یابی و یا به تعبیر خودشان اتیمولوژی^۲ را به کار می‌برند که این صحیح است». در ایران و در زبان فارسی وجه تسمیه، نام‌های جغرافیایی، و نیز جاینام و جاینام‌شناسی در برابر واژهٔ توپونیمی به کار رفته‌است. «توپونیمی شاخهٔ علم نوینی است که عمر آن به یک قرن نمی‌رسد. این علم در پی تقویت و تحقیقات زبان‌شناسی شکل گرفت تا به قالب امروزی درآمد» (همان: ۹). نام‌های جغرافیایی جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی ما شده‌اند. این نام‌ها از زبانی به زبانی و از نسلی به نسلی راه‌های ناهموار بسیاری را پیموده‌اند تا به دست ما رسیده‌اند. علمی که به بررسی نام‌های جغرافیایی می‌پردازد و ویژگی نام‌های جغرافیایی را از دیدگاه تاریخی، جغرافیایی و زبان‌شناختی آشکار می‌سازد، جاینام‌شناسی یا توپونیمی نام دارد.

شناخت توپونیمی یعنی شناخت جنبه‌ای از یک زبان که خاک‌خورده و کهنه شده‌است. همین خاک‌خوردگی باعث شده که عده‌ای نتوانند به ماهیت و ساختار آن پی ببرند. در کشور ما معمولاً جاینام‌ها را جزئی از زبان به شمار نمی‌آورند و دلایل فرهنگ‌های موجود در کشورند که کمتر به جاینام‌ها می‌پردازند و آنها را واژه‌هایی از زبان نمی‌دانند.

در مقالهٔ حاضر ضمن طرح مسائل کلی در جاینام‌شناسی ایرانی، به جاینام‌های منطقهٔ تات‌زبان شاهرود خلخال پرداخته‌ایم. سؤال اصلی این است که چه نوع جاینام‌هایی و با چه ساختاری در این منطقه وجود دارد؟ از جاینام‌های تاتی خلخال، خُردجاینام‌های روستای درو، از توابع بخش شاهرود انتخاب شده‌است. فرض این است که در منطقهٔ مطالعه‌شده اغلب جاینام‌های اصلی به زبان تاتی هستند و ساختار زبانی آنها همانند سایر جاینام‌های ایرانی است. منظور از جاینام‌های درو، جاینام‌های داخل روستا، یعنی نام دره‌ها، تپه‌ها، کوه‌ها، چشمه‌ها، محلات، مناطق و سایر عوارض طبیعی و غیرطبیعی است و نیز نام روستاها و

1. toponymy
2. Etymology

مناطق هم‌جوار که جزئی از جاینام‌های آن منطقه هستند. این جاینام‌ها یا از روش میدانی به دست آمده‌اند یا از فرهنگ تاتی، فصل جاینام‌ها (سبزعلیپور، ۱۳۹۱) استخراج شده‌اند.

۲- پیشینه جاینام‌شناسی

در کتاب *حدود/عالم* بسیاری از جاینام‌های ایران ذکر شده اما جاینام‌شناسی در ایران علم جدیدی است که تابع توپونیمی در غرب است. در سده اخیر، در کشورهای دیگر جاینام‌شناسی رشد چشمگیری داشته‌است (نک. کدمون^(۱)، ۱۹۹۶)، اما در ایران هنوز نوپاست. رفاهی (۱۳۸۰: ۳۲-۱۹) فهرستی از منابع مهم جاینام‌شناسی خارجی را آورده و به اهمیت و نقش آن در کشورهای ترکیه، ارمنستان و سایر کشورهای همسایه ایران اشاره کرده‌است.

احمد کسروی نخستین کسی است که به جاینام‌های ایران با دید علمی نگریست. وی در سال ۱۳۴۵ با نوشتن نام شهرها و دیه‌های ایران در دو دفتر تلاش کرد به شناخت جاینام‌ها دست یابد (نک. کسروی، ۱۳۸۷). نوبان (۱۳۷۴)، توکلی مقدم^(۲) (۱۳۷۵)، چگنی (۱۳۸۷) و افشار سیستانی (۱۳۸۲) پژوهش‌هایی در این زمینه دارند. در مقاله احدیان و بختیاری (۱۳۸۸) معادل فارسی تعداد زیادی از اصطلاحات خارجی توپونیمی آمده‌است. بختیاری (۱۳۹۰) به نکاتی درباره ریشه‌شناسی اشاره کرده‌است. رضایتی کیشه‌خاله و ملیحی لمر (۱۳۹۵) به بررسی جاینام‌های بخش اسالم شهرستان تالش پرداخته‌اند. پایان‌نامه‌هایی نیز در دانشگاه‌ها به‌ویژه در رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی به نگارش درآمده‌است (نک. شارق، ۱۳۸۵ و آلیانی، ۱۳۹۰).

۳- جاینام‌شناسی و علوم مرتبط با آن

تاریخ، جغرافیا و زبان‌شناسی با جاینام‌شناسی مرتبط‌اند. جاینام‌شناسی بدین دلیل با تاریخ ارتباط دارد که تحولات سیاسی و نیز اجتماعی همیشه بر زبان و بر نام‌های جغرافیایی یک زبان تأثیر می‌گذارد. هر حکومتی مطابق با اهداف و سیاست‌های خویش در نام‌گذاری‌ها تغییراتی ایجاد می‌کند، نام‌های تاریخی را تغییر می‌دهد یا نام‌های جدید را طبق زمان و نیاز خود انتخاب می‌کند. پس برای شناخت یک جاینام، شناخت تاریخ ضروری است. از طرفی هر جاینامی بر منطقه‌ای خاص دلالت دارد، ممکن است به دلایل طبیعی، روستا یا شهری از بین برود اما نامش در منابع جغرافیایی بماند. زبان‌شناسی نیز می‌تواند با شناخت اجزای یک زبان، نام، تلفظ دقیق، معنا و سایر اجزای زبانی جاینام را برای ما آشکار کند. اونوماستیک^۱ در

1. Onomastic

زبان‌شناسی به تحقیق، دسته‌بندی و تحلیل نام‌ها می‌پردازد. ریشه‌شناسی نیز به جای نام‌شناسی بسیار کمک می‌کند. ریشه‌شناسی به دو دسته عالم‌انه و عامیانه تقسیم می‌شود (نک. بختیاری، ۱۳۹۰: ۳۳). امروزه با گسترش زبان‌شناسی، ریشه‌شناسی هم گسترش پیدا کرده و در بسیاری از زبان‌ها ریشه اغلب کلمات آشکار شده‌است و آنها را در فرهنگ‌های ریشه‌شناسی ثبت و ضبط کرده‌اند. حسن‌دوست (۱۳۹۳)^(۳) و (۱۳۸۹) و صادقی (۱۳۹۲) از آن جمله‌اند. بیشترین تلاش‌های ریشه‌شناسی در زبان فارسی را پژوهشگران خارجی به زبان غیرفارسی نوشته‌اند مانند چئونگ^(۴) (۲۰۰۶). از پژوهندگان متأخر ریشه‌شناسی در زبان‌های ایرانی، ابوالقاسمی (۱۳۸۹) منصوری (۱۳۸۴)، و منصوری- حسن‌زاده (۱۳۸۷) هستند.

در اغلب موارد نمی‌توان به ریشه‌شناسی درست و همه‌جانبه جای نام‌ها دست یافت، چراکه عمدتاً قدیمی‌تر از زبان رایج‌اند. چه‌بسا نامی بیش از هزار سال بر منطقه‌ای بوده و مردم دوست دارند آن را با زبان رایج خود بسنجند و ریشه‌یابی کنند. این باعث می‌شود که ریشه‌یابی جای نام‌ها چندان قانع‌کننده نباشد.

۴- راه‌ها و منابع جمع‌آوری جای نام‌ها

الف) منابع کتبی و اسناد

با دقت در اسناد تاریخی و نیز منابع کتبی هر قوم می‌توان به نام‌های جغرافیایی آن مناطق دست یافت. کتیبه‌های مختلف پادشاهان هخامنشی و دیگر سلسله‌های تاریخی، دیوان شاعران، کتاب‌های تاریخی مثل *تاریخ بیهقی*، *تاریخ طبری*، *تاریخ جهانگشای جوینی*، کتب جغرافیایی مثل *سفرنامه ناصر خسرو* و کتاب *حدود/عالم*، جای نام‌های زیادی را در خود نهفته دارند. از فرهنگ‌های لغت مانند *لغت‌نامه علامه دهخدا* می‌توان به بسیاری از نام‌های اماکن جغرافیایی دست پیدا کرد. در گویش‌نامه‌ها و فرهنگ‌های گویشی این امر هنوز رسم نشده، اخیراً سبزعلیپور در فرهنگ تاتی فصلی را به جای نام اختصاص داده‌است (۱۳۹۱: ۱۴۱-۱۴۷). در کلان‌جای نام‌ها این منابع مفید و لازم‌اند، اما در خردجای نام‌ها و نیز جای نام‌های روستایی این روش چندان به کار نمی‌آید، چون متون تاریخی از آنها خبری به ما نمی‌دهند، مثلاً در *نزهه/قلوب حمدالله مستوفی*، پایان‌یافته در سال ۷۴۰ هـ (نک. صفا، ۱۳۷۳: ۲۲۹) به چند جای نام از شاهرود خلخال اشاره شده‌است: «شاهرود ولایتی است متصل طوالیش کمابیش سی پاره دیه است، از معظمتاش شال و کلور و حمص و درود و کیلوان، هوایش معتدل است» (۱۳۶۲: ۸۲). امروزه نام حمص یا حمص (hamas) در بین معمرین رواج دارد و در نقشه گوگل

(google) نیز نام روستای به شکل hamis (حمیس) آمده، یعنی گویا با تغییر زبان، تلفظ نام روستا هم تغییر کرده‌است. امیل بایر^(۵) این نکته را تأیید می‌کند: «به‌طوری که دیده می‌شود در این ناحیه [شاهرود خلخال] نیز یک قریه بعد از دیگری در تحت نفوذ ترکی می‌رود. مثلاً اهالی خمیس که در پنجاه سال قبل به گویش تاتی صحبت می‌کردند امروزه به واسطه رابطه‌ای که با هروآباد - که اهالی آن ترکی صحبت می‌کنند - پیدا نموده‌است، عموماً ترکی صحبت می‌کنند» (افشار، ۱۳۶۸: ۱۱۳)، چون در تاتی منطقه واج /h/ در تعدادی از واژه‌ها /x/ تلفظ می‌شود. مانند خرا xərâ (هرو، مرکز خلخال)، خنه xəne (حنا) (نک. سبزی‌عیپور، ۱۳۹۱).

ب) منابع میدانی

منابع میدانی هر منبعی است که محقق می‌تواند شخصاً از آنها کمک بگیرد و سؤالات خود را بپرسد؛ مراکز، سازمان‌ها، و اشخاص. با گشت‌وگذار در محلات هر شهر می‌توان به نام قدیمی و جدید و نیز نام رسمی و غیررسمی هر منطقه دست یافت. غیر از اینها راه‌های دیگری چون منابع تصویری و فیلم‌ها برای ثبت و جمع‌آوری جاینام‌ها وجود دارد.

۵- انواع جاینام‌ها^(۶)

جاینام‌های این تحقیق دو دسته‌اند: کلان‌جاینام‌ها و خُردجاینام‌ها. کلان‌جاینام‌ها^۱ به نام‌های جغرافیایی مناطق بزرگ می‌گویند. در این تحقیق منظور از کلان‌جاینام‌ها، نام شهرها، بخش‌ها و روستاهای اطراف منطقه است که بر زبان مردم منطقه جاری است. این نام‌ها طبق نظام آوایی تاتی دچار تغییراتی شده‌اند، مثلاً خرا xərâ (خلخال)، فوین fuyn (خوجین، روستایی متصل به خلخال)، آستان (آسکستان، روستایی در شاهرود assân)، بَرَنَدَه baranda (برندق، روستایی در خورش‌رستم)، کَرَنَه karna (کرنق، روستایی در خورش‌رستم)، کَزَه kaza (کزج، روستایی در خورش‌رستم)، مِروان mervân (میانرودان، روستایی در خورش‌رستم)، دِرَو dərav (روستایی در شاهرود)، وَرَاوَرْد varâvard (وُفراجرد، روستایی در بخش مرکزی خلخال) و خُردجاینام‌ها^۲ بر مناطق کوچکی دلالت دارند. مثلاً به یک چشمه یا مزرعه کوچک گفته می‌شوند. ناگفته پیداست که کلان‌جاینام و خُردجاینام مناطق شهری و روستایی با هم تفاوت دارند. در جاینام‌شناسی شهرهای بزرگ، نام روستا خُردجاینام است، اما در روستاها نام روستا می‌تواند کلان‌جاینام باشد و نام یک جوی خُردجاینام. مانند موارد زیر که کوه یا

1. Macrotoponyms
2. Microtoponyms

علفزاری در روستای درو هستند: سندن *səndən*، بازه‌کام *bâza kām*، سمه‌خانی *səma xāni*، راگردش *râ gardəš*، زرج‌دیم *zərej dim* و ...

علاوه بر این، جاینام‌های منطقه را براساس نوع می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:
الف) کده‌نام‌ها^۱، اسامی مناطق مسکونی و آنهایی که به دست بشر درست شده است مانند گیه‌وره‌سر *giyavara sar* (نام میدان)، کشه‌ور *kašavar* (نام محل)، جیره‌مّله *jira malla* (نام محله)، خرمنان *xarmanân* (نام محل)، دوله‌ی *dulay* (نام منطقه)، همه در روستای درو.
ب) آب‌نام‌ها^۲، مانند عیزله جو *ayzala ju*، جیره‌روئه‌خانی *jira ruaxāni*، موسی‌خانی، کفاینه‌روئه‌خانی *kafâyna rua xāni*، زرجه‌خانی *zəreja xāni*، تله‌دره *tella dara*، کسه‌یه‌دره *kaseya dara*، همه در روستای درو.

ج) شیب‌نام‌ها^۳، اسامی پستی و بلندی‌ها و عوارض طبیعی، مانند آسمه‌جال *âsmajâl*، تلاقان *talaqân*، آسام *âsâm*، سندن *səndən*، پلنگا *palangâ*، زرج‌دیم *zərej dim*، کوره‌پشت *kura pəšt*، خرن‌دشت *xarandašt*، همه از کوه‌های روستای درو.
در جاینام‌شناسی، هر کدام از موارد فوق، خود نوع کلان و خُرد دارد. مثلاً البرز کلان شیب‌نام است، چون منطقه وسیعی را در بر می‌گیرد. یا کارون و ارس کلان‌آب‌نام هستند، اما در روستا نمی‌توان منطقه‌ای را کلان دانست. احدیان - بختیاری (۱۳۸۸: ۱۸۵-۱۸۶) شاخه‌ها و انواع اصلی جاینام‌ها را با نام‌های فارسی ذکر کرده‌اند.

۶- عناصر تشکیل‌دهنده نام‌های جغرافیایی

از آنجاکه برخی از نام‌های جغرافیایی از عناصر محیطی تشکیل یافته‌اند و نشان‌دهنده شرایط جغرافیایی، اقلیمی و زیست‌محیطی‌اند، توپونیم‌ها را به شرح زیر دسته‌بندی می‌نمایند:

۶-۱- قوم‌جاینام‌ها^۴:

این اسامی از نام طوایف و قبیله‌ها به وجود آمده‌اند. در اینجا نه تنها با نام طوایف موجود، بلکه با نام طوایفی مواجه می‌گردیم که هویت تاریخی خود را از دست داده‌اند و به بایگانی تاریخ سپرده شده‌اند. در هر شهر و شهرستانی می‌توان به تعدادی از جاینام‌ها دست یافت که در آنها نام قوم و قبیله و یا طایفه خاصی آمده‌است، مثل خانقاجه‌مّله *xānaqâja malla* (محله

1. Oyconyms
2. Hydronyms
3. Uronyms
4. Ethno toponyms

خانقایی‌ها)، یا میره‌مَلّه *mira malla* (محلّه سیدها) در درو (نک. سبزه‌لیپور، ۱۳۹۱)، یا الشما *aləšmā* (آل هاشم) روستایی در خلخال که زیارتگاهی معروف دارد.

۶-۲- زیست‌جاینام‌ها^۱:

جاینام‌هایی است که در ساخت آن‌ها اسم پرندگان، خزندگان و چرندگان وجود دارد. این جاینام‌ها اغلب نشان‌دهنده محیط و اقلیم آن منطقه هستند و نام حیوانات دال بر وجود آن حیوان در آن اقلیم است. مثلاً در داخل و اطراف کسه‌یه‌دره *kaseya dara* (دره لاک‌پشت) در درو) لاک‌پشت فراوان است و نگارنده خود شاهد لانه‌های فراوان آنها بوده‌است. زرج‌دیم *zərej dim* (دامنه [پُر] کبک؛ کوه)، قس. کشف‌رود در فارسی، پلنگا *palangā* (گاه و محل پلنگ، کوه)، کافت‌ره خلی *kāftera xəli* (سوراخ یا آشیانه کبوتر، کوه). ورگه درّه *varga dara* (دره گرگ)، خوئه‌بیلان *xua bilān* (محل خوک، کوه) همگی در درو.

۶-۳- گیاه‌جاینام‌ها^۲:

جاینام‌هایی است که در ساخت آنها نام گیاهان، نباتات و رستنی‌ها وجود دارد. این جاینام‌ها نشان‌دهنده ویژگی‌های اقلیمی آن منطقه است. تعدادی از گیاه‌جاینام‌های منطقه مورد مطالعه عبارت‌اند از:

وزمه‌بنان *vəzma bənān* (محل پر از درخت وزم، کوه)، انجیله‌تروّه *anjila tərva* (بقعه انجیر، زیارتگاه)، الاله‌خانی *alāla xāni* (چشمه آلاله)، برسانه *bərsāna* (جای پُر خار، نام علفزار) همگی در درو. وزمستان *vəzməssān* (محل درخت وزم، درختی جنگلی شبیه افرا، نام مجموعه‌باغ) در نزدیکی درو. ویه‌روبار *viya rubār* (رودخانه بید)، بخشی از رودخانه شاهرود که در درو جاری است، و گندم‌آباد (روستایی در شاهرود خلخال).

۶-۴- مردم‌جاینام‌ها^۳:

جاینام‌هایی که در ساخت آنها از نام‌های اشخاص استفاده شده‌است. این اشخاص اغلب کسانی هستند که آنجا را آباد کرده‌اند و بعدها آیندگان نام آن شخص را بر آن منطقه گذاشته‌اند. در درو بشیرآباد (به زبان جوانان و گاه به طنز)، به محله‌ای گفته می‌شود که بشیرنامی در آنجا برای اولین بار خانه ساخته است. تعدادی از مردم‌جاینام‌های درو عبارت‌اند از:

1. Zoo toponyms
2. Phytotoponyms
3. Anthrotoponyms

قمارزه‌ور *qamârazə var* (کنار باغ قما، نام منطقه)، نوروزگا *nowruzgâ* (محل نوروز یا محل منسوب به نوروز، نام علفزار)، صاله‌خانی *sâlê xâni* (چشمه صالح) موسی‌خانی *musâ xâni* (چشمه موسی)، بگه‌لپه‌داره‌بن *bagaliya dâre bân* (زیر درخت بگ‌علی، نام درختی بزرگ و اطراف آن)، فرج‌آباد، و عزیزآباد، (دو روستا در بخش شاهرود خلخال).

۵-۶- آب‌جاینام‌ها:

آب‌جاینام‌ها به نام‌هایی جغرافیایی اطلاق می‌شود که عوارض آبی مثل دره، رودخانه، دریا، جوی آب، چشمه و قنات جزئی از آن محسوب می‌شوند، مثل چشمه‌علی (در شهر ری). در ساخت آب‌جاینام‌های درو، دره، جو و خانی نقش ویژه‌ای دارند. تعدادی از آب‌جاینام‌های درو به شرح زیرند:

ملّه‌دره *mella dara*، دیه‌دره *diya dara*، ملاسانه‌دره *malâsâna dara* (نام دره‌ها)، سیده‌خانی *sayida xâni* (سید)، لاره‌خانی *lâra xâni* (چشمه‌ای که رویش لار؛ تنه خالی شده درخت، نصب کرده‌اند تا حیوانات آب بخورند)، خانه‌جو *xâna ju* (چشمه خان، نام نه‌ری بزرگ)، عزیزله‌جو *ayzala ju* (جوی عزیزالله)، سرچشمه (نام چشمه).

۶-۶- دین‌جاینام‌ها:

این‌گونه اسامی از اصطلاحات مذهبی و واژه‌های منتسب به دین و کلماتی که مفهوم دینی را تداعی می‌نمایند، به وجود آمده‌اند. در این‌گونه توپونیم‌ها نه تنها نام مقدسین، بلکه اماکن متبرک و غیره بر مناطق مسکونی گذارده می‌شود (رفاهی، ۱۳۸۰: ۱۵۵-۱۵۲).

سیدحسن *sayd xâsen* (سیدحسن، امامزاده‌ای در بخش شاهرود)، سیده‌نیار *sayda niyâr* (سید دانیال، امامزاده‌ای در خلخال)، خنداشه *xendâša* (هندوشاه، امامزاده‌ای در اسبو). تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز هست که در جاینام‌های منطقه از آنها اثری یافت نشد. مثلاً کیهان‌جاینام‌ها^۳، (نام‌های جغرافیایی دربردارنده نام اجرام آسمانی و نجومی^۴، اساطیر جاینام‌ها^۵: نام‌های جغرافیایی دربردارنده نام‌های اساطیری، یادجاینام‌ها^۶، نام‌های جغرافیایی حاوی نام شخصیت‌های مشهور، وام‌جاینام‌ها^۷، نام‌های جغرافیایی که در اثر مهاجرت یا به تبع

1. Hydro toponyms
2. Theo toponyms
3. Cosmo toponyms
4. Cosmonyms
5. Mythotoponyms
6. Memo toponyms
7. Emmigrotoponyms

تبع مهاجرت به وجود می‌آیند. البته تا حدی طبیعی است که در یک روستا در نام‌گذاری از اجرام آسمانی کمتر استفاده کنند، و یا از نام‌های اساطیری بهره‌ای نبرند.

برای رسیدن به یک طبقه‌بندی خوب و علمی لازم است همه جاینام‌های یک محل گردآوری شود، آنگاه متوجه خواهیم شد که جاینام‌هایی هستند که در هیچ‌یک از گروه‌های فوق نمی‌گنجند. مثلاً در شهر رشت، توشیبا، یخ‌سازی، ساگری‌سازان و کاسه‌فروشان را می‌توان ذیل «صنعت‌جاینام» طبقه‌بندی کرد. یا «صفت‌جاینام» که با توجه به شکل و صفت ظاهری منطقه نامی برایش انتخاب می‌کنند، مثلاً دشته‌لکه (منطقه دشت)، دشته دیمین (دامنه دشت)، دولی (محل کم‌ارتفاع و یا چاله‌مانند)، کفاینه آسام (کوه آسام بالایی)، جیره پشیان (کوه پشیان پایینی) در منطقه مطالعه‌شده را می‌توان به‌نوعی صفت‌جاینام دانست. امروزه در شهرها نام سازمان‌ها، مؤسسات و مراکز دیگر خود تبدیل به یک جاینام‌شده‌اند، مثلاً توپخانه و بازار در تهران، یا ترمینال، راهنمایی و رانندگی، شهرداری و بانک ملی در رشت، که می‌توان به آنها مثلاً «سازمان‌جاینام» اطلاق کرد.

۷- جاینام شهری و روستایی

با توجه به محل گردآوری جاینام، روش‌های گردآوری نیز متفاوت است. محقق باید روش‌های خاصی برای گردآوری اطلاعات داشته باشد تا بتواند به تحقیق بپردازد، روشی که برای گردآوری داده‌های جاینام در شهر لازم است، شاید چندان به درد جاینام‌شناسی روستایی نخورد. پس می‌توان به دو نوع جاینام‌شناسی معتقد بود و روش‌های هر کدام را شناسایی کرد. جاینام‌های روستایی و شهری هر کدام ویژگی‌هایی دارند که به مواردی اشاره می‌شود:

در شهرها چندان با جاینام به معنای واقعی کلمه مواجه نیستیم، البته باید جاینام‌های قدیمی هر شهر را مستثنا دانست، چون در اغلب شهرها، به‌ویژه شهرهای بزرگ با نام‌هایی مواجهیم که خوش‌ساخت و خوش‌ترکیب‌اند. مثلاً نام کوچه‌های یک خیابان را از یک تا صد یا نام گل‌های مختلف را انتخاب می‌کنند.

تمایز دیگر نام‌گذاری شهر و روستا در این است که اغلب نام‌گذاری‌های روستا غیرارادی و در شهر ارادی است. یعنی هیچ‌کسی در روستا برای بخشی از روستا یا برای ناحیه‌ای از آن نامی انتخاب نمی‌کند^(۷) درحالی‌که در شهر به دلیل نیاز به ارتباط، سازمانی خاص مشغول نام‌گذاری میدان‌ها، خیابان‌ها و کوچه‌هاست. گاه این نام‌گذاری برای جاهای تازه احداث‌شده و

گاه برای جاهایی است که نام قدیمی دارند. در شهر یادجاینام‌ها و اسطوره‌جاینام‌ها بسیارند اما در روستا از اینها خبری نیست.

۷-۱- نکات لازم برای جاینام‌شناسی روستایی

الف- ثبت دقیق نام جاینام

بدین منظور لازم است از الفبای آوانویسی انجمن بین‌المللی آواشناسی^۱ استفاده شود. استفاده از خط پیشنهادی دیگر چندان مطلوب و علمی به نظر نمی‌رسد.

ب) ثبت همه تلفظ‌های یک جاینام

هر جاینامی ممکن است شکل رسمی، محلی و یا حتی فکاهی یا مخفی داشته باشد که فقط عده‌ای از مردم آنها را به کار می‌برند. جاینام‌شناس باید همه آنها را به درستی ثبت کند. بی‌دقتی در ثبت جاینام‌ها باعث می‌شود که نامی تاریخی با بار معنایی خاص فراموش شود.

پ) ثبت ویژگی‌ها و اطلاعات جاینام

هر جاینامی حداقل یک ویژگی خاص دارد، مثلاً در داخل دره، تپه، کوه و یا چشمه است، آفتاب‌گیر یا سایه است، گرم یا سرد است، باتلاقی یا کویری است، علفزار یا جنگلی است، سر چهارراه است یا دور از شهر و روستا، در منطقه باران‌گیر واقع شده یا گردنه و محلی برف‌گیر است. به هر صورت حتماً یک ویژگی دارد که دانستن آن ویژگی به کشف راز و اشتقاق آن جاینام کمک می‌کند. «لازم است ثبت اطلاعات جغرافیایی طبیعی هر منطقه از منابع جغرافیایی و زمین‌شناسی استخراج شود. این اطلاعات شامل شکل زمین، عوارض طبیعی، نوع و گستره پوشش گیاهی، تنوع جانوری، دگرگونی‌های آب و هوایی، رخداد‌های طبیعی، در طول دوره تاریخی است» (احدیان- بختیاری، ۱۳۸۸: ۱۹۶).

کسروی پیش از دیگران بدین کار پرداخت و گرچه همه نظراتش پذیرفتنی نیست، به نکات خوبی دست یافت. او در پاورقی کتابش نوشته: «در همدان که نام آبادی‌ها را پرسیده می‌نوشتیم، چون نام سیمران برده شد گفتم باید خنک باشد، گفتند اسدآباد همه‌اش گرم است، و دیه خنکی در آنجا نیست، ولی پس از چند روز که خود به اسدآباد رفتم، در آنجا از اداره دارایی پرسش‌هایی کردم، دانستم دیهی سرد می‌باشد و در پشت کوهی نهاده» (۱۳۸۷: ۲۱۵).

1. International Phonetic Association

ت) ثبت گروهی جاینام‌ها

محقق بهتر است به صورت گروهی کارش را شروع کند. مثلاً نخست نام دره‌های یک محل را فیش‌برداری کند یا نام رودها را. این کار کمک می‌کند تا بداند کدام بخش کارش ناقص و کدام بخش تمام است. این روش موقع تحلیل نیز به او کمک خواهد کرد. چراکه انتظار می‌رود در جاینام‌ها، نام‌های چشمه‌ها و محلات قانونمندی نسبی داشته باشند. مثلاً در جاینام‌های منطقه بررسی شده نام دره‌ها به واژه دره ختم می‌شود: مَله‌دره *mella dara*، ملاسانه‌دره *malâsâna dara*، دیه‌دره *diya dara*، کسه‌یه‌دره *kaseya dara*، آوه‌دره *âva dara*، گنزه‌دره *ganza dara*، تلّه‌دره *tella dara*، چپه‌دره *čapa dara*، وَرگه‌دره *varga dara*.

یا نام چشمه‌ها اغلب مختوم به خانی است: الاله‌خانی *alâla xâni*، زرجه‌خانی *zæreja xâni*، سمه‌خانی *səma xâni*، سیده‌خانی *sayida xâni*، صاله‌خانی *sâle xâni*، موسی‌خانی *musâ xâni*، لاره‌خانی *lâra xâni*.

گاه ثبت گروهی جاینام‌ها نتایج دیگری نیز دارد مثلاً در منطقه بررسی شده نام کوچه‌ها همه به مَله *malla* (محله) ختم می‌شود: دلاکه‌مَله *dallâka malla* (محله دلاک‌ها)، شپانه‌مَله *šiyâna malla* (محله چوپان‌ها)، خانگامَله *xânagâ malla* یا خانگاجه‌مَله *xânagâja malla* (محله خانقاهی‌ها)، میره‌مَله *mira malla* (محله سادات)، چیلینگره‌مَله *čilingara malla* (محله آهنگرها).

از دیدگاه جامعه‌شناختی این نام‌گذاری نشان می‌دهد که مردم این روستا همانند بسیاری از جاهای ایران^(۸) مطابق شغل و صنف خود در مناطق خاصی زندگی می‌کردند. در روستای درو، امروزه نه تنها این نام‌ها پابرجاست، بلکه بقایای گروه‌های شغلی نیز باقی مانده است. به عنوان مثال چوپان‌ها همه در یک محل زندگی می‌کنند، البته نه اینکه چوپان‌زاده نمی‌تواند به محله‌ای دیگر برود، بلکه به طور ارادی در محل خود مانده است. این نمونه‌ها نشان می‌دهد که در این زبان قانونمندی خاصی برای نام‌گذاری دره‌ها، چشمه‌ها، محله‌ها، و... هست.

ث) ترجمه نکردن جاینام‌ها

«ترجمه نام‌های جغرافیایی از زبان مورد استفاده در یک محل به زبان دیگر و ضبط آن بر روی نقشه جغرافیایی از خطاهای فاحش است. مثال‌های متعدد در این مورد می‌توان آورد. ترجمه قره چمن (*qara čaman*) به سیاچمن، و قزل اوزن (*qizil uzan*) به سرخرود از جمله آن خطاهاست»^(۹) (رفاهی، ۱۳۸۰: ۳۷). ترجمه در اغلب موارد باعث از بین رفتن جاینام می‌شود.

نباید به جای جاینام از ترجمه‌اش استفاده کرد. حتی بهتر است اگر به ترجمه جاینام یقین نداریم، معنای آن را ذکر نکنیم.

در خلخال روستاهای بسیاری نام آذری (زبان قدیم آذربایجان) داشتند اما با رواج ترکی به دلیل آشنایی نداشتن ترک‌زبان‌ها با آن واژه‌ها به کلماتی دیگر تغییر یافتند. در نقشه‌های متعدد کتاب *تالش منطقه قومی در شمال/ ایران* از مارسل بازن، به نام‌های تاریخی خلخال به‌عنوان همسایه تالش اشاره شده که امروز شکل آنها عوض شده‌است. مثلاً خانی (چشمه) که در نام‌گذاری جغرافیایی منطقه پرکاربرد است به خانه (منزل) تغییر یافته‌است؛ «گرمه‌خانه»^(۱۰) *garma xâna* و «داودخانه *dâvud xâna*» در گذشته گرمه‌خانی و داودخانی بوده‌اند (نک. بازن، ۱۳۸۵: ۳۸۲).

ج) آشنا بودن به زبان منطقه

کسی که به ضبط جاینام بپردازد و از زبان منطقه اطلاعاتی نداشته باشد دچار خطاهای فاحش می‌شود. رفاهی به نقل از صمد بهرنگی مثال خوبی در این زمینه آورده‌است:

«از آنجاکه کارمندان اداره ثبت به زبان ترکی آشنایی نداشتند، هنگام ثبت اسامی محلی ساری قیه (*sârî qaya*) به معنای صخره زرد و آخماقیه (*âxmâ qaya*) به معنای صخره لرزان، دو اسم فوق را به صورت سارقیه (مکان دزدان) و احمقیه (محل نادانان) ثبت نموده‌اند و هنوز این اسامی در آمار رسمی و مکاتبات به این صورت استفاده می‌شود» (رفاهی، ۱۳۸۰: ۶۲).

چ) توجه به تمام جاینام‌های یک منطقه

جمع‌آوری همه جاینام‌ها مهم‌تر از تحلیل آنهاست. شاید محل یا محله‌ای در یک ناحیه متروک، یا بدنام باشد، و یا به هر دلیل دیگری ذکر نامش در نظر گردآورنده مطلوب نباشد، این دلیل نمی‌شود که نویسندگان از ذکر همه جاینام‌ها خودداری کنند، شاید پیدا کردن یک قرینه در نام‌گذاری یک محل برای تجزیه و تحلیل بعدی کمک کند، بنابراین بهتر است همه جاینام‌ها به دقت بررسی شود. از طرفی باید همه تلفظ‌ها و گونه‌های یک جاینام را مدنظر قرار داد. مثلاً نام روستای درو به چند شکل باید ثبت شود: *dorav* (تلفظ مردم تات‌زبان)، *doro* (تلفظ مردم ترک‌زبان اطراف)، *derav* (تلفظ در مکاتبات رسمی و اداری). در بخش ریشه‌شناسی ذکر خواهد شد که این شکل‌ها چه کمکی به ریشه‌یابی کلمه می‌کنند.

۸- رابطه زبان و گویش با جاینام‌های یک منطقه

بنیاد جاینام بر زبان است و برای موفقیت در جاینام‌شناسی لازم است از زبان یا زبان‌هایی که در ساخت جاینام یک منطقه جغرافیایی نقش دارند اطلاع حاصل کرد، به حدی که بتوان واژه‌های آن زبان را شناخت. به عنوان مثال در رشت و حوالی آن علاوه بر جاینام‌های گیلکی، جای‌نام‌هایی به فارسی، تالشی، تاتی، ترکی، کردی کرمانجی، روسی و ... نیز رایج است. پس گویش‌شناس باید به اطلاعاتی از این زبان‌ها دست یابد.

در توپونیمی‌های ایران از دیرزمان دو گونه زبان به کار رفته است: زبان‌های زنده و فعال؛ زبان‌های خاموش و منسوخ. زبان‌های خاموش، استفاده نمی‌شوند و تنها رد آنها را در نام‌های جغرافیایی و کتیبه‌ها می‌توان پیدا کرد. دسته دیگر توپونیم‌ها از زبان‌های زنده و فعال سرچشمه گرفته‌اند. رایج‌ترین توپونیم‌های این گروه، مربوط به زبان فارسی‌اند. توپونیم‌های فارسی در ایران و خارج از مرزهای ایران گسترده‌اند (رفاهی، ۱۶۳: ۱۳۸۰). زبان‌شناسان معتقدند در مجموعه توپونیم‌های ایران تأثیر بیست‌و دو زبان و نیم زبان را می‌توان مشاهده نمود. اهمیت این موضوع آن است که در این اسامی حالت‌های قدیمی دستوری را می‌توان مشاهده و مطالعه نمود. برای مثال وجود واج‌های /j/ و /q/ در انتهای اسامی ترکی در زبان معاصر ترکی دیده نمی‌شود و در روند تبدیل هجاها به هجاها باز که از ویژگی‌های دستور تاریخی ترکی است در نمونه‌های اسامی به یادگار مانده است. مثال: ساوج- ساوه (sävaj-säve)، آوج-آوه (sävaj-ve)، درق- درّه (darraq-darre)، ایوق- ایوه (ivaq-ive)، چهارسوق- چهارسو (čärsuq-čärsu) و یا چارشی، ساروق- ساری (säruq-säri) و ... (همان: ۱۶۷-۱۶۶).

۹- بررسی زبان‌شناختی جاینام‌ها

۹-۱- بررسی معنایی

در بررسی معنایی، جاینام‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: جاینام‌هایی که معنایشان معلوم است و جاینام‌هایی که معنایشان روشن نیست. دسته اول تا حدی متأخر است ولی دسته دوم از زمان‌های دور به یادگار مانده است. در منطقه نام‌هایی که معنایشان معلوم نیست به احتمال قریب به یقین تاتی نیستند و با زبان‌هایی مثل ترکی، تالشی و فارسی هم قابل توجیه نیستند و گویا قبل از ورود تاتی به این منطقه وجود داشته‌اند، مانند سندن sændən (نام کوه)، هندک handak (نام کوه) و واژه ملّه mella در دو جاینام ملّه‌دره و ملّه‌سر.

۹-۲- بررسی ساختاری

۹-۲-۱- ساختمان دستوری جاینام‌ها

ساختمان یا ساختار زبانی اجزای سازنده جاینام را می‌توان به سه دسته ساده، مشتق و مرکب تقسیم کرد. در جاینام‌های تاتی هم نام‌های ساده، هم مرکب و هم مشتق وجود دارد. در مواردی تشخیص مشتق از ساده کمی مشکل است. چون در آنها گاه تکواژ رسوبی یا مرده یافت می‌شود و محقق سهواً آنها را ساده فرض می‌کند.

- جاینام‌های ساده: هندک *handak*، آسام *âsâm*، درو *dərav*، خریم *xaraym*، زَنیا *zaniya*، کلور *kəlur*، دز *dəz*.

- جاینام‌های مشتق: دولی *dulay* (از دول یعنی عمیق و چاله‌مانند به‌علاوه تکواژ اشتقاقی -ay)؛ کرنق *karn-aq* (نام روستا، مرکب از کرن^(۱۱) [؟] به‌علاوه تکواژ -aq)؛ برندق *barand-aq* (نام روستا، مرکب از برند [؟] به‌علاوه تکواژ اشتقاقی -aq)؛ استان *assân* (نام روستا، مرکب از اسسه به‌علاوه تکواژ اشتقاقی -ان).

- جاینام‌های مرکب: جیره آسام *jira âsâm* (آسام پایین، نام کوه)، جیره روه‌خانی (چشمه ساحلی)^(۱۲) پایینی، نام چشمه)، دشته خرناف *dašta xarnâf* (نام کوه، مرکب از دشت و خرناف)، گاچه دله *gâča dala* (مرکب از گاچ؛ آغل و دله؛ اندرون).

۹-۲-۲- توپوفورم‌ها^۱ یا جاینام‌ها

در هر زبانی تکواژ یا واژه‌هایی هستند که در ساخت جاینام نقش دارند، مثل «آباد» در فارسی. این اجزای زبانی را می‌توان به دو دسته تکواژ و واژه تقسیم کرد:

۹-۲-۱- تکواژهای جاینام‌ها

تکواژهای زیر از پربسامدترین تکواژها در ساخت جاینام‌های تاتی‌اند: ان *-ân*، سان *-sân*، آی *-ay*، او *-u*، آق *-aq*، و جال *-jâl*.

- ان *-ân*: از تکواژهای جاینام‌نمای پُربسامد در تاتی است که در فارسی نیز وجود دارد. تکواژی اشتقاقی است و به آخر واژه اضافه می‌شود و با توجه به ساختار و معنای جاینام‌های دارنده این تکواژ به نظر می‌رسد بسیار قدیمی باشد، یعنی می‌توان گفت این جاینام‌ها از نظر زمانی زودتر از بقیه ساخته شده‌اند، مانند تَلقان *talaq-ân* (نام کوه)، خالیان *xâli-ân* (نام مجموعه‌باغ‌ها)، خوئه‌بیلان *xu-a bil-ân* (نام کوه؛ جزء اول این جاینام به معنی خوک است)،

1. topoform

کوئهدران *ku-a dar-ân* (نام کوه)، کونه‌خسان *kun-a xəs-ân* (نام کوه)، لزان *lazr-ân* (نام کوه)، زیه‌جاران *ziya-jâr-ân* (نام کوه).

- سان *sân*، شبیه تکواژ ستان در فارسی است و در تاتی پُرکاربرد است: استان *assân* (نام روستا)، وزمستان *vəzm-əssân* (نام منطقه‌ای در درو).

- آی *ay*، قدیمی به نظر می‌رسد و کمتر در جاهای دیگر به چشم می‌خورد. در چند جاینام مانده‌است. مانند: دوله‌ی *dul-ay* و گنبج‌هی *ganj-ay* (هر دو نام منطقه‌ای در درو).

- او *u*، تعدادی جاینام ساخته، و امروز کمتر در تاتی فعال است. مانند گلّه‌چالو *gəl-a çâl-u* (نام کوه)، دیمه‌خله‌برو *dim-a xəl-a bar-u* (نام کوه).

- آق *aq*، در نام دو روستای همسایه در خلخال باقی مانده‌است: کَرَنَق *karnq* که امروزه تات‌زبان است و بَرَنَدَق *barandaq* که به ترکی صحبت می‌کنند. کَرَنَدَق *karandaq* نیز روستایی است در همسایگی خلخال، در کوثر، بخش مرکزی، دهستان سنجید شمالی.

- جال *jâl*، صورت دیگر این تکواژ چال (*-çâl*) است. آسمه‌جال *âsma-jâl* و دوران‌چال *durân-çâl*، گلّه‌چالو *gəl-a çâl-u* (هر سه نام کوه). این تکواژ گویا با چالّه فارسی به معنی گودال ارتباط دارد. در هر سه جاینام تاتی این ویژگی به چشم می‌خورد. ظاهر دو کوه اول چنان است که گویا بر آنها شهاب سنگ فرود آمده‌است.

۹-۲-۲- واژه‌های جاینام‌نما

جاینام‌نما واژه‌ای است که در ساخت جاینام دخالت دارد. این دسته برخلاف تکواژهای جاینام‌نما به تنهایی به کار می‌روند و فرقتشان نیز در همین است. به عبارتی هرکدام از این واژه‌ها در جاهای دیگری از تاتی مستقلاً به‌عنوان اسم، صفت و دیگر اجزای دستوری استفاده می‌شوند. واژه‌های جاینام‌نمای تاتی عبارت‌اند از: دیم *dim*، آواد *âvâd*، بن *bən*، جیر *jir*، خانی *xâni*، ذره *dara*، ملّه *malla*، دشت *dašt*، رز *raz*، سر *sar*، ور *var*، کام *kâm*، کش *kaš*، کفا *kafâ*، گاه *gâ*.

- دیم *dim*، یا دیمه در تاتی به معنای صورت و رخسار و در جغرافیای طبیعی به معنای قسمتی از کوه است که از دور نمایان است (نک. سبزی‌پور، ۱۳۹۱: ۶۷ و ۱۴۹). گونه دیگر یا تکواژگونه‌اش *dem* است. آوتاوه دیمه در تاتی به محل آفتاب‌گیر می‌گویند (همان: ۱۴۸). زرج‌دیم *zərej dim* (پهنه کبک، نام کوه)، ترکه‌دیمه *tərka dima* (محل ترک‌نشین (?))، نام

کوه)، کوسه‌دم *kusa dem* (جزء اول نامفهوم، نام کوه)، دیمه‌خله‌برو *dima xəl-a bar-u* (دامنه کنار غار، نام غار).

- آواد *âvâd*، همان آباد فارسی است که در تعدادی از جاینام‌های تاتی وجود دارد. مانند عیزآواد (عزیزآباد) و فرج‌آواد (روستاهایی در بخش شاهرود).

- بن *bən*، به معنای بُن و زیر است و در تاتی در تعدادی از کلمات وجود دارد. مانند جوبن *ju bən* (نام کوه)، چمریکه‌بن *čamrika bən* (روستایی در شاهرود)، وزمه‌بنان *vəzma bən-ân* (زیر درختان وزم، منطقه‌ای در درو).

- جیر *jir*، به معنای پایین و زیر است و در تعدادی از جاینام‌های تاتی به چشم می‌خورد: جیره‌آسام *jir-a âsâm* (آسام سفلی، نام کوه)، جیره پشیان *jir-a pešiyân* (پشییان سفلی)، جیره‌دیان *jir-a deyân* (دهات پایین‌دست، منظور دهات پایین‌دست بخش شاهرود است که بعد از کلور یا مرکز بخش قرار دارند، در مقابل کفاینه دیان (دهات بالادست که در اطراف خلخال در گیوی و سنجبد قرار دارد).

- خانی *xâni*، به معنی چشمه است و جزئی از نام اغلب چشمه‌های روستای درو: الاله‌خانی *alâla xâni*، (چشمه آلاله)، زرجه‌خانی *zəreja xâni*، (چشمه کبک)، لاره‌خانی *lâra xâni* (چشمه‌ای که بر رویش لار یا تنه تراشیده درخت نصب کرده‌اند)، سمه‌خانی *səma xâni* موسی‌خانی، سیده‌خانی، صاله‌خانی.

- دره *dara*: مله دره *mella dara*، گسه‌یه‌دره *kaseya dara* (دره لاک‌پشت)، تله‌دره *tella dara* (دره تلخ)، چپه‌دره *čapa dara* (دره چپ)، دیه‌دره *diya dara* (دره روستا)، پلنگ‌دره *palangâ dara* (دره پلنگا).

- دشت *dašt*: اسبه‌دشت *əsba dašt* (دشت سگ)، خرن‌دشت *xarandašt* (دشت خر)، سوسه‌دشت *susa dašt* (جزء اولش نامفهوم است)، کالونه‌دشت *kâluna dašt* (جزء اولش نامفهوم است)، طارم‌دشت *târəm dašt* (روستایی در شاهرود).

- سر *sar*، در معنای اول، قسمت بالایی و روی جایی است: مله‌سر *mella sar* (بالای مله، جزء دوم نامفهوم و مله‌دره هم در پای مله‌سر است)، سردول *sar dul* (بالای چاله، یا چاله بالایی؟)، سرم‌دول *sar madul* (؟)، قله‌سر *qala sar* (بالای قلعه، یا صخره‌های بلند)، سندنه‌سر *səndən-* *a sar* (قسمت بالایی کوه سندن).

- بر *bar*، به معنای کنار و جنب است، گاهی به شکل «ور» ظاهر می‌شود: *xəlân bar* (نام کوه، کنار غارها)، *askəla bar* (نام کوه، کنار اسکله، نامفهوم)، *allā bar* (نام کوه، کنار الله، نامفهوم)، *āsiyâ bar* (کنار آسیا، نام محل)، *čašmay bar* (نام محلی است که امام‌زاده عبدالله کلور در آن واقع است)، *dərâza var* (نام کوه، نزدیک بند تالش)، *kaša var* (محل واقع در کش یا گوشه).

- گا *gâ*، به معنای گاه و محل است: *dəz-gâ* (نام کوه، محل دز، یا دژ)، *nuruz-gâ* (نام کوه، محل نوروز)، *garden-gâ* (نام کوه، محل گردنه، گردنه کوه)، *palan-gâ* (نام کوه، محل پلنگ).

- کام *kâm*، در تاتی به معنای آشیانه و آغل حیوانات است. بازه کام *bâz-a kâm* (آشیانه عقاب، نام کوه)، سوئه کام *sua kâm* (نام کوه، جزء دوم نامفهوم).

- کفا *kafâ*، به معنای بالا و علیا است: کفاینه آسام (آسام علیا)، کفاینه پشیان (پشیان علیا)، کفاینه بر *kafâyna bar* (قسمت بالایی، نام کوه)، کفاینه روه خانی *kafâyna rua xâni* (چشمه بالایی، نام منطقه).

- کش *kaš*، به معنای گوشه و کنج یا زمین مقعر است. اولکش *ul-kaš* (روستایی در شاهرود، جزء اول نامفهوم)، دامکش *dâm-kaš* (نام کوه، جزء اول نامفهوم)، گرماکش *garmâ-kaš* (نام کوه، گوشه گرم)، و کشه ور *kaš-a var*.

۱۰- ریشه‌شناسی پیشنهادی تعدادی از جاینام‌های تاتی

به‌طور کلی دو دسته جاینام در تاتی خلخال یافت می‌شود: دسته‌ای که آشکار است و با اندکی دقت ریشه آن به دست می‌آید، مانند دیه‌دره *diya dara* (نام دره، دره ده)، *xəl-ân* (نام کوه و غار، مرکب از خل یعنی غار و علامت جمع و توپوفورم «بر»)، *kase* (نام کوه، کسه‌یه‌دره)، *ya dara* (رود لاک‌پشت یا کشف‌رود). البته باتوجه به اینکه کوسه‌دم *kusa dem* (نام کوه) در کنار کسه‌یه‌دره است، می‌توان فرض کرد که کوسه هم ریختی از کسه باشد، یعنی پهنه و دامن‌های که در آن لاک‌پشت زیاد است. ورگه‌دره *varga dara* (نام دره، دره گرگ)؛ ریشه دسته دیگر از جاینام‌ها معلوم نیست و به‌راحتی نمی‌توان درباره آنها نظری داد. در این دسته واژه‌هایی هستند که معنایشان مفهوم نیست، اما به ریشه‌شناسی کمک می‌کنند، مثلاً

سوسان *sus-ân* و سوسه‌دشت *sus-a dašt* هر دو از سوس تشکیل شده‌اند، اما معنای سوس مشخص نیست. در ادامه تعدادی از ریشه‌شناسی جاینام‌های منطقه، فقط پیشنهاد می‌گردد.

– اسبو *asbu* (روستایی در شاهرود خلخال)

کسروی اسبو را از سگ *spaca* مادی و اسب مشتق دانسته و نوشته‌است: «می‌توان پنداشت که شاید مقصود «اسب» است (۱۳۸۷: ۲۷۵ و نیز نقیب، ۱۳۷۹: ۲۲۵). بعید می‌نماید این جاینام با اسب ارتباط داشته باشد. این جاینام گویا مرکب است از دو کلمه «اسبی» (سفید به زبان تاتی) به علاوه آو (آب به زبان تاتی). در جاهای دیگر کشور هم جاینام سفیداب رواج دارد. در بخش خورش‌رستم خلخال روستایی دیگر نیز وجود دارد به نام اسبو که آن را به دو شکل *asbi ow* و *asbu* تلفظ می‌کنند. علت نام‌گذاری سفیدآب وجود دو چشمه بزرگ به نام‌های پگله‌خانی *pegəla xāni* و نره‌گر *nera-gar* است. چند چشمه هم در منطقه به چشمه سفید معروف است؛ یکی در درو به نام *səma xāni* (چشمه سفید) و یکی هم در حوالی لرد و کَرَنَق به نام *səbiya xāni* (چشمه سفید).

– درو *dərav* (روستایی در بخش شاهرود خلخال)

تلفظ این جاینام در بین مردم تات‌زبان *dərav*؛ در بین ترک‌زبانان *doro* و در مکاتبات و محاورات اداری – رسمی *derav* است. عده‌ای از مردم طبق اتیمولوژی عامیانه آن را از «دو راه» مشتق دانسته‌اند، ولی گویا این کلمه مشتق از ریشه فعل *dərav* (درو کردن) باشد. در تاتی درو این مصدر به شکل *dərun.əs.en* رایج است، اما در تاتی کجل (در بخش خورش‌رستم) ریشه فعل *dərav* زنده و فعال است. دلیلی که این نظر را تقویت می‌کند دو تلفظ دیگر این کلمه است، تلفظ ترکی آن *doro* با درو کردن فارسی؛ و تلفظ رسمی و فارسی آن (*dero*) با ریخت دیگر این کلمه در فارسی، یعنی «درو» ارتباط دارد. علفزارها و کوه‌های این روستا از نظر مساحت در منطقه معروف‌اند و این می‌تواند قرینه‌ای دیگر باشد.

– وراورد *varâvard* (در بخش مرکزی خلخال)

این روستا در بین مردم به وراورد *varâvard* و در زبان رسمی و اداری و فراجرد *vafrâjerd* و بفراجرد معروف است. این نام گویا مشتق از ورف (برف) و آورد (از مصدر آوردن) است. وُفر از **vafra* ایرانی باستان، از ریشه *vap* پراکندن، پاشیدن، پشته کردن مشتق شده‌است (نک. حسن‌دوست، ۱۳۸۳: ۱۹۱). نمونه‌های دیگری از جاینام‌های ایرانی با آورد نیز هست مثل

«وردآورد کرج» (محل رویش گل سرخ). نکته‌ای که این ریشه‌یابی را تقویت می‌کند تلفظ تاتی این جاینام است، در زبان ترکی و نیز تاتی «ورآورد» گویند و «ور» در تاتی به معنی برف است (سبزیپور، ۱۳۹۱: ۳۴۹). روستای ورآورد در پای کوهی بزرگ به نام آغ‌داغ/ آق‌داق واقع شده و کوهستانی است. در تلفظ رسمی این جاینام کلمه «وفر» هنوز باقی مانده است.

– اسکستان (askestân) (روستایی در شاهرود خلخال)

عده‌ای از مردم محل آن را مرکب از اشک (اشکانی) و پسوند «ستان» می‌دانند. به این روستا در مکاتبات اداری و رسمی اسکستان askestân و در تاتی منطقه استان assân گویند. مردم اسکستان، آن را استان astân گویند.

این نام گویا مشتق از استه (استخوان) و پسوند -ân در تاتی است. استه تاتی مشتق از ast «است، استخوان» و ux (-ux^v/ -ax^v) مشتق از axw (axv) نیروی حیات که از اوستایی ahyu- نیروی حیات، جان مشتق شده است (نک. حسن دوست، ۱۳۸۳: ۹۱). به عبارتی astân/assân مرکب است از asta و -ân (محل استخوان‌ها). در این حالت واکه a با پسوند -ân جمع شده و ظاهر نمی‌شود. نمونه‌هایی دیگر که کلمه مختوم به واکه، واکه خود را هنگام اضافه شدن از دست می‌دهد در تاتی هست، مانند ram-ân (رمه‌ها، مفردش: rama)، xâl-ân (شاخه‌ها، مفردش: xâla). نام رسمی، یعنی «اسکستان»، باید مرکب از اسک (تغییریافته استه) + ستان باشد، گرچه تبدیل واج /t/ و /k/ به یکدیگر در دیگر زبان‌های ایرانی بسیار نادر است، در تاتی نمونه‌هایی از آن یافت می‌شود، مانند čask (چابک) که در فارسی čost است و fak o farâvân (فت و فراوان) که در فارسی fat o farâvân است. اُشتر یا شتر در متن ترانه‌ای تاتی به شکل اشکر aškær باقی مانده است (سبزیپور، ۱۳۹۱: ۸۳).

علت نامیده شدن به «محل استخوان‌ها» را می‌توان ناشی از جنگ و خونریزی خاصی در این منطقه دانست و در تاریخ به دنبال آن گشت. نیز کوه بزرگی روبه‌روی اسکستان که معروف به «بشکست» bəškəst هست و در افواه مردم داستانی عامیانه درباره آن رایج است که چندان قابل اعتماد نیست، خلاصه‌اش چنین است: در زمان‌های دور دو لشکر با هم در آن محل مصاف کردند و یکی دیگری را شکست داده و خبر شکست آن یعنی «بشکست» (شکست خورد) نامی برای آن منطقه شده است (نیز نک. سبزیپور، ۱۳۸۷: ۱۲۷ پاورقی ۵).

۱۱- نتیجه‌گیری

جاینام‌شناسی در ایران و زبان فارسی هنوز جایگاه خود را پیدا نکرده، و در محافل زبان‌شناسی بدان توجه نشده‌است. کمتر فرهنگ‌نویسی را می‌توان یافت که خُردجاینام‌های یک زبان را جزئی از واژگان زبان بداند، درحالی‌که این بخش از زبان از قسمت‌های کهنه و دست‌نخورده‌ای است که شناخت آن به شناخت زبان کمک فراوانی می‌کند. جاینام‌شناسی کلان‌جاینام‌ها گاه به دلیل منابع، با خُردجاینام‌ها تفاوت‌هایی دارد. آنچه در مقاله آمد کلیاتی از جاینام‌شناسی بود با مثال‌هایی از گونه دروی، و نشان داد که جاینام‌های اصلی (آب‌نام‌ها، شیب‌نام‌ها و کده‌نام‌ها) منطقه اغلب به زبان تاتی هستند و اندکی از جاینام‌های ساده (از نظر ساختمان کلمه) در تاتی بسیار قدیمی‌اند. در بین اینها جاینام‌های مرکبی هستند که یک بخش از آنها معنای خود را از دست داده و ریشه و معنایشان بر ما معلوم نیست. به دلیل نبود منابع مکتوب و قدیمی بررسی ریشه‌شناختی تعدادی از خُردجاینام‌های تاتی مشکل است، اما می‌توان با دقت در اجزای سازنده آنها به کشف قواعد ساختاری و معنایی رسید.

پانویس

1. Kadmon. N., An Introduction to toponymy, Institute of Geografphy, university of Pereteoria, Prerteoria, 1996.
۲. نشر گل‌گشت کتابی از محمدرضا قدکساز (۱۳۷۵) تحت عنوان «وجه تسمیه شهرهای ایران» منتشر کرده‌است که نمی‌توان بدان اعتماد کرد.
۳. برای نقد این فرهنگ نک. بختیاری، ۱۳۸۸.
۴. Johnny Cheung, Etymological Dictionary of the Iranian Verb, Leiden, 2006.
۵. امیل بائر، استاد زبان‌شناسی دانشگاه زوریخ بود که در ۱۹۳۲-۱۹۳۳ ضمن سفری به هرزن و خلخال به تحقیق درباره زبان قدیم آن پرداخت، اما به نوشته هنینگ، متأسفانه، یادداشت‌هایش مفقود شد (۱۹۵۴: ۱۶۶-۱۶۷). نامه‌ای از بایر، خطاب به محمد شایسته، وزیر مختار ایران به دست آمد که جزء اوراق تقی‌زاده بود و در مجله آینده، سال پنجم، شماره ۴-۶، سال ۱۳۵۸ به چاپ رسیده‌است و افشار آن را در مجموعه «زبان فارسی در آذربایجان» چاپ کرده (افشار، ۱۳۶۸).
۶. برابر نهاده‌های فارسی این مقاله اغلب از احدیان و بختیاری است (نک. احدیان- بختیاری، ۱۳۸۸).
۷. مدتی است شوراها در روستا، کوچه‌ها و خیابان‌ها را نام‌گذاری می‌کنند. این کار آسیب‌هایی دارد. مثلاً بدون توجه به نام‌های قدیمی محلی، از سنت نام‌گذاری شهری که از فارسی تأثیر

فراوانی پذیرفته استفاده می‌شود. به‌طور کلی سنت نام‌گذاری و به تبع آن جاینام‌ها در شهر و روستا یکسان می‌شود و نام‌های محلی کم‌کم فراموش می‌شوند.

۸. این با نام‌هایی چون کوی اطبا، استادسرا، کوی فرهنگیان و دیگر نام‌های محلات در جاهای مختلف ایران قابل مقایسه است.

۹. تغییر نام بخش شاهرود خلخال، که روستای درو نیز جزئی از آن است، از همین نمونه‌هاست. بیش از دو دهه شاهرود را امام‌رود نامیدند، بعد نام قدیم و اصلی‌اش به آن بازگشت، چرا که شاه در فارسی در مواردی معنای بزرگ می‌دهد. مانند شاه‌فتر، شاه‌مار، شاهرگ.

۱۰. در روستای گرم‌خانه (در بخش مرکزی خلخال، سر راه هشتجین) چشمه بزرگ آب گرم وجود دارد که بدان خاطر به آن گرمه‌خانی (چشمه آب گرم) می‌گویند.

۱۱. روستایی دیگر در شاهرود خلخال قبل از کرنق وجود دارد که اسمش کرن karən است.

۱۲. در تاتی روئه‌خانی همان روباره‌خانی یا چشمه کنار رودخانه است. در درو دو چشمه کنار رود هست، یکی در پایین ده، کنار رودخانه شاهرود و دیگری در بالای ده کنار دره کسه‌یه‌دره (kase ya dara).

منابع

- آلایانی، م. ۱۳۹۰. بررسی کلان‌جاینام‌های استان گیلان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه بوعلی سینای همدان.
- ابوالقاسمی، م. ۱۳۸۹. ریشه‌شناسی (تیمولوژی)، تهران: ققنوس.
- احدیان، م. و ر بختیاری. ۱۳۸۸. «درآمدی بر جاینام‌شناسی ایران»، جستارهای ادبی، ۴۲ (۱۶۵): ۱۸۱-۱۹۹.
- افشار، ا. ۱۳۶۸. زبان فارسی در آذربایجان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی: تهران.
- _____. ۱۳۸۲. پژوهشی در نام شهرهای ایران، تهران: روزنه.
- بختیاری، ر. ۱۳۸۸. «ملاحظات بر فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی»، زبان‌شناسی، ۱۹ (۳۸): ۱۲۶-۱۳۳.
- _____. ۱۳۹۰. «ریشه‌شناسی عامیانه جاینام‌های ایران (جعل تاریخ و هویت)»، زبان‌پژوهی، ۳ (۵): ۲۵-۴۹.
- بازن، م. ۱۳۸۵. تالش منطقه‌ای قومی در شمال ایران، ترجمه م. ا. فرشچیان، مشهد: آستان قدس.
- ترقی اوغاز، ح. ۱۳۸۱. «نقد کتاب مبانی توپونیمی و نگاهی به توپونیمی‌های ایران»، زبان‌شناسی، ۱۷ (۲): ۱۳۷-۱۴۵.

- توکلی مقدم، ح. ۱۳۷۵. وجه تسمیه شهرهای ایران، تهران: میعاد.
- چگنی، ع. ۱۳۸۷. فرهنگنامه تطبیقی نام‌های قدیم و جدید مکان‌های جغرافیایی ایران و نواحی مجاور، مشهد: آستان قدس.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب. ۱۳۶۲. اهتمام م. ستوده، تهران: طهوری.
- حسن‌دوست، م. ۱۳۹۳. فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____. ۱۳۸۹. فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- رفاهی علمداری، ف. ۱۳۸۰. مبانی توپونیمی و نگاهی به توپونیمی‌های ایران، تهران: سازمان نقشه‌برداری کشور.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. و ش ملیحی لمر. ۱۳۹۵. «بررسی جاینام‌های بخش اسالم شهرستان تالش»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، (۱۱): ۹۷-۱۱۴.
- سبزعلی‌پور، ج. ۱۳۸۷. «نشانه‌های تالشی در مناطق تات‌زبان خلخال»، ادب‌پژوهی، ۴ (۱۳): ۱۰۹-۱۳۰.
- _____. ۱۳۹۱. فرهنگ تاتی، رشت: فرهنگ ایلیا.
- شارق، س. ۱۳۸۵. بررسی تاریخی، زبان‌شناختی نام شهرها و مکان‌های کهن استان فارس، پایان‌نامه کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه بوعلی سینای همدان.
- صادقی، ع. [زیر نظر] ۱۳۹۲. فرهنگ جامع زبان فارسی، تهران: آثار.
- صفا، ذ. ۱۳۷۳. تاریخ ادبیات ایران، تلخیص م. ترابی، خلاصه ج ۳، بخش ۱ و ۲، تهران: فردوس.
- قدکساز، م. ۱۳۷۵. وجه تسمیه شهرهای ایران، تهران: گل‌گشت.
- کسروی، ا. ۱۳۸۷. مجموعه زبان پاک، آذری یا زبان باستان آذربایگان، نام‌های شهرها و دیه‌های ایران، به کوشش ع. علیزاده، تهران: فردوس.
- مستوفی، ح. ۱۳۶۲. نزهه‌القلوب، به اهتمام گ. لیسترنج، مقاله سوم، تهران: دنیای کتاب.
- منصوری، ی. ۱۳۸۴. بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی، فارسی میانه زردشتی، تهران: آثار.
- منصوری، ی. و ج. حسن‌زاده. ۱۳۸۷. بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی، زیر نظر بهمن سرکاراتی، تهران: آثار.
- نقیب، م. ۱۳۷۹. خلخال و مشاهیر، تبریز: مهد آزادی.
- نوبان، م. ۱۳۷۴. نام مکان‌های جغرافیایی در بستر زمان، تهران: ما.
- Cheung, J. 2006. *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden.
- Kadmon, N. 1996. *An Introduction to toponymy*, Institute of Geography, university of Pereteoria, Prerteoria.
- Henning, W. B. 1954. *The ancient language of Azerbaijan*, TPhS: 147-177.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال دوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۳

بررسی فرایندهای واجی گویش شمالی زبان تالشی (گونه عنبرانی)

رؤیا کمالی عنبران^۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۳۱

چکیده

تالشی از زبان های ایرانی نو و متعلق به شاخه شمال غربی زبان های ایرانی است. از نظر ویژگی های گویشی و محدوده جغرافیایی به سه گویش شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم می شود و به دلیل حفظ ویژگی های زبانی دوران باستان و میانه و نیز قرار گرفتن در زمره زبان های در خطر، اهمیت ویژه ای در مطالعات گویش شناسی دارد. در مقاله حاضر پربسامدترین فرایندهای واجی تالشی شمالی (گونه عنبرانی)، طی تحول از ایرانی باستان و در مقایسه با فارسی نو بررسی شده است. از جمله این فرایندها حذف واکه پایانی، افراستگی، مرکزی شدگی، حذف کشش، تضعیف یا نرم شدگی و تقویت یا سخت شدگی است. داده های گویشی به روش میدانی و بر پایه اطلاعات نگارنده که خود گویشور این گونه زبانی است و نیز مصاحبه با گویشوران بومی گردآوری شده است. داده های ایرانی باستان و فارسی میانه به روش کتابخانه ای گردآوری شده است. اگر واژه هایی در اسناد مکتوب وجود نداشت و یا دسترسی به آنها ممکن نبود، به ناچار بازسازی شده اند.

واژگان کلیدی: گویش تالشی شمالی، فرایندهای واجی، افراستگی، تضعیف، تقویت

۱- مقدمه

پژوهش حاضر به بررسی فرایندهای واجی تالشی شمالی (گونه عنبرانی) می‌پردازد. تالشی شمالی در جمهوری آذربایجان در ناحیه لنکران، آستارا، لریک، مَسَلّی و یاردِملی، در مناطق تالش‌نشین استان اردبیل (نمین و عنبران)، در گیلان در آستارا و بخش‌هایی از شهرستان تالش رایج است و در قفقاز نیز گویشورانی دارد. این گویش از نظر جغرافیایی بزرگ‌ترین گویش تالشی است. براساس تحقیقات رضایتی کیشه‌خاله (۱۳۸۶: ۱۸) مقصود از تالشی شمالی، تالشی آن‌سوی رود آرس، یعنی تالشی جمهوری آذربایجان است که ادامه آن در ایران تا گرگان‌رود تالش پیش رفته‌است. آشکارترین فرایند زبانی، تغییر واج‌ها یا واحدهای آوایی زبان است. بررسی خصوصیات آوایی و واجی از دشوارترین حوزه‌های زبان‌شناسی تاریخی است زیرا برخی واج‌ها در طول زمان به واج‌های دیگر بدل می‌شوند و در نتیجه صورت لفظی تکواژها و واژه‌ها نیز تغییر می‌یابد.

تالشی از نظر رده‌شناسی یکی از مهم‌ترین زبان‌های ایرانی نو شاخه شمال غربی است که واج‌های آن در طول تاریخ دستخوش تغییراتی گردیده‌اند. هدف از نگارش این مقاله توصیفی-تحلیلی، بررسی تحول تاریخی فرایندهای واجی^۱ گویش شمالی زبان تالشی در مقایسه با فارسی نو است.

از فرض‌های اصلی در گویش‌شناسی سنتی آن است که هر گویش یک صورت «اصیل» و «خالص» دارد که به گفته میلروی^۲ (۱۹۸۷: ۱۴)، معمولاً در گفتار گویشوران محافظه‌کار و از نظر اجتماعی حاشیه‌ای دیده می‌شود. از این‌رو، ما نیز در پی دستیابی به گونه‌های زبانی اصیل و دست‌نخورده تالشی بودیم و گویشوران خود را از میان افراد مسن، کم‌سواد و دارای ارتباطات محدود اجتماعی شهر مرزی عنبران در استان اردبیل انتخاب کردیم. بسیاری از این گویشوران از جمهوری آذربایجان مهاجرت کرده‌اند. البته در چند مورد از جوانان نیز پرسش شد تا تفهیم سؤال و جواب بهتر باشد.

پس از گردآوری واژگان تالشی براساس اطلاعات زبانی نگارنده و نیز روش میدانی، معادل‌های واژگان در زبان‌های ایرانی باستان، اوستایی، فارسی باستان و فارسی میانه از فرهنگ‌ها و کتاب‌های دیگر استخراج شد. در مواردی که معادل واژه‌ها در این زبان‌ها در منابع تحقیقی یافت نشد نگارنده ناچار به بازسازی آنها شد. این کار بسیار دشوار و زمان‌بر بود.

1. Phonological processes

2. Milroy, L.

واژه‌های بازسازی شده همچون واژه‌های مفروض دیگر با علامت ستاره مشخص شده‌اند. درواقع این واژه‌ها در متون و نوشته‌های موجود تاکنون دیده نشده‌اند، اما طبق قواعد زبان‌شناسی از روی قیاس ساخته شده‌اند و می‌توان آنها را لغات بازسازی شده^۱ هم نامید (ذاکر، ۱۳۸۴: ۲۱۸).

هدف از بازسازی واژه‌های زبان‌های باستانی، توجیه اختلاف‌های واجی میان واژه‌های مشترک این زبان‌هاست، اما این الزاماً بدان معنا نیست که واقعاً واژه‌های بازسازی شده، به همین صورت وجود داشته‌اند. چه‌بسا چنین واژه‌هایی هرگز به کار نرفته‌است، ولی ناچاریم برای بررسی این تحولات چنین فرض‌هایی داشته باشیم.

واژه‌های هریک از زبان‌های ایرانی دقیقاً به شیوه کتاب مأخذ واج‌نگاری شده‌است. برای پرهیز از ارجاعات پی‌درپی، از ارجاع درون‌متنی جلوی واژه‌ها خودداری شده‌است. درنهایت پس از ذکر تحولات عمده و غالب، انگاره خطی آنها در چارچوب واج‌شناسی زایشی ارائه شده‌است. از آنجا که مطالعات واج‌شناسی تاریخی تالشی هنوز در آغاز راه است، پژوهش حاضر می‌تواند پایه و بنیادی برای تحقیقات بعدی باشد.

۲- پیشینه پژوهش

تحول واج‌ها در زبان فارسی از مهم‌ترین مباحث زبان‌شناسی است که امروزه به صورت محدود بدان پرداخته می‌شود. اگرچه در گذشته، کم‌وبیش در کتاب‌های فقه‌اللغه تبدیل واج‌ها و دگرگونی آوایی بررسی شده‌است ولی صورت علمی و نظری قوی ندارد. زبان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی معاصر از جمله بهار (۱۳۸۵)، خانلری (۱۳۹۱)، باقری (۱۳۸۰، ۱۳۸۳)، هوبشمان (۱۸۸۷، ۱۸۹۵)^۲ و بارتمه (۱۳۸۴)^۳ تبدیل واج‌ها و دگرگونی‌های آوایی را بررسی انتقادی و تحلیلی کرده‌اند.

زبان‌شناسان روسی، به بررسی موردی تالشی شمالی جمهوری آذربایجان پرداخته‌اند. پژوهشگران ایرانی نیز عمدتاً در مورد گونه‌های مرکزی و جنوبی تالشی نگاشته‌اند و پژوهش‌های انگشت‌شماری در تالشی شمالی دارند که بیشتر مقایسه‌ای است. تنها اثر در زمینه واج‌شناسی تاریخی تالشی مقاله‌ای است از جعفری دهقی (۱۳۸۴) با عنوان «مقایسه تحول تاریخی برخی واج‌های تالشی با فارسی معیار». وی در این مقاله به بررسی سیر تحول برخی واج‌های تالشی از دوره باستان تا امروز پرداخته و واژه‌های بررسی‌شده گویش تالشی

1. reconstructed words

2. Hübschmann, H.

3. Bartholomae, Ch.

جمهوری آذربایجان را از واژه‌نامه تالشی-روسی-انگلیسی موجود در سایت www.angelfire.com/un2/talishstudy/talish انتخاب کرده‌است.

۳- تحولات واجی

بررسی‌ها نشان می‌دهد گونه عنبرانی تالشی شمالی ویژگی‌های آوایی گویش‌های ایرانی شما غربی را دارد و دگرگونی‌های واجی از جمله واج‌های /b/، /g/، /y/ و /h/ آغازین و نیز /z/ و /št/ ایرانی باستان را حفظ کرده‌است. در ضمن برخی تحولات ویژه دارد، از جمله تحول /j/ به /ž/، /č/ به /ž/، /θr/ به /hr/ و /y/ به /j/ در سطح واکه نیز دستخوش تغییراتی، از جمله افراستگی گسترده و حذف واکه‌ها شده‌است.

۳-۱- تحولات واجی در سطح واکه

به نظر ویندفور^۱ (۱۹۹۲: ۲۴۵) افراستگی^۲ (بسته شدن) واکه‌ها از تحولات خاص زبان‌های ایرانی است. افراستگی در سیر تحول واکه‌های تالشی پربسامدترین تحول واجی است. از دیگر موارد تحولات واکه‌ها، حذف واکه پایانی، مرکزی‌شدگی و حذف کشش واکه است. فعال‌ترین تحولات واجی واکه‌ها، به ترتیب به صورت انگاره خطی در چارچوب واج‌شناسی زایشی، همراه نمونه‌هایی در ادامه می‌آید:

۳-۱-۱- حذف واکه پایانی

واکه /a/ پایانی ایرانی باستان در تالشی، طی تحولی غیرمشرط حذف شده‌است:

/a/ → Ø / — #		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*sarta	sârd	سرد
*zasta-	dâst	دست
*jaθra-	zahar	زهر

۳-۱-۲- افراستگی

واکه پیشین و باز /a/ ایرانی باستان، طی فرایند افراستگی، پسین و گرد شده و در تالشی در جایگاه آغازین و پیش از یک همخوان رسا و یا پیش از توالی یک رسا و یک انفجاری، به /â/ و در جایگاه میانی به /u/ و /o/ بدل شده‌است:

1. Windfuhr, G.L.
2. raising

/a/ → /â/ / # —

<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*asru-	ârs	ارس
*abra-	âv	ابر
*aspa-	âsb	اسب

/a/ → /â/ / c — r , /a/ → /â/ / c — rt

<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*manā-	mân	من
*br̥dant-	bəlând	بلند
*čwant-	čând	چند

/a/ → /u/, /o/ / c — c

<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*yuwan-	jəvun	جوان
*gaw-	go	گاو
*mastu	must	ماست

واکه پیشین و باز /ā/ ایرانی باستان در تمامی مواضع در تحول به تالشی یک تا دو درجه بسته‌تر شده و به /u/ یا /o/ بدل می‌شود:

/ā/ → /u/, /o/

<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*ātarš	utaš	آتش
*ārta	urda	آرد
*br̥daka-	ovala	آبله

۳-۱-۳- مرکزی‌شدگی

تبدیل واکه پیشین و بسته /i/ ایرانی باستان در تمامی مواضع، غالباً به واکه مرکزی و میانی /ə/ به‌صورت یک تحول غیرمشروط به‌عنوان یکی از تحولات خاص تالشی روی داده‌است:

/i/ → /ə/		
<u>Ol.</u>	<u>Tāl.</u>	<u>فارسی</u>
*wi-nās-	gəno	گناه
*mižda-	məžd	مُزد
*ni-frīna-	nəfin	نفرین

۳-۱-۴- حذف کشش واکه

پرسامدترین کوتاه‌شدگی (غیرمشروط) مربوط به واکه /i/ ایرانی باستان است. این تحول یکی از تحولات خاص تالشی است:

/i/ → i / ə		
<u>Ol.</u>	<u>Tāl.</u>	<u>فارسی</u>
*āfrīnā-	āfarin	آفرین
*pītu-	Pi	پیه
*grīwa-	gəyi	گردن

۳-۲- تحولات واجی در سطح همخوان‌ها

در میان تحولات واجی دو فرایند عمده میان همخوان‌های این گویش دیده می‌شود: تضعیف^۱ و تقویت^۲، که البته فرایند تضعیف بسیار رایج‌تر است.

۳-۲-۱- تضعیف

تضعیف یا نرم‌شدگی پرسامدترین فرایند واجی در تالشی است. طبق تعریف تراسک^۳ (۲۰۱۳: ۶۹-۷۱) تضعیف فرایندی است که تنها درمورد همخوان‌ها رخ می‌دهد و طی آن قدرت آوایی همخوان‌ها کاهش می‌یابد. از نظر وی انواع تضعیف عبارت‌اند از:

الف) ساده شدن مشددها/ تشدیدزایی^۴

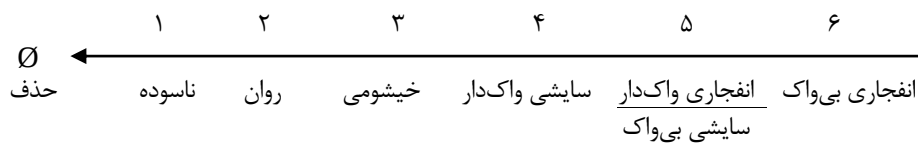
ب) سایشی‌شدگی^۵

پ) غیردهانی‌شدگی^۶

-
1. weakening
 2. fortition
 3. Trask, R., L.
 4. degemination
 5. fricativization
 6. debuccalization

(ت) خیشومی‌شدگی^۱(د) واک‌داری^۲

تراسک (همان: ۱۹۰) این فرایند را در نمودار زیر خلاصه کرده و به ترتیب کاهش قدرت آوایی نمایش داده‌است:



طی فرایند تضعیف، قدرت کلی یک صدا، چه به صورت در زمانی و چه به صورت هم‌زمانی کاهش می‌یابد. تغییرات آوایی از انسدادی به سایشی، سایشی به ناسوده، واک‌داری به بی‌واکی و یا حذف یک صدا را در بر می‌گیرد (کریستال^۳، ۲۰۰۸: ۲۷۴؛ کرد زعفرانلو، ۱۳۸۲: ۷۳).
 هایمن^۴ (۱۹۷۵: ۱۶۶) و کنستوویچ^۵ (۱۹۹۴: ۳۵) هر دو محیط واکه‌ای را بهترین محیط برای فرایند تضعیف دانسته‌اند. بنابراین مراحل فرایند تضعیف را می‌توان به صورت زیر نشان داد:
 انفجاری بی‌واک < انفجاری واک‌دار < سایشی < خیشومی / روان < ناسوده / چاکنایی < حذف
 در ادامه انواع فعال تضعیف در تالشی که عبارت‌اند از: واک‌داری، سایشی‌شدگی، ناسوده‌شدگی و حذف، به همراه نمونه‌هایی آمده‌است:

۳-۲-۱-۱- واک‌داری

این فرایند طی تحول واج‌های بی‌واک /k/ غیرآغازین در مجاورت واکه یا همخوان /r/، /t/، /č/ غیرآغازین در مجاورت واکه و /t/ پس از همخوان‌های رسای /n/ و /r/، به جفت واک‌دارشان در تالشی دیده می‌شود:

/k/ → /g/ / r — (v)		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*yakar-	ĵigar	جگر
*marka-	mârg	مرگ

1. nasalization
2. voicing
3. Crystal, D.
4. Hyman, L., M.
5. Kenstowicz, M.

$/č/ \rightarrow /j/ \quad / \quad r \text{ — } v$		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	<u>فارسی</u>
*panča-	pənj	پنج
*pančaka-	pənja	پنجه
$/t/ \rightarrow /d/ \quad / \quad r \text{ — } v$		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	<u>فارسی</u>
*mr̥tya -	merd	مرد
*zarta -	zârd	زرد

۳-۲-۱-۲- سایشی شدگی

این فرایند، در تحول واج‌های انفجاری /p/ و /b/ غیرآغازین ایرانی‌باستان در مجاورت واکه، به واج سایشی /v/ و تحول واج‌های سایشی /s/ و /x/ به واج سایشی چاکنایی /h/ در تالشی دیده می‌شود:

$/p/ \rightarrow /v/ \quad / \quad v \text{ — } (v)$		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	<u>فارسی</u>
*raupasa-	rəvus	روباه
*napāt-	nava	نوه
$/b/ \rightarrow /v/ \quad / \quad v \text{ — } (v)$		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	<u>فارسی</u>
*abra-	âv	ابر
*ā-br̥ta-	vârde	آوردن
$/s/ \rightarrow /h/ \quad / \quad \# \text{ — }$		
<u>OI. /</u>	<u>MP.</u>	<u>Tāl.</u>
—	sabz	hâvz
		سبز

معادل ایرانی باستان، اوستایی یا فارسی باستانِ واژه «سبز» در هیچ‌یک از منابع یافت نشد و به همین دلیل معادل فارسی میانه آن آورده شده‌است.

/x/ → /h/ / # —		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*xā -	huni	خان
*xrīta-	høre	خریدن

۳-۱-۲-۳- ناسوده‌شدگی

این فرایند در تحول /r/ و /ṛ/ در خوشه‌های *ṛd / *rd (در توالی با یک انفجاری دندانی) به /l/ و /y/ به /j/ در تالشی مشاهده می‌شود:

/r/ → /l/ / — t		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*d□d-	dəl	دل
*brdant-	bəlând	بلند

۳-۱-۲-۴- حذف

طی این فرایند واج‌های /r/ غیرآغازین و /d/ پایانی، /f/، /t/ و /k/ میان‌واکه‌ای ایرانی باستان و نیز /n/ در خوشه‌های همخوانی -*rn-، -*mn- و -*mš- در تحول به تالشی حذف شده‌اند:

/r/ → Ø / v — v/c		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*garma-	gâm	گرم
*wāwara-	bova	باور

/d/ → Ø / (c) — #		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*sard-	sur	سال
*pād-	pu	پا

/f/ → Ø / v — v		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*kafa-	kâ	کف
*kaufa-	ku	کوه

$/t/ \rightarrow \emptyset / v \text{ — } v$		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*ā-zāta-	âzâd	آزاد
*brātar-	bəva	برادر
$/k/ \rightarrow \emptyset / v \text{ — } v$		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*pāraka-	pua	پاره
*sāyaka-	su	سایه
$/n/ \rightarrow \emptyset / R/S \text{ — }$		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*tr̥šnaka-	taši	تشنه
*karna-	kur	کَر
*kamna-	kâm	کم

۳-۲-۲- تقویت

این فرایند در تالشی بسیار کم‌بسامد است. به نظر کنستووویچ (۱۹۹۴: ۳۵-۳۶) تغییراتی که از راست به چپ بر روی محور «ناسوده ← سایشی ← انسدادی» اعمال می‌شود، از نوع تقویت است. این فرایند در آغاز هجا یا ابتدای واژه رخ می‌دهد. هایمن (۱۹۷۵: ۱۶۵) فرایند تقویت را معادل پرتوان شدن صدا دانسته است و محیط آغاز هجا را مناسب آن می‌داند. کرد زعفرانلو (۱۳۸۲: ۷۴) تقویت را عکس فرایند تضعیف می‌داند که در آن، آواها با افزایش قدرت ماهیچه‌ای و جریان هوا تولید می‌شوند. تبدیل یک آوا از سایشی به انسدادی را «تقویت» می‌نامند. در ادامه نمونه‌هایی از فرایند تقویت؛ تبدیل ناسوده $/w/$ به سایشی $/v/$ ، ناسوده $/y/$ به سایشی $/j/$ ؛ و سایشی چاکنایی $/h/$ به سایشی ملازی $/x/$ در تالشی ارائه شده‌اند:

$/y/ \rightarrow /j/ / \# \text{ — }$		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*yātūka -	duŋj	جادو
*yau-	ju	جدا

$/w/ \rightarrow /v/ \quad / \quad ______ \#$		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*wafra-	vâ	برف
*wasi-	vas	بُس
$/h/ \rightarrow /x/ \quad / \quad ______ / \bar{u} / , / u /$		
<u>OI.</u>	<u>Tāl.</u>	فارسی
*hūka-	xug	خوک
*wahunī-	xun	خون

۴- نتیجه‌گیری

با بررسی تحولات واج‌های تالشی شمالی عنبرانی و مقایسه آن با زبان‌های باستان و میانه درمی‌یابیم؛

- برخی واژه‌های تالشی در مقایسه با فارسی نو تحول یکسان و مشابهی را طی نکرده و در مواردی بدون تحول مانده‌اند.

- تحولات آوایی تالشی در واکه‌ها و همخوان‌ها یکسان نیست. از لحاظ نوع تحول، تحول در واکه‌ها بیشتر است. تنوع تحول در همخوان‌ها کمتر است اما با توجه به تعداد همخوان‌ها حجم تحولات بیشتر است.

- فرایندهای آوایی فعال در واکه‌های تالشی حذف واکه پایانی، افراستگی، مرکزی‌شدگی و حذف کشش واکه است. این فرایندها در همخوان‌ها بیشتر از انواع تضعیف و کمتر از نوع تقویت است.

منابع

- ابوالقاسمی، م. ۱۳۸۷. دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سمت.
- _____ ۱۳۸۹. ریشه‌شناسی (تیمولوژی). تهران: ققنوس.
- بارتلمه، ک. ۱۳۸۴. تاریخچه واج‌های ایرانی، ترجمه و. دومانیان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- باقری، م. ۱۳۸۰. واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی. تهران: قطره.

- _____ ۱۳۸۳. *تاریخ زبان فارسی*. تهران: قطره.
- بهار، م. ۱۳۸۵. *سبک شناسی یا تاریخ تطور زبان فارسی، تهران: توس*.
- جعفری دهقی، م. ۱۳۸۴. «مقایسه‌ی تحول برخی واج‌های تالشی با فارسی معیار»، *گویش‌شناسی*، (۴): ۲۳-۳۹.
- حسن دوست، م. ۱۳۸۳. *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، زیر نظر ب. سرکاراتی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ ۱۳۸۹. *واژه‌نامه تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خانلری ناتل، پ. ۱۳۹۱. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: فرهنگ نشر نو.
- ذاکر، م. ۱۳۸۴. «هدف از ریشه‌شناسی چیست؟». *یشت فرزادگی*، جشن‌نامه دکتر ابوالقاسمی، به اهتمام س. نصرالله‌زاده و ع. بهرامی. هرمس: ۲۰۹-۲۳۰.
- رضایتی کیشه خاله، م. ۱۳۸۶. *زبان تالشی*، توصیف گویش مرکزی. رشت: فرهنگ ایلیا.
- رضایی باغبیدی، ح. ۱۳۹۰. *واژه‌نامه موضوعی زبان‌های باستانی ایران*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- کرد زعفرانلو کامبوزیا، ع. ۱۳۸۲. «فرایند تضعیف در زبان فارسی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، (۱۴۲): ۷۳-۸۳.
- کنت رولاند. ج. ۱۳۷۹. *فارسی باستان*. ترجمه س. عریان. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- مکنزی، د. ۱۳۹۰. *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*. ترجمه م. میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هوبشمان، ه. ۱۳۸۶. *تحول آوایی زبان فارسی از هندواروپایی تا فارسی نو*. ترجمه ب. معینی سام، تهران: امیر کبیر.
- Crystal, D. 2008. *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*. Oxford: black well.
- Cheung, J. 2007. *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*. Leiden. Boston: Brill.
- Hübschmann, H. 1887. *Etymologie und Lautlehre der Ossetischen Sprache*: Strassburg.
- _____ 1895. *Persische Studien*: Strassburg.
- Hyman, L, M. 1975. *Phonology: Theory and Analysis*. The U.S.A: Holt Rienhart and Winston Inc.
- Kenstowicz, M. 1994. *Phonology in Generative Grammar*, Oxford: black well.
- Milroy, L. 1987. *Observing and Analyzing Natural Language*. Oxford: black well.

- Mayrhofer, M. 1964. *A Concise Etymological Sanskrit Dictionary*. Heidelberg : Carl Winter. Universitäts Verlag.
- Pokorny, J. 1959. *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*. Bern: Francke Verlag.
- Trask, R. L. 2013. *Trask's Historical Linguistics*. Revised by Robert Mc Coll Miller. New York: Routledge.
- Windfuhr, G. L. 1992. "Central Dialects" in: *Encyclopedia Iranica*. Costa Mesa, California: Mazda Publishers, (5): 242-252

Phonological processes in northern Tālīshi dialect (Anbarāni variety)

Royā Kamālī Anbarāni¹✉

Received: 2016/7/4

Accepted: 2017/5/21

Tālīshi is one of the northwestern Iranian dialects, spoken in southwest borders of Caspian Sea in Guilan, and also in Ardebil and the Republic of Azerbaijan. Considering dialectical and geographical characteristics, it can be classified into three major groups: northern, central and southern. No linguistic description about Anbarāni variety of northern Tālīshi dialect has yet been carried out, while it's an endangered Iranian dialect, saving characteristics of old and middle Persian. In this paper, the most frequent phonological processes of northern Tālīshi (Anbarāni variety) have been investigated according to changes from Old Persian and compared to Modern Persian. The phonological processes included final vowel omission, raising, centralization, length reduction, weakening or lenition and strengthening or fortition. The data were collected through field study and based on the author's linguistic intuition as a native speaker and also through interview with native speakers. The Old and Middle Persian data have been collected through library research. If there was none of the required words in the written documents, or if they were not accessible, they have been reconstructed.

Key words: Northern Tālīshi Dialect, Phonological Processes, Raising, Weakening, Fortition

1. MA in Linguistics

Rkamali1976@yahoo.com ✉

Toponymy in Khalkhāl's Tāti Speakers regions

Dr. Jahāndoost Sabzalipoor¹✉

Received: 2016/11/28

Accepted: 2017/8/16

Toponymy or the study of geographical names is one of the linguistic fields that follow specific Principles. This type of study became prevalent in the current decades; however it was not in focus, yet. Toponymy has been investigated in Iranian dialects less than Persian. Tāti is one of the northwestern Iranian languages which is spoken in Iran and outside the Iran's borders and it has two branches, i.e., southern and northern. The study of toponymy in Tāti can help us to better understand the dialects of this language. Throughout this paper, while discussing the general issues in Iranian toponymy, the types of geographical names in Khalkhāl's Tāti speaker regions – with more focus on the Dərav village – was studied and their linguistic features have been investigated.

Key words: Tāti language, Toponymy, Deravi Dialect, Tāti of khalkhāl

1. (PhD), Islāmic Āzād University (Rasht Branch)

sabzalipor@gmail.com ✉

Northwestern phonological features in Guilaki

Dr. Esfadyār Tāheri¹✉
Elāhe Hoseini Mātak²

Received: 2016/7/17

Accepted: 2017/5/21

Spoken in southwestern shores of Khazar Sea in Guilan Province, Guilaki is a northwestern Iranian dialect, and together with Māzandarāni and Semnāni dialects constitute Khazar group of Northwestern Iranian dialects. Gilaki has varieties in diverse regions in Guilan province such as Rasht, Langerud, Anzali, but its archaic variety is Gāleshi, spoken in mountainous area in the east of Guilan. The vocabulary and sound system of this dialect is profoundly affected by Persian, so that most of its northwestern features were disappeared or only may be seen in archaic variety of Guilaki such as Gāleshi. The aim of this paper was to examine the vocabulary of Guilaki varieties to find the northwestern phonological features of this dialect by looking at certain characteristics of its historical phonology. Findings showed that Guilaki has basic northwestern features, though exhibit some of them only in one word, or though these characteristics are best seen in archaic varieties of Guilaki such as Gāleshi.

Key words: Guilaki, Khazar Dialects, Northwestern Features, Historical Phonology

1. (PhD), University of Isfahān

taheri.esfandiar@gmail.com ✉

2. MA in Linguistics

A Social Approach to the structure of Tālishi Kinship Terminology

Dr. Ali Nosrati Siyāhmezgi¹✉

Received: 2016/8/3

Accepted: 2017/5/21

Kinship terms are the most essential elements of language that have been considered from different viewpoints. In this article, while collecting southern Tālishi kinship terms, they have been divided into fundamental, compound, half-blood, and synthetic. Their structure and their status of being referential or addressive have been examined and through their linguistic structure, their social structure has been discovered. Also, stability or insecurity of kinship relationship, venerability and worthlessness, pleasantness or unpleasantness of some relatives, sexuality, giving superiority to paternal or maternal kinfolk, the authority structure in family, the effect of extended and nuclear family on kinship terms, lexical variability or lack of terms for some relatives have been studied. It was a descriptive-analytical study, using library and field research. In southern Tālishi of Shaft, the kinship link is extensive and stable. The authority pattern is patriarch and the variability of father's term is high and the residence pattern is patri-local. Gender is prominent and social change led in the disappearance of some kinship terms. In Siyāhmezgi Tālishi, the words of father, mother, sister, wife and husband have devil or undevil versions. Some kinship links have no words and they are just described.

Key words: Sociolinguistics, Kinship Terms, Structure, Siyāhmezgi Tālishi

1. (PhD), Lecturer at Farhangian University (Guilan Branch)

ali.nosrati.sm@gmail.com ✉

The verb system of Qal'e-ganji (Kermān) variant of Korta dialect

Sepehr Seddiqi-nejad¹✉

Received: 2016/9/23

Accepted: 2017/6/12

Regional variants of Korta Dialect, a member of Bashāgardi dialect group are originally spoken by people of Qal'e-ganj and Rudbār-e Janub, the two southern townships of Kermān Province and they belong to the south-western Iranian Language Family. Geographically, this dialect is spoken at the borderline of its linguistic family domain and at its contact point with Makrāni Baluchi Dialect Group, a member of north-western Iranian language family. Henceforth, from a linguistic properties viewpoint, it is regarded as the linking loop of these linguistic families, too. Synchronically and based on the analysis of a linguistic corpus extracted from the speech of two women and three men of low-educated/illiterate 35-78 year-old Korta informants, this study attempts to linguistically describe the verbal system of Qal'e-ganji variant of Korta Dialect. To do so, the grammatical categories relating to finite verbs including the five morpho-syntactic categories of tense, aspect, mood, agreement, and voice have been investigated and described in this linguistic variant. Findings indicated that the verbal system of this dialect utilizes various morpho-syntactic strategies to manifest the distinctions related to those five categories.

Key words: Korta Dialect, Inflectional Morphology, Verbal System, Morpho-Syntactic Categories

1. Ph.D Student in General Linguistics at University of Sistān and Baluchestān

seddiqi_nejad@yahoo.com ✉

Oblique case in Talishi: Evidence from case syncretism, polysemi and grammaticalization

Shādi Dāvāri^{1✉}
Dr. Mehrdād Naghzhguye Kohan²

Received: 2016/7/3

Accepted: 2017/5/21

Syncretism is a common process among inflectional languages. This happens when different grammatical cases are encoded through a single phonological unit. Although some linguists have consensus on its being accidental, from a diachronic viewpoint, the related phonological form is the remnant of a multi-member case system which according to the authors, despite the formal and functional distinctions, they may have a common semantic nucleus. This contribution bears an attempt to investigate the various semantic roles represented by oblique case in Talishi. We try to ascribe the present syncretism to polysemi and introduce the genitive case as the nucleus meaning which has undergone metaphorical extension. Following the lines of Heine et al (1991) and Malchukov and Narrog's (2009) semantic map, we argue that the process of metaphorical extension and therefore polysemi of cases emerge within grammaticalization process.

Key words: Syncretism, Oblique, North-western Iranian Dialects, Talishi, Genitive

1. (PhD), Lecturer at Tehran University of Medical Sciences

sh50d@yahoo.com ✉

2. (PhD), Buāli Sīnā University

Emphatic discourse markers in Persian: Evidence from three telefilms

Dr. Youssef Ārām^{1✉}

Mehrdād Meshkinfām²

Received: 2016/11/14

Accepted: 2017/8/16

Discourse markers are of the most important elements of the language system, especially the conversational and informal language. Today, the study of discourse markers is one of the newest and most important topics in linguistics. This is important because speeches which lack these linguistic units are incomprehensible, imperfect and not clear enough. These linguistic units perform different functions in a language system and "the emphatic function" is one of them. Speakers emphasize on a specific part or the whole of a discourse using these discourse markers. Of course, based on the fact that "emphasis" is a complex issue in the language system, different tools are used to express it. Discourse markers are one of these tools. In this research, the emphatic discourse markers are analyzed qualitatively and quantitatively based on the two-fold framework of Brinton (1996), according to functional approach, and in pragmatics sphere. For this purpose, a colloquial corpus has been selected, which consists of three telefilms such as "panj ta panj", "ye bilit šāns", and "amu jān hitler".

Key words: Discourse Marker, Emphasis, Pragmatics, Functionalism, Persian

1. (PhD), Bu-Ali Sinā University, Hamedān

youssefaram@gmail.com ✉

2. (PhD) student in linguistics at Bu-Ali Sinā University, Hamedān

Gynesis: Introduction to methodology of language and gender relations

Dr. Behzād Barkat¹✉

Received: 2017/1/24

Accepted: 2017/8/16

Gynesis is a concept related to gender studies that can be seen more as a practical term compared to Cixous's "l'écriture feminine" which is a maximal and idealistic concept. Gynesis is mainly concerned with the general principles of a writing that tends to meet the needs of women self-identification. The present article rejects this assumption that "l'écriture feminine" is a pre-shaped linguistic framework that can be materialized by definite sets of phonological and morphological patterns; meanwhile, it strongly believes that gynesis can be seen as the first step to a long way that desires to end in l'écriture feminine.

Key words: Gynesis, L'écriture Feminine, Language and Gender, Methodology.

1. (PhD), University of Guilan

behzadbarekat@yahoo.com ✉

Adjectives' order in Persian

Dr Mohammad Rāsekh Mahand¹✉
Tāhere Samari²

Received: 2016/10/21

Accepted: 2017/6/12

This paper is concerned with the question of which factors govern the adjective order (AO) in Persian. To do so, 3136 adjectives were used based on written-spoken corpus. The variables were length, nouniness, semantic closeness, non-comparability, Dixon's semantic classes, Subjectivity-objectivity gradience, semantic congruity and affective load, corpus-specific frequency and frequency. Data analysis showed that all of the factors except Dixon's semantic classes had impact on AO. To determine the effect size of each variable, multifactorial analysis was done. The results showed that the phonological variable is the most important variable for predicting the AO. The pragmatic one including corpus-specific frequency was at second level of importance. And the third level had been devoted to the semantic variables including semantic congruity, affective load and subjectivity-objectivity gradience. At last, the prediction power of the analysis was 63%. In fact, using given variables we could predict up to 63% of the AO.

Key words: Adjective Order (AO), Nouniness, Semantic Closeness, Subjectivity-Objectivity Gradience, Semantic Congruity

1. (PhD), Buali Sinā University
2. MA in General Linguistics at Buali Sinā University

rasekh@basu.ac.ir ✉



University of Guilan

Semiannual

Persian Language and Iranian Dialects

**2st Year, Vol. 1, No.3 (Tome 3)
Spring & Summer 2017**

English Abstracts

Adjectives' order in Persian	2
M. Rāsekh Mahand, T. Samari	
Gynesis: Introduction to methodology of language and gender relations	3
B. Barkat	
Emphatic discourse markers in Persian: Evidence from three telefilms	4
Y. Ārām, M. Meshkinfām	
Oblique case in Talishi: Evidence from case syncretism, polysemi and grammaticalization ...	5
S. Dāvāri, M. Naghzhuyeh Kohan	
The verb system of Qal'e-ganji (Kermān) variant of Korta dialect	6
S. Seddiqi-nejād	
A Social Approach to the structure of Tāleshī Kinship Terminology	7
A. Nosrati Siyāhmezgi	
Northwestern phonological features in Guilaki	8
E. Tāheri, E. Hoseini Mātāk	
Toponymy in Khalkhāl's Tāti Speskers regions	9
J. Sabzalipoor	
Phonological processes in northern Tālīshī dialect (Anbarāni variety)	10
R. Kamālī Anbarāni	



Semiannual

Persian Language and Iranian Dialects

(Former Adab Pazhuhi)

2st Year, Vol. 1, No.3 (Tome 3)
Spring & Summer 2017

Concessionaire: University of Guilan

Managing Director: Dr. Firooz Fazeli

Editor –in-Chief: Dr. Moharram Rezayati Kishekhaleh

Editorial Board:

Associate Professor, Behzad Barekat, University of Guilan

Professor, Mahmood Ja'fari Dehaghi, University of Tehran

Associate Professor, Abbas Khaefi, University of Guilan

Associate Professor, Maryam Danaye Tous, University of Guilan

Professor, Mohammad Rasekh Mahand, Bu-Ali Sina University

Professor, Moharram Rezayati Kishekhaleh, University of Guilan

Professor, Hasan Rezayi Baghbidi, University of Tehran

Professor, Ali Ashraf Sadeghi, University of Tehran

Associate Professor, Firooz Fazeli, University of Guilan

Professor, Gholamhosein Karimi Doostan, University of Tehran

Associate Professor, Mojaba Monshizadeh, Allameh Tabataba'i University

The journal *Persian Language and Iranian Dialects* is published according to the authorization no 79387 dated 18/2/1396 issued by the Ministry of Culture and Islamic Guidance and also according to the letter no 3/18/28751 dated 17/2/1396 from the State Inspection Committee of Academic Journals, is rated as a scientific- research journal from the first issue.

Internal Director: Dr. Ma'soomeh Ghayoori

Scientific Editor: Dr. Ali Nosrati Siyahmazgi

English Editor: Dr. Maryam Danaye Tous

Typesetting and Layout: Hamideh Shajari

Publisher: University of Guilan

Circulation: 200

Website: <http://zaban.guilan.ac.ir>

Email: zaban@guilan.ac.ir

zabanmag1395@gmail.com

Address: Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Rasht, P.O.Box: 41635-3988

Tel & Fax: (+98) 031 33690590



University
of Guilan

Persian Language Semiannual **and** Iranian Dialects

3

ISSN: 2476 - 6585

- Adjectives' order in Persian2
M. Rāsekh Mahand, T. Samari
- Gynesis: Introduction to methodology of language and gender relations3
B. Barkat
- Emphatic discourse markers in Persian: Evidence from three telefilms4
Y. Ārām, M. Meshkinfām
- Oblique case in Talishi: Evidence from case syncretism, polysemi and grammaticalization ... 5
S. Dāvāri, M. Naghzguye Kohan
- The verb system of Qal'e-ganji (Kermān) variant of Korta dialect 6
S. Seddiqi-nejād
- A Social Approach to the structure of Tāleshi Kinship Terminology 7
A. Nosrati Siyāhmezgi
- Northwestern phonological features in Guilaki 8
E. Tāheri, E. Hoseini Mātak
- Toponymy in Khalkhāl's Tāti Speskers regions 9
J. Sabzalipoor
- Phonological processes in northern Tālishi dialect (Anbarāni variety) 10
R. Kamāli Anbarāni